مجموعه سبزها جلد 98 آثار حضرت اعلى

مقدمه فايلهاى ؤرد مجموعه سبزها

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی میرساند:

طی مجموعهای که اینک تقدیم می شود، فایلهای وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتابهای جلدسبز» ارائه می گردد. کتابهای جلدسبز، کتابهایی است که عمدتا طی دهه ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن شدهی این کتابها، پیشتر در برخی از وبگاههای اینترنتی از جمله کتابخانهی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانهی افنان (https://bahai-library.com/) موجود بود. اما مجموعه ای که اینک تقدیم می شود، فایل وُرد همان کتابهاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپیبرداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی میماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن مینوشتهاند و تأملات خود را مکتوب میداشته اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفادههای زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد میکنند و آنها را عصای دست خود میسازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به خاطر امکان تغییر، دست خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف چینی واژهها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می دهند و از مزایای آن برخوردار میشوند. به تهیه ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز میتوان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایلها در مجموعهی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه مجلد سیزها به چند نکته توجه شده است:

- 1- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخههای جلدسبز با سایر نسخههای چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی توانستیم هیچ نسخهای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظهای کلی اصلاح و نسخهی تایی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده ایم بلکه اگر نسخهای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده ایم. در نتیجه، نسخهی پیشرو در برخی مواضع با مندرجات نسخهی اصلی (جلدسبز) تفاوت هایی دارد: اما محض ارجاعدهی درست، شمارهی صفحات اصلی (شمارهی صفحات نسخهی جلد سبز) در دل متن درج شده است.
 - آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تايپ، تا حدى قابل قبول، تصحيح شده است.
- 3- در مجموعه ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به طور کامل، و تصحیح شده، منتشر می شود.
- 4- در مجموعههایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمدهای به چشم میخورد: از جمله، تفسیر «بسمالله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگیهایی دیده میشد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعهی 98 که بهطور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعهی حاضر، همهی این نواقص با توجه به مجموعههای دیگر بر طرف شده است.
- 5- در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کردهایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کردهایم.
- 6- برای مقابلهی نسخ آثار حضرت باب از نسّخ مختلفی بهره بردهایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کردهایم. فالمثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتابهای جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کردهایم. افزون بر نسخههای جلدسبز، مجموعه ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیشرو داشته ایم.
- 7- در مواردی رسم الخط واژهها به گونه ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمهی «جلالت» را به صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

در پایان یادآور می شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایلهای اسکن شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخههای موجود، بیشتر بهرهمند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت. در همین جا بهویژه از جناب ولیاله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایلهای تایپ شده ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامهی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همهی خوانندگان این فایلها درخواست می-کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایبی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایلهای این مجموعه، با مقابلهی علی و اسلوبی دقیق تر – دست کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

مجموعه سبزها جلد 98

صفحه	رقم عنوان
1	1- دعاء بجهت هفت نفس (دعاء لسبعة اشخاص)
9	2- سوال از أسماء الله
15	3- سوال از استخاره به قرآن
17	4- خطبه تفسیر سوره بقره
20	5- توقيع الفين يا سيدان
24	6- تفسیر حدیث ابی لبید مخزومی یا تفسیر حروف مقطعه قرآن
38	7- صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر های هذا
104	8- رساله سلوك
116	9- في جواب احد من الصابرين
138	10- شرح بیان سید کاظم رشتی سیأتی زمان
145	11- تفسیر سوره قدر
150	12- تفسیر سوره توحید
158	13- توقيع في يوم الجمعة على الجبل الشديد
161	14- سر تسبيح فاطمه زهراء

ص1

هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلى

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الذی یبدع ما فی السموات و ما فی الارض بامره و هو العزیز الحکیم یا الهی ان وجودک اعلی وجودٍ لایشابهه شیئ و ان وجودی ادنی وجود لایساویه شیئ فکیف ارید ان اذکرک و انک لم تزل کنت و اننی انا مایزال ما کنت شیئا ان ارید ان اذکرک یخوفنی حد ذاتی بان العدم کیف یذکر رب القدم و ان اصمت فی تلقآء طلعتک و لم اذکرک بثنایائی التی عرفتها بتعلیمک یشوقنی معاملتک مع المسیئین و یشجعنی سیئبک مع المؤمنین فلاجل ذلک یا الهی اذکرک بما انت تحب و اشکرک بما انت تحب و اشکرک ما انت ترضی و اشهدک بان منتهی مبلغ ذکری هو عجزی عن ذکرک و آن غایة جهدی فی شکرک هو افتقاری الی شکرک ما اعلم دون ذلک لنفسی من سبیل و لا استطیع بان اذکر لذلک من دلیل غیر آن انظر الیک بعینک و اقول انت انت محبوبی و انت انت معبودی و انت انت مقصودی و انت انت سلطانی و انت انت ملیکی و انت انت ملکی و انت انت منتهی آمالی لو اذکر بذکری ایاک و قولی انت انت بدوام ذلک فبعزتک و جلالتک لم تکره نفسی من ذکرک ولاتفنی حلاوة فؤادی من فضلک مع آئی فی کل سینی تنطق ذراتی بانک انت انت و لا تسکن فی اقل ما یحصی علمک و آن سکنت فسکونها

سے 2

هو قولها انت انت لن تختار دون ذلک شیئا و لاتسطیع لغیر ذلک کانّه هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک لیس کمثلک شیئ فی العلوّ و لیس له مثل فی الدّنو و انک انت المتکرم بالأفضال و انّه هو المشفق فی السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انّه هو هو لایعلم کیف هو الاّ انت و لا یعلم کیف انت الاّ انت و لاتظهر کلمة انت الاّ بک و لایتم کلمة الفعل الاّ به لم یزل هذا سیبک للموحدین من اولی الأنظار و موهبتک للعارفین من اولی الأبصار کانّ فی کلّ حین اشاهد شموس فضلک تطلّع عن یمینی بعدّة ما لایعلمها احد سواک بل لیس لها عدّة فی علمک و اری بعینی کبر کلّ واحد منها اکبر عمّا فی السموات و عما فی الأرض و ما بینهما فاغفر اللهم لی و لاتنزل علیها کسوفاً بتغیّری و اعف لی و لاتغیّرها باعمالی واجعل نورها لی نور طلعتک و ضیائها لی ضیاء انوار و جهتک و بهآها لی بهاء جمال عزتک فسبحانک لک الحمد بما لایحصی و منّی العجر بما لایقد و منک الفضل بما انت تعطی لو تجعل کلّما فی علمک لسانا فی لسانی و تنطّقه بکل ّ لغه انت قادر علیها و آئنی انا اشکرک بکلّها بدوام ذاتک سرمد الابد لم تعدل اداء حق شیئ من آلائک فسبحانک من کان هذا مبلغه من العجر و مقامه من الفقر کیف یقدر بشکرک و هو شئ تحدث به و انک انت الأجل من ذکر

ص3

غيرک و شكر دونک فو عزتک لولا قرات آية من کتابک ما اجترحت بشكرک و لکن لما وعدت لشاكرک شكرک بذلک شجعتنى نفسى لأبيع متاعى العدم بشكرک يا قديم الأكرم فسبحانک سبحانک لم تعدل تجارتى تجارة احد ما فى السموات و ما فى الأرض و لم يک ذلک الا من فضلک و الا ما انا و مبلغى الذّى هو فناء بحت و حدّ وجودى الّذى هو عدم صرف و لكن لا عرفتنى بانّک

انت انت قد استدرکت کلّ الخیر بقولی انت انت و مابقی لی شیئ من خزائنک الا و قد جعلته فی خزائنی بل ملکت کلّما ملکته نفسک بشکرک نفسی و بذکری ایاک لأنّ من انت تشکره فکیف تمنعه من کلّ ما فی خزائنک مع ان شکرک هو اعلی و ابهی من کل شی و ثنائک اعظم و اقدم من کلّ شیئ لا و عزتک ما منعت منّی خیراً الا و قد اکرمتنی بذکرک ایّای کلّ خیر و ان ذلک امر لاعدل له و فضل لا شبیه له وجود لامثل له و موهبته لایساویها موهبة فی علمک فلک الشکر بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء حمدک عبدک و لک الثنا بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء ثنائک عبدک و شکرک عبدک فلک الحمد بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء حمدک عبدک و لک الثنا بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء ذکرک ایای و لک المعرفه کلها و لم یک هذه الا معرفتک التی مننت بها علی و کلی لک المحبه و لم یک هذه الا حبک ایای و انا فی کل ما اکرمتنی ناطق بذلک فاشهدلی علی ذلک و اسمع لی ذلک و ارفع لی ذلک و اکتب لی ذلک و احتب ای یطلع احد بحبی ایاک و ما کان ذلک

من مبلغ بخلى عندك بل احبت ذلك واجهد على ذلك لئلاً يعرف محبوبي غيرى و لايتلذذ بذكر مقصودى دونى و لايتروح بنظر طلعة مليكى سواى و لا يستأنس بحضرة سلطانى الا نفسى وحده فسبحانك لو اقول لم يحبك احد مثلى فو عزتك قد صدقت و ان انت تقول لم يحبنى احد مثلك فاصدقك يا محبوب لأن حبك اياى هو حبى اياك لأنّى ما كنت شيئاً يحبك كنت محباً و لولا خلقتنى لم يظهر حبك لأن لولم يك وجود الغير كيف يظهر حبك بلى انّ حبك في نفسك هو نفسك لايعلمه احد في السموات و لا في الأرض و لكن حبك الذى يمكن لغيرك و يمكن ان يتعلق الأبداع به هو حبى لك الذى هو بعينه حبك اياى فسبحانك ما احلى مثل تلك الكلمة و ما اسنى مثلها و ما ابهى مثلها و ما اعدل شبهها و ان نسبتها اليك هى من فضلك عليها كنسبته الكعبته اليك و الا سبحانك ان انسى حدّ كينونيتى او اغفل عن رتبة ذاتيتى لا و عزتك كينونيتك الكافورية الازلية مقطعة الموجودات كلّها عن حبها بها و ان ذاتيتك السازجية الأبديّة مفرقة الجوهريّات من ذوات المجردات من المكنات فسبحانك و تعاليت لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز من ذاتك و حبك هو كينونيتك لم يخرج من انيتك و ان ما يتذكر فسبحانك و تعاليت لم يزل هو ذكرك نفسك لم يتجاوز من ذاتك و حبك هو كينونيتك لم يخرج من انيتك و ان ما يتذكر الداكرون هو ذكر ابداعك و انّ ما يتعرّف العارفون هو حبّ اختراعك الذي انت ابتدعتهما لا من شيئ بانفسهما و انهما دالأن على العجر البحت البات و الفقر الصّرف في كينونيته الذات و الصفات

ص5

فسبحانک ما اعجب صنعک مرّة تمطر علی فؤادی شموس الأفضال کأنّها هی لاافول لها و مرّة یقطع امعائی و تأخذنی بالسّطوات کأنّ شموس الأفضال لاتطلع علی فسبحانک لم ار صراط قیم فی صنعک و لا سبیلٌ واضح فی امرک من یلهم احدا بان یقول انت انت فکیف یعذّبه بان یقول انا انا فسبحانک سبحانک لولا خوفی من افئدة البعیدة و نفوس الضعیفة لأضجن فی مقامی هذا بین یدیک بما فعلت بی و لیس ضجیجی من عمل النّاس معی لأنّهم فو عزتک لیس لدی الا کشبح ظلّ فانی بل کل ضجیجی من فعلک لولم انت تقصی فمن یقدر ان یعمل لا و عزتک لیس ضجیجی من اهوال الدّنیا و الأخرة بل انما ضجیجی هو من اجل الذی کیف یمضی قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتنی بانک انت انت و ان ذلک منتهی عذابی یا محبوبی و الاّ مالی و اهوال الدّنیا و الآخرة لم یخطر بقلی انّها موجودة او معدومة بل اراها معدومة

كقبل وجودها بعينك الّتى لاتنام و نسيتها بسلطانك الّذى لايضام بل انّ كلّ خوفى هو من اجلّ الذى بعد ما عرفتى نفسك بانك انت انت انا قلت انا انا و انّى لأعلم بانك لم تقل لى لم قلت هذا و لاتحاسبنى لهذا و لكن انا فى خجل من عملى و معذّب بنار قولى و كيف ماكنت معذباً بذكرى نفسى و انت قد ذكرتها بذكرك نفسها و انت لم تزل كنت و هى لايزال لم يك شيئا فسبحانك انت انت حتى ينقطع الرّوح منّى و لايرجع نفسى الى نفسى و لولا افترضت على اوامر

ص6

الدنيا ما اخترت عن قولى انت انت حتى يدركنى الموت و كنت نفيا و لكن الان لا سبيل لى الا ان استغفرك و اتوب اليك حتى يدركتى الموت و كنت قائلا ياليتنى كنت تراباً فسبحانك سبحانك و ما فرضت على اوامر الدنيا الا لأجل بعدى عن قربك و الا ما انا و استغنائى بغيرك و استلذاذى بدونك و استيناسى بسواك و استراحتى بغير ذاتك وحدك لا اله الا انت استغفرك من كل ذلك و اتوب اليك ثمّ عليك توكّلت و انيب و اشهدك بانى متى كنت واقفا ما اردت الا طلعتك و وجهتك و اعلم بان العبد متى كان في مقام النزول او الصعود او يدخل عليه شيئ او يخرج منه شيئ لم يلق بان يكون لك وحدك لا اله الا انت لأنك صمد لا تحب لمن يحبك الا أن يكون آية نفسك و اشهدك بان كلما خرج من نفسى من ظهورات الملكيه و شئونات العدلية كلها مردودة لدى بمثل نفسى و مقطوعة عن ساحة قربك ببعدى و دلالتها على غير نفسك و انك لتعلم بانى متى كنت في مشعر الأقتران و ملاحظة الأفتراق لم اك عبدا لك بل انا عبد لما كنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأن من الذين كفروا يعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسى ذكر الأقتران و ان من الذين اشركوا يعبدون القمر من دونه و ان قد جعلت قمرى مقام الأفتراق فسبحانك سبحانك لم ار فرقا بينى و بينهم عندك بل فوعزتك اشاهد شدة عذابى اكبر عنهم و اشد منهم لأن كلما لطف الأمر تلطف نار عدلك فآدفآه مما احتملت بين يديك فو عزتك انى متعرف بخطاياى العظمى و مقر بقضاياى الكبرى و عالم بان الطالب وصلك لوكان قصده وصل نفسه

ص7

ليحرق بنار وصلک اشد ممّن هو يحرق بنار الحدود والأجساد و انّ الّذى يوحدک لو اراد سكون ذاته بان لايشرک كينونيته بک فهو كذلک بمثل الأول كان ناره اشد و عذابه اكبر بلى ان السّبيل هوالّذى عرّفت الكلّ و انّ الدّليل هو الذى علّمت الكلّ بانک انت انت لم يک دونک و انّ اوّل ذکر غيرک هو اوّل عذاب الذّاکر عندک و لايشابهه نار في علمک و لا عذاب في قدرتک فسيحانک سبحانک فاکتب لي بمنک کما انت انت غير ذکر وجود الغير عندک و دون امکان ذکر المفتقر لديک فائي لما ارجع الى مقام كافورية كينونيتي و رتبة ذاتية سازجبيتي لم احبّ الاّ انت و لم اردت من الحبّ الاّ انت و ما اشاهد في انت الاّ انت و ان احبّ الحب لوصلک فانا و عزتک من المشرکين و ان اريد التّوحيد لعرفانک فاني و عزتک من المبعدين لااحببت ذلک و لااحبّه و ان اکتسبت يداي و احتملت نفسي مثل تلک الأعمال فو عزتک ماکان عمل ذاتي و لا احبه کينونيتي بل ذلک خطيئة صدرت مني و سولتني نفسي و انت مددت القضاء لجريان هذا الأمضآء لتضاعف عذابي و تشدّد نيراني بل بذلک افرّ منها و ارجع اليک و اهرب عنها واصل لديک فو عزتک و انت شاهد عليّ و مطلّع بي ما اردت من ذکر خطيتي الاّ قولي انت انت لان

کما ذلک فصل خرج من نفسی فکذلک ما ادخل علیّ بمثله کلّ ذلک مردود و کلّ ذلک محدود و انّک انت اجل من کلّ ذلک و اکبر من ان تذکر بذلک فکلّ ذکری ایّاک کلّ عذابک

ص8

لى و كلّ ذكرك ايّاى رضوانك في نفسى فو عزتك اقطع عنى ذكر غيرك بحيث لم يتوبى ذكر نفسى و كنت كيوم الّذى لم اك شيئا و تذكرنى لما شئت و كيف شئت و انى شئت و مي شئت و حيث شئت بل استغفرك ممّا سئلتك لأن ذكر غيرك هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار في علمك بل لااعلم الاّ ذاتك و لا تمكّن ذكرك غيرك لأنّ اذا وجد ذكر الغير وجد الاقتران و انت متعال من ذلك لم تزل انت انت و لم يك عندك شيئ و لايزال انّك كائن و لم يك شيئي ذلك اعلى رفرف القرب و منتهى مقام الأنس حيث لم يك ذلك الغير و لا وجود للعين حتى يلزم الأقتران و تفتقر العبد الى البيان فسبحانك و تعاليت كنّى مثل هذا بل لا مثل له و لا هذا و انا قبل وجودي منسّى بحت و انت كما كنت عيّ صرف سبحانك و تعاليت اسئلك كما انت انت و استشفع بك كما انت انت و اهرب اليك كما انت انت و اهرب اليك كما انت انت و افر اليك كما انت انت و استجير بذمتك كما انت انت انت و افرا اليك كما انت انت و عرفتك فأهفأه مما عرفتك فأهفأه مما المبتك فأهفأه مما الني يتبدّل جسده في النّار بل و عربّتك انّ نارى الماهد كلّ عذاب ما في علمك فيه فوعزتك كانى ارى في قولى انت انت مثل الذي يتبدّل جسده في النّار بل و عربّتك انّ نارى اعظم منه و عذابي اكبر عنه لأنه هو يحرق جسده بنار حدوده و انا احرق فؤادى بنار لانهايتك فسبحانك سبحانك كيف اقول انت انت و كيف اعتذر من قولى انت انت و انّى في كلتا المقامين معذّب بنارك و في شديد بلاء بامضائك فآهفآه من يكون الهو عدم بحت عندك و

ص9

يقول في تلقاءك انا فو عزّتك يستحق بذلك العذاب و لو انك جعلتنى حاكما من عندك على نفسى لأعذبها بكلّ ما انت تقدر لها جزاء ذكرها لما استكبر عن حدّها و عرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الى نفسك الحيّ البحت فو عزّتك لو كان لى روح شعور لأنفطرت قبل ذكرى اياك اقرب من ان تتفطّر اليبضة على الصّفا، و تتكسر الزجاجة بالحديد الاثقل فسبحانك سبحانك مثلى كمثل اهل النّار لا فرق بينى و بينهم الا و انّهم يعذبون بنار الحدود و يفرّون من عذاب المحدود و انتى انا محترق في عذاب لا بدله و لا ختم و في نار لافناء لحرها و لا زوال لزفيرها و لارماد لذاتها و لا اضمحلال لحرّها فآهفآه يا الهى الى من افرّ و الى انظر لولم تخلصنى فمن يقدر بخلاصى و لو لم ترحمنى فمن يقدر ان يرحمنى فسبحانك و تعاليت لم اقدر كيف اقول و انّ بقولى تضاعف نارى و لم ادر كيف اصمت و انّ شدة العذاب قد انطقنى بان اجترح على مثلك سلطان جبّار السّموات و الأرض و مليك قهّار ملكوت الأمر و الخلق بذكرى ايّاك و ان اقول انت ربّ السموات و الأرض فو عزتك ما وجدت مثلى بلا حياء عندك و ما علمت مثلى ذا عصيان لديك لأن من هو يعرّف بعدم نفسه ثم يرجع و يقول انت انت كانه و مجنون صرف و مبهوت بحت بات لايدرك ما يقول و لايتأثر بما يفعل و اليه يول فسبحانك سبحانك انى معترف لما انت

تحبّ و مقرّ بما انت ترضى و لا ملجأ لى دون ذلك و لا سبيل لى غير ذلك و لا مهرب لى دون ذلك و لا نجاة لى سواى ذلك فسبحانك يا محبوبى لم ادر انىّ عاقل

ص10

و ما سوای مجنون بأنی اری بعضاً یغفلون ذکرک و یتلذّذون بغیرک و یعمرون الدّنیا بعد ما هم یعلمون انّها تفنی و بعض یعبدونک لما تعطیهم و بعض یسئلونک لما یربدون من حوایجهم و بعض یترک الدّنیا و انقطعوا عن لذاتها و ترکو ارضاءک فی الاخرة و بعض من خوفک یطیعونک و بعض لحبک یعبدونک و بعض لأن توحیدک اشرف من کلشی یوّحدونک و بعض بان ذکرک احلی من کل دّکر یذکرونک و انّی لما ادق نظری الی انفسهم و اکشف قناع اعمالهم ارئهم مشرکین عندک و مبعدین عن قربک لأن اعظمهم هو الّذی یحب ذکرک لما هو احلی من کلشی لیملک نفسه ما لیس مثله شیئ و انّه فی الحقیقة ما اراد الا آن یعبد نفسه و یعطیه حظه و جعل ذکرک عرضا لحاجته و ذاتک محل سکون لحرکته فسبحانک سبحانک ا من مثلک یطلب غیرک فسبحانک ما ابعد حد النّاس یسئلون مثلک لاجل نفوسهم و ینسون عظمة نفسک و یسئلون منک حوائجهم بعد ما هم یعلمون بان کلّ ما دونک معدوم عندک و ان سؤال العبد منک هو لما کان ناظر الیک اعظم من نفسه و مسئلته ثمّ بعد ذلک ینسی عظم ذلک و یسئلک بما هو یفنی فی ایّام معدودة أو یبقی فی عالم اللاّنهایة کلیتهما عندک سواء و عدم فسبحانک انّی فبعزتک حیاری فی امرک لم ادر بایّ سبیل اذکرک او بایّ دلیل اصمت فی تلقاء طلعتک غیر ان القی نفسی بین یدیک و اقول بما علّمتنی فا فوض امری الی الله انّ الله بصیر بعباده اللّهم و قد نزل علی ذلک الجبل کتب من الّذین انت اعلم یدیک و اقول بما علّمتنی فا فوض امری الی الله انّ الله بصیر بعباده اللّهم و قد نزل علی ذلک الجبل کتب من الّذین انت اعلم یدیک و اقول بما و اللّهم

ص11

لكلّ واحد من هؤلاّء السّبعة ما هم يريدون في سبيلك انّك انت الجواد الوهّاب سبحانك ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

سوال از اسماء الله

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدُ لِلهِ الّذي جَعَلَ طَرازَ الاَسمآءِ في مَبدَءِ الاشتقاقِ طَرازَ الاَلِفِ الاستنطاق الّذي تَكعبَ بِالحرفينِ وَ اَستَقامَ في طرفي الامرينَ النّذي لاح عَن لَوحِ الإبداع وَ طَلَعَ بِما طَلَعَ شَمس الاختراعِ الّي عُيّنِتَ بَعدَ ماشئت و قُدرَت وَ قَضت قَبلَ ما أُذنَت وَ أُجِلت و فُصّلت فيلوح على هياكل الكُلِّ آثارُ تجلّيها مِن قَصَبةِ أُولى اللّهوتِ وَ الوَرَقةِ الْمُباركةِ مِن شَجَرةَ الجَّبروتِ وَالاثمارِ اللّطيفةِ من شَجراتِ الملكِ وَ الملكوتِ حَتّى ملاء بنورها كُلُّ مَن وُجدَ في حَقائقِ الانفُسِ ثمَّ في غياهِبِ الآفاقِ.

و الحمد للهِ الّذى استَنطقَ ما استنطَقَ وَ الاحَ ما اَلاحَ وَ اطلَعَ ما اطلع سُبحانه وَ تَعالى تَقدَّست ذاتيتٌه من ان يشير اليها اَعلى شوامِخِ الجَوهريّاتِ و تَعالىت كينونيّته من ان يَصعد اليها اعلى طير الافئدةِ من غياهِب الماهيّاتِ وَ اِنّهُ كما هُوَ عَليهِ في أَزَلِ الازالِ والعَظمةِ العدلِ و الجلالِ لن يعرفه سواهُ و لن يوجِدَه دونه اذ ماسواهُ مُنقطعةً عن ابداعه بابداعه

ص12

و ممتنعة عن اختراعه باختراعه و انه كما هو عليه لن يقترن بذكر شي و لا اسم شي اذ الاسماءُ هندسةُ لخلقه و الصّفاتُ آيات لعباده فسبحانه لم يزل كان بلا وجود شي معه و لاوصف شي في رتبته و لااسمَ شيءٌ في تلقاء مدينَ عزّته و لايزال انه بمثل ما هو كان كائنٌ في ازل الازال من دون شان تغير و لا انتقالٍ فسبحانه من اراد ان يوصفه باسمٍ فقد جعل الاسم دليلا لذاته و سبيلاً لمعرفتِه فسبحانه و تعالى تقدّست نفسانيّتهُ من ان تعرفَ بسواهُ او ان يوصف بغيره اذ الدّليلُ دليلٌ لمن لايدّل بذاته لذاته و انّ السّبيلَ سبيلٌ لمن كان له سبيلٌ دونَ جلاله نفسه و تعالى انيّته عن وصف الممكناتِ و نعت الجوهريّاتِ و من اراد ان يُنعتَه بوصفٍ فقد جعل الوصفُ مراةً لجمالِهِ و وجوداً في تلقاء وجوده فسبحانه و تعالى تقدّست كينونيته من ان ينعته احدٌ غيره او ان يعرفهُ احدٌ سواه اذ المعرفةُ فرعُ الافترانِ والنّعتُ فرعُ الافتراقِ و انّه جلِّ شانُهُ لم يزل كان بلا ذكر معرفيٍ من خلقه و لاحكم موصوفٍ من عباده و قدقُطعتِ الذاتياتِ عن معرفته بماكان ذاتيته مُقطّعة الكلّ عن البيان و الدّليل

ص13

و قد مُنعتِ الجوهريّاتِ عن نعته بما كان كينونيّتهُ ممتنعة الكلِّ عن العرفان و السّبيل فسبحانه و تعالى كلّ الاسمآء سمه لمشيّته و كلُّ الصّفات صفة لقدرته و انّه كما هو عليه لايعلم كيف هو الّا هو و انا مؤمن بما هو عليه من حيث لااعلمُ و لااقدرُ و كفى به للموحّدين سبيلا .

فيا ايّها النّاظر الى سبحاتِ آيات الجلال و السّاكن في ظلال مكّفهّرات افريدوس الجمال فانظر باليقين و دع سبل التحقيق فانّ الاشارات يحجبك عن الوصول الى علم اليقين و انّ اليّومَ لاينفعك سبل التدقيق لان الصّبح قدطلع و لاح انواره على هياكِلِ الكلِ و انّ صنع الرب يومئذ يفصل بينَ اعمالِ النّاسِ فمنهم اهل الميثاق و انّهم لمّا افاقوا بما تجلّى اللهُ لهم بهم من انوارِ عظمتِهِ فيقولون سبحانك لاعلم لنا الّا بما نزلت في كتابك و ما نحن الا قومٌ ساجدون فاولئك الّذين اتّبعوا آيات الله و اولئك هم الفائزون و منهم اهلُ الوفاق و انّهم اذا كشف السّاقُ بالسّاقِ و ينادى المنادى بالحكم المساقِ ليقولون ربّنا انّنا سمعنا

منادياً ينادى بما نزّل فى القرانِ و انّا اتبعنا سبيلك فاغفر لنا ما اكتسبت ايدينا فانا نحن قوم تائبون فاولئك عسى الله ان يعفوَ عنهم و يكفرَ عنهم سيئاتهم و يدخلُهُم فى عباده الصّالحينَ و اولئك همُ المهتدون و منهم اهلُ الشقاق و انهم ص 14

اذا قيل لهم تفكروا في آيات هذا العبدِ الّذي صَعِقَ ثمّ افاق و يخرج لئالى الابداع و الاختراع لما جعله الله في يديه من حكم الاقتران في الاستنطاق ليقولون ماسمعنا بهذا في آياتنا الاوّلين و يفترون عليه بما افتروا على نبآء الاوّلين قل اصبروا فانّ اجل الله لاتّب و ان الله يجزى الظّالمين و يُظهرون بواطنهم ليتميز امرُهم عن المؤمنين من اهل الميثاق بالمشركين من اهل الشّقاق و النّف الله من احد عملاً الله بعد النّفاق قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم و سآء ما هم يعملون فو ربّك ربّ السّماوات و الارض لن يقبَلَ الله من احد عملاً الله بعد ان يتبع امرالله و كان من المؤمنين و ان هذا رشحٌ من رشحات طمطام ثم العِزّ و الجلالِ لتجذُبكَ تلك الاشاراتِ الى ساحةِ القدس و الجمال.

و ان ماسئلت، سئلت اسماءالله و ماذهب الكلُّ اليه فاعلم ان للاسم مراتب ما لانهايةً بما لانهايةً لها بها و ان الامر فيكل المقامات هو ما قال على عليه السلام ان الاسم سِمَةُ الشَّىء و ان لها مراتب فمنها اسم في الحقايق و هو بجميع مراتبها حيوان بمثل الانسان يدلُّ على المُسمّى و منها المرايا و هي تدلُّ على التجلي فيها لها بها و منها اسماء اللفظية و منها اسماء النقشيّة و منها اسماء النقشيّة و منها اسماء الانفسيّة و منها كل ما وقع عليهِ اسمُ اسم و ان كل ذلك في مقام

الخلق و حظ العبد و انّ الدّات كما دلّ بِه كلُّ العقولِ و جاء به كلّ النّبيّين و صرّح به كُلُّ الآياتِ و الاخبار و ليس له اسمٌ و لاوصف كما صرّح بذلك على عليه السّلام في قولِهِ انّ كمال التوحيد نفي الصّفات بشهادة ان الصِّفة غيرالموصُوفِ و كلُّ موصوفِ غيرَ صفة و لا شكّ ان في مذهب آل الله سلامُ اللهِ عليهم المرادُ بالوصف هو الاسمُ كما صرّح بذلك حديثُ المروى في الكافي عن الامام و ان ذلك مشهود عند من نظر بالفواد الى حقيقة الايجاد و ان وجودُ الاسمِ بنفسِهِ اعظمُ دليل ان لا اسم له يدل على اللهِ لانَّ الله كما هو عليه و قال الامامُ عليه السّلام اجلّ من لَن يعرَفَ بخلقه بل الخلقُ يعرفونَ به و ان بذلك نطقت مناجات اهل اللعصمة سلامُ الله عليهم كما قال على عليه السّلام يا من دلّ على ذاته بذاته و في دعائه الصباح و قال على ابن الحسين عليهما السّلام في دعائه لابي حمزة الثمالي بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليك و لو لا انت لم ادر ما انت الحسين عليهما السّلام في دعائه لابي حمزة الثمالي بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليك و لو لا انت لم ادر ما انت و قال اباهُ الشّهيد روحي و من كان في مكتوب الامر و الخلقِ فداهٌ الغيرك من الظّهور و ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاجُ الى دليل يدل عليك و متى بعدتَ حتى تكونُ الآثارِ هي الّتي توصل اليك عميت عين لاتراك و لاتزالُ عليها رقيبا و خسرت

ص16

ص 15

صَفَقة عبد لم تجعل له من حبّك نصيباً و ان ذلك منتهى مقامُ الخلق في صقع الامكان و انّه بذاته لن يُعرف و لن يوصَف بل لمّا خلق الخلق لمعرفته تجلّى لهم بهم و وصف لهم نفسه باسمائه و صفاتِه ليعرفوه بها و يعبدوه و لايشركوا به احداً وَ إنَّ في ذلك المسالة زلّت الاقدامُ من اولى الابصار و ذهلت العقولَ من اولى الانظار فقد ذهبت حكما الاشراقين بما لا يلتفت به حكماء

الالهيين و قالوا ما لم يعرفوا في حكم المفهوم و المصداق و بينوا حكم الربط بين الخلق و ما لايقترن ذاته بالخلق في شان لا في حكم الاقتران و لاظهور الافتراق و قالوا ما ليس بين الاسماء مناسبات ذاتية و هلكوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث يحسبون انهم مهتدون فقد احتملوا بذكر تلك المسالة اثما عظيما عسى الله ان يعفو عنهم برحمته انه جواد كريم و ان علماء المجتهدين لما لم ياخذوا معارف دينهُم من آثار آلِ الله الاطهار و اتبعوا اهوآئهم في مقامات التي لاينجي احد الا من شاءالله باحكام المشائيين و بعض من حكماء الصدرائيين و انهم ضلوا و كل قالوا ماسطروا في كُتبهم و انهم بمثل الاشراقيين لم يُدركوا حقيقة المساله و لم يتنوروا بنور الالهية المشرقة التي لاحت على هياكل الكلِّ آثاره و بعضٌ منهُم ماتوا و ان

ص17

الّذين احياء سيموتون ثمَّ كلّ إلى الله يرجعون و لقد اشار رشحا من طمطام هذه المسئلة التى يجرى ماء حيوتِها من عين يم القدر كاظمُ بعدَ احمَدَ قدّس اللهُ تربتهما و انّهما من وساوس شيطانِ الصّدورِ ما كشفا قناعَ المستور و وَعد النّاسَ الى يومى هذا يوم نورِ الظّهورِ و انّى اليومَ لمّا جعل اللهُ في يدى حجّةَ حق لامِعةَ بمثل هذه الشّمس في وسطِ السّمآءِ حيث لايقدر ان يُنكرها احدٌ عن المسلمين الّا ان يكفروا بما آمنوا من قبلُ و هي شانُ الآيات الّتي ملأت شرق الارضِ و غربها و صحائفُ التي ملاتِ كلّها حيثُ انى اقدر ان اكتُب فيكل ما اشآءُ بلسانِ القدرة الفطرة من دونِ تأمّل و لاسكونٍ قلمِ بشأن الآياتِ و المناجات التي لا تَجرى من قلم احد من قبل و لا اليومَ يقدرُ احدٌ وَ إنّ من على الارضِ كلّهم لو اجتمعوا لن يقدروا ان ياتوا بمثل آية و لا ان يكتبوا في يومٍ صحيفةً بمثلِه و انّ ذلك من فضل الله على و لكنَ اكثرَ النّاس لايشكرون فآهآه بلَغ ما بلغ و قَطع ما قطع وُمنعَ مامنعَ و وقَع ما وقعَ انا لله اشكوا بثّى و حزنى الى الله و على اللهِ فليتوكل المؤمنون فو ربك انّ النّاسَ امواتٌ حيثَ لا يعرفونَ و يفترونَ ان اليومَ من زاد على شربعة محمّد صلى الله عليه

ص18

و آله حرفا او نقص منها حرفا ليكفُرَ في الحينِ و إنّى الله يعلمُ ما ارادَتُ الآخبَه و لا اعملَ الا بحكمه وَ إنّى لعلى بينةِ من كتاب اللهِ و انّ النّاس بعضَهم ليجحدون مِن حيث لا يعلمون و بَعضهم ليَفترون من بعدِ ما هم يوقِنونَ قتلهم الله بما اكتسبت ايديهم و سآء ما هم يحكمون و ان سرّ هذه المسئلةِ هوالّذى انا ذا اشيرُ بدليل الحكمة انّ الذّات لا يقعُ عليه شيٌ و ان قلتَ لى انّ النّف فرعُ الاثبات لاَقولُ بلى انّ الّذى وقع عليه اسمُ الذّاتِ نورُ الذى جعله الله مقام معرفته في الاداء و انّه لايدركُه الابصارُ و هو اللّطيف الخبير فاعرف ان كنت ناظر الى لجة الاحديّة ان هنالك المسمى نفس الاسم و الاسم نفس المسمى بل كله اسم مسمى قد خلق الله تلك لجةً في اَجمة اللاهوتِ ليتلجلج المومنون بتلجلجِ معرفته الممكنة في حقّ الممكن و يتلالوء الموحّدون بتلالو تجلّيه المودّعة في حقايقِ الخلقِ و انّ ذلك المّقامُ لاتُواريها الحجبات و تعادلها الدّلالاتِ و لايقدرُ ان يعرفها من كان في ظلماتِ الصّماء الدّهماء العمياء فسبحان الله ربّك ربّ العرشِ عما يصفون و ان كنت ناظراً الى دونِ تلك اللّجة فاعرف للاسمِ مسمى اهو الذّاتُ الذي كلّ يعبدُهُ بالاسماء التي وَصَف بها نفسَهُ و من اقرنَ معه اسماً او وصفاً فقد اشرك به و لم يعبُدُه و كان كافراً هو الاتحوف مناسبةً ذاتيّةً بينهما بل انّ لكلّ

ص19

شى خلق الله اسماء كلّشىء و لذا جعل الله فى حين الّذى ليس بينهما ربطٌ مناسبَةٌ ذاتية و مفهوم جوهرية و مصداق كينونية ولكن لايعرفُ النّاظِرونَ الى صور الحدودية مقامات الرّحمانية التجلية لكلّ بكل و انّ الذين قالوا حكم المُناسبة بين المصداق و المفهوم إن كانوا ناظرين الى ذلك المنظر الاعلى لقالوا كلمةً حقّ و انّ الذين يقولون غير ذلك ان كانوا ناظرين الى ذلك الافق المبينِ لقالوا كلمة حق و انّ الّذين يقولون و كل يعمل على شاكلته و انت يا ايها الصّاعدِ الى حَرم القدسِ فى طوى الجلال لاتحرم نصيبك عمّا قدر الله لاهل الفضل والكمالِ و اقرء تلك الآية من القران قالوا يا موسى انّ فيها قوماً جبّارين و انّا لن ندخُلَها حقّ يخرجوا منها فإن يخرجوا منها فانّا داخلون قال رجلانِ من الّذين يخافونَ انعم الله عليهما ادخلوا البابَ فاذا دخلتموهُ فانكم غالبون و انّ ما ارشحناك من طمطام حكم الاسماء والصّفاتِ هم من تغرّدِ ذلك الطّير الّذى صف فى جو العماء يدف فى غياهب تلك الاشارات الّى لاحت و استلاحت ثمّ دارت و استدارت ثم قامت و استقامت ثم تكعبت و استصعقت و استنطقت ثم تلجلجت و استجلجلت ثمّ تلئلات و استلات ثمّ تفارقت و استفارقت ثم صعقت و استصعقت

ص20

(با نسخه پرنستون هم مقابله شد)

سوال از استخاره به قرآن

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدالله الذى نزلَ المجرّة لسُطوعٍ طلوعٍ شمسِ الرّحمةٍ ليدلعنَّ كلُّ الالسنِ في تلك الظّلماتِ الصّمآء الدّهمآء العميآء بثنآء طلعة حضرة الربوبتة في صورة الانزعيّةِ و النّورِ الالهيّةِ و الورقة الأزليةِ و السّر الرّبانيّةِ بثنا نفسه نفسه ثمّ روحِهِ روحه ثمّ ذاتِهِ ذاته بما خلق الله في رتبته من جوهريّاتِ كينونيّاتِ تجلّياتِ اللاهوتِ و ذاتيّاتِ شئونات عالَم الجبروتِ و انيّات مادّيات ظهوراتِ عالَم المُلك و الملكوتِ و تَلئلئاتِ تلجلجاتِ قطعاتِ الواح الياقوتِ في ارض النّاسوت و انّ ذلك من فضل الله ص21

يوتيهِ من يشًا و إِنّهَ لاالهَ اللّه هو ذو فضل قديم فيا ايّها المتعارج الى معراج التّحقيق و اللقى ما في يديك عن اليمين و الشّمائلِ من سبحات التدقيق قد إطّلعتُ بما نزلت في اشاراتِ كلامِكَ من عينِ ماء رقيق كانّ خمر المحبّةِ في كاسِ الاشاراتِ و الدّلالاتِ من سكر شاربه يحكى بمثل المشكوه في المصباح المصباح في الزّجاجةِ الزّجاجة يحكى من كلّ شطرٍ عن نورٍ لا ظلّ له و دهنٍ لادخان معه بمثل ما اشرق و استنطق بعدَ ما الاح و يستنطق و قرءت في تجلّياتِ مرايا خطابك ما انتَ قصدته في كتابكَ فانّ الحكم للهِ قُضى ما قضى في اللّيل الاليل بما لايجرى الامضآء من مطالعةِ قمص حضرة وجهك و لكنّ السّبيل لمثلكَ مفتوحٌ فارجو الله ان يجمع بيني و بين الّذين اتّبعوني في ارضِ عدلٍ مستقرٍّ قل لمن ارادَ الذّيكرَ اِقرءَ في وسَط الزّوال كلمةَ التقديس مائه و عشر مرّة و علّمه اذا شاءَ من مناجاتي ماشئتَ فانّ بها ثبتَ القلوب فانّ الله يويّدُ بنصرِهِ من يشاء لايعرُبُ من علمِهِ شيءٌ و انه لقويُ عزيزٌ

و انّ ماسئلتَ مِن عندِ الرّجلُ استخرتُ من كتاب اللهِ فاشرق و الاح تلكَ آية المقدسةِ من القُرآنِ على سطر الاوّلِ ندعَوا من دونك فابقوا اليهم القولِ انكم كاذبونَ و لمّا احبُّ محضرً طَلعتِكَ وَ انّ الحجباتِ من عَمَلِ اهل السّبحاتِ قد احاطتني اسكن قلبي بقطرة دهن في زجاجة لانّه هو

ص22

قد عصر من وقاتِ حدائق ربحاتة شَجرةِ الاحمديّةِ الثّابتة في قصبات اجمة الجبروتِ في رَبّة الولاية المُولِعةِ السّاطِعَةِ المُتشعشعةِ المتلئلاتِ المتجلّيةِ المتعلّيةِ المتقدّسة المُتنزّهة الّي يحكى في عوالِم النّاسوتِ من طلعة حضرة الاحديةِ المتجلّيةِ في اللّهُوتِ وَ اذ احببتَ إِنِ استقرت على كرسى الثناء لا مانغ بِمِثلك ولكنّ العلم بسد جِهاتِ الفِتنَةِ حقٌ فارجو الله ان يرفَعَ تلكَ العَرضيّاتِ الباطِلَةِ بفضله إنّةُ ذو منّ حميدٍ تقدّس فواد حبيى مثلك من ان يخطر ببالك ما سطّرتَ في كتابك و اشرتَ في العرضيّاتِ الباطِلَةِ بفضله إنّةُ ذو منّ حميدٍ تقدّس فواد حبيى مثلك من ان يخطر ببالك ما سطّرتَ في كتابك و اشرتَ في خطابك فحاشَ الظنّ بِنفسِك من قهرى الى جنابك لان هذا ما لايقوم بِه بهائك و لايسكُن بعده فوادك فهيهاتَ هيهاتَ ما هكذا الظنّ بِكَ و لا المعروف من فضلِك و انّ القولَ فو عِزْتك ما قُلتُ بَينَ طلعتِك و انّ ذلِكَ ذكرٌ لغيرك فكيفَ انّى أشيرُ الى حضرتِك لو اسقيتَنى كاسٍ سمٍ من يديك احبَّ إلىً من سكر غيرك فانّ حبى لَكَ حُبّكَ في قلبى من فوادِك لما كانَ نسبةُ القهرِ المكتب بمثلِ السّرورِ عندَك بِمثلِ ما نزلَ اللهُ في كتابٍ نبيّكَ ان هي الّا فتنتُك فاستقرّ على الارآئك المتّكئةِ منِ اطرافِك و لا تحزن بما اشرتَ في كتابِك من قبلُ في بَعضِ خطابك فانَّ الله يُويِدك بنصرِه من كلماتِك فان ترى ذلّا في سبيلكِ فانّ هذا من سُنّةِ بما اشرتَ في كتابِ عاعزً في نفسكَ ص قبلُ في بَعضِ خطابكَ فانَّ الله يُويِدك بنصرِه من كلماتِك فان ترى ذلّا في سبيلكِ فانّ هذا من سُنّةٍ بما اشرتَ في كتابِ باعزً في نفسكَ ص قبلُ في نفسكَ عرف في الم المُت باعزً في نفسكَ عرف في المن قبل في نفسكَ عرف في المنتور عندَك في نفسكَ عرف المنابِ السّرة باعز في في المن عن المنتور عندَك في نفسكَ عرف المن الله عرف في نفسكَ عرف المن على المنتور في نفسكَ عرف في نفسكَ عرف المن المنتور في نفسكَ عرف على الم

عن المقرّبين من قبلكَ و ما حاش الظنّ بِكَ بمثل ذلك من ربّك لأنّ الكلّ يخافونَ منك بما انت تخافُ من ربّكَ و انّ حزبهُم اضعف لديكَ من بيتِ العنكبوت في بيتك فكن متكلاً على الله ربّكَ فانه يويدَك باَمركَ ثمّ لقد رَايتُ ما نَزَلَ من عندك ثمراتِ الخضراء مِن حبِّكَ وَ انّ احبتها لنفسكَ هي بكورُها لِوجهكَ و انّ مَثَلها في كتابك قولُ العَسكريُّ عليه السّلام هذا في خطابِكَ و ان روُحَ القدسِ في جنانِ الصاقورة ذاق من حدائقنا الباكورة و انا ذا استَغفر الله ربّكَ رَبّ العزه عمّا يصفون و سلامٌ على المرسلينَ و الحمدُلله ربّ العالمين

(اِن خَطر شيء ببالک لترفهم بعفوک و نقول سبحان ربّک)

خطبه تفسير سوره بقره

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدُ لِلهِ الّذى تجلّى للمكناتِ بِطَراز النّقطَةِ المنفصلة عن لُجّةِ الابداع لها بها اليها الّق جلّت و علَت قبلَ ما اخترعَت بعدَ ما بدَعَت منها تحاكَت و منها دَعت و عليها دَلَّت و فيها استقرّت و بها وَجدتِ المشيّةُ قبلَ ذكر الشيئيّةِ و فيها ظهرتِ الرّبوبيّةِ و استقامَت كلُّ العبودية فهى الشرقيّةُ ازليةٌ و الاغربيّةُ عدميّةٌ وجُدت بكينونيتها الا من ابداع قبلها و ذويتَ بانيّتها من دون اختراع يساوقها فتلئلئت و تشابَهَت و تلجلجت

ص 24

فتشاكلت فهى هى اول ذكر من ذاكر بديع الّذى لا اله الّا هو و الحمد لله الذى انشاء الموجوداتِ بطراز الالفِ الغيبيّةِ القائمة في نفسها الّتى بدعت بعلة النُّقطَةِ قَبلها و انشئات بذاتيّةِ المشيّةِ المذكورة في رتبتها لها بها اليها دامت و دارت قبل ما ذُكِرت بعد ما فقدت منها اليها تلئلت و عنها بها تلجلجلت و اليها بها تحاكمت و بها تمّت الزّوجيّةِ و خلقتَ الانيةِ و ذكرت المشيّةِ بذكر الهندسةِ الازليّةِ الاوليّةِ فهي هي لاازليّةٌ اوليّةٌ و لاابديّةٌ الحريّةٌ بل هي هي مشرقة من شمسِ الاحدية لامعةٌ من عزّ الصّمدانيّةِ باقيةٌ بيقاء الهويّةِ الجبروتيّةٍ فيا هي نعم الطّراز من كينونيّةِ الفِ البيضاً، بعدَ النقطةِ المُنفَصِلَةِ عن الابداع فهي هي طراز البهاء في ركن الخضراء و هي هي طرازُ البداء في ركن الخضراء و هي هي معمّرةٌ ازليّة الحمراء ان قلت حمراء فطرزتِ الميضاء بالحمراء فيا طوبي هي هي محمّرةٌ ازليّةٌ ممينَّضةٌ صمديّةٌ مصفرةٌ ابديّةٌ مصفرةٌ ملكيّةٌ فهي هي تكرارُ النقطةِ في الالف البينونة من مبدع قديم الذي لا اله الّا هو و الحمدلله الذي تجلّي للكائناتِ بطرازِ الباءِ البينونية المنفصلة من الالف اللينتة الطائفةِ حولَ نُقطةِ الابداعيةِ الّي لها بها اليها الحمدالله الذي تجلّي للكائناتِ بطرازِ الباءِ البينونية المنفصلة من الالف اللينتة الطائفةِ حولَ نُقطةِ الابداعيةِ الّي لها بها اليها صحرة

وجَدَت و ذَكَرت و دامت و استقامَت و تداخرت و تلاطمت و تموجّت و تحرّكت و استقامت و سكنت و استدامت فمنها بها اليها تلئلنت و عنها بها اليها تلجلجت و بها تحاكمت و منها تراضيت و اليها تحاسبت فشهقت و حملّت ثم وضعت كسراتها عربانا نهى هي شقيٌ في بطنها مايشقي في باطن الرّابع و هي هي سعيدٌ في بطنها من يسعد في ظاهر الباطن فيا هي نهم الطّراز في طمطام القضآء بعد القدر في الامضآء و قبل البدآء في البهاء التي جلّت و تعالَت و علّت و قالت سُبحانك اللهم يا ربّ المشيّة و أختها و خالق القدر و ابنائها ان تُصلى على محمد و آل محمّدٍ و افتح اللّهم ابوابَ ذلك الكتابِ من نفحاتِ قدسِك و علامات قدرتك و دلالاتِ عظِمتك و مقاماتِ بهجَتك و آيات وحدانيّتك انك تَمنّ على من تشآء بذلك الكتاب كما تشاء بما تشاء و تمنع حكمك من اعرض من ذلك الكتاب بما تشاء كما تشاء بما تشاء لاراد لامرك و لا رَجعَ لحكمك و لانصيب من الخير لِن اِحتمل الشّك بعد ذلك الكتاب فبحقّك لانك قدبيّنت و عظّمت و كرّمت و قدّرت و احصيت و فسرت و شرحت كل ما اردّت في حقّ الامكانِ و ما يمكُن فها بيدى عبدُك هذا بعد ذكرالعينِ و اللّامِ و اليآء محمّد لُجّة الاحديّةِ من دَخل به و يخرُجُ من وجه الاحديه من يخرج منهُ فلك الحمدُ يا الهي حمدا شعشعانياً لامعاً متقرسًا متلامعاً متنزهاً متلئلئلاً متعالياً متلجاجلاً

بِما تُحبَّ لنفسک و انت تستحق به کفضل نفسک لنفسک حیثُ و لایعلمَ بِنلِکَ احدٌ من خَلقِکَ و اِنَّ منکَ المجد لمحمّد صَلَواتکَ علیهم طهراً طاهراً دائماً لامعاً سرمداً زاکیاً ابدا بتشعشع شُعاع شمس ازلیتِکَ و بِتَلَئلاً تلَتلاً وجه صمدانیّتک و بتلجلج بروق لمعان برق جبروتیتک و بِتقدّسِ تقدیسِ عِزّ کینونیّتکِ کما انتَ تعلمُ فضلُهُم و لن یحیط بعلمهم احدٌ سواکَ اِذ انّکَ قد فضلَتُهم عَلی الکلّ بفضل نفسکِ و انّکَ رَبّ العزّةَ علی الخلق اجمعین

الا يا ايّها النّاظرينَ الى تلكَ الورقآء المشرِقةِ من شجرة السينآء النازلةَ في صفحات الواح ذلكَ الكتابِ البيضآءِ ان اتّقوا الله و اصمتوا و لاتقربوا الّذى قدفصِّلت من شجرةٍ اذا نقرَ في النّاقور و اضآء الديجورِ و زالتَ الشّمسَ في افقِ الظّهورِ فايّاكم ايّاكُم الذا صاحَ الديك في ارض العمآء و غنت الطّيورُ في جو الهوآء و تشهق الطّاؤسُ عند مطلع السّرطانِ فهنالكَ غنتِ الورقاء بالثنآء و جلت النّهار بالضّيآءِ و مطلّعَ الفجرُ بالخيط البديعة البيضآء و استقامَ على العرشِ نورٌ كلمة الحمرآء فايّاكم ايّاكم يا اهلَ البيان اذا نشرتِ الاشارةُ من شمسِ البهآءَ و دلّت الدّلالة من امضآء القضاء فحكت المراة في وجوه الآياتِ بالبداء فحينبذ زالَ الرّوال في منطقةِ الثنا على الطّورِ السّينآء بالنّورِ المتجلّيةِ الحمرآء فاناذا احشر بين يَدى اللهِ و اقولُ حَسبى اللهُ لا اله الّا هُوَ انا للهِ وَ انّ بمثل ذلك

ص 27

فليعملِ العامِلونَ فسبحانك اللّهمَّ الّذى ارفَعَ من اقلامِنا الحزنَ و يَدخُلَها في جنّةِ العدنِ بالثنآءِ لنفسهِ اللّهُمَّ اِنّكَ لتعلّمَ في يوم اللّذى اردت انشاء ذلك الكتاب قد رايتُ في ليلتِهِ بانّ ارضَ المقدسةَ صارت ذرّةً ذرّةً و انّها رُفعت في الهوآءِ ثمّ جائت كلّها تلقآءَ بيتى ثمّ استقامَت ثمّ جاءَ بعد ذلك خيرٌ فوَتِ الخليل العالِمِ الجليلِ مَعلى رحمة الله عليه من هُنالِك و لَقد اخبرتُ بعضَ النّاسِ قبلَ الخبَ بنومى و صلّى الله عليه بجوده انّا لله و انّا إليه راجِعونَ لاحَولَ و لا قوّة الّا باللهِ العلى العظيم. (با نسخه 86 سبز هم مقابله شد)

توقيع الفين يا سيدان

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدُ لله الّذى جَعَلَ طراز الإستنطاقِ في الواح كتابِ الافتراقِ طرازَ الاشتقاقِ الّتي عينَت بعد ما شيئت ثمَّ قُدرت و قَضِت ثمّ اَذِنت و جلّت وَ أُحصِيَت ما في الكتابِ فلاحَ ما يَلوح في هياكلِ الاشراقِ بما لاحَ من صُبح الازلِ فيما يَلوح في حرفِ الاوّلِ بعدَ حرفِ الثانى فيملا بها من فوقِ سماواتِ ثناء العماء الى ما تحت الثّرى من ظلمات صمّآء دهما عَمياء من نور الّذى استشرق من مَطلّعِ شمسِ الازلِ على هياكل الانفسِ و الآفاق حتى اطلع بها شمسُ الطّوالِعِ و استقر على أفقِ الحقايقِ تحتِ شجرةِ

ص28

السيناء في اجمة اللّاهوتِ ثمّ استشرَق بها شمسُ الشَّوارقِ و اعرجت الى ما يقدرُ ان يعرِج الى ارقاء الرّقايقِ فوقَ شجرةِ البهاء في اَجمة الجبروت ثم انقطع نقطة القواطع عن لجّة الاقتران بسِرّ الافتراقِ و اَستعلى على سحابِ الدّقايقِ عن يمين شجرة الثناء في اجمة الملكوت ثمّ اشتق الاشتقاق من كلمة الشّقاقِ لما كان في حكمِ النّفاقِ و ادبرت ما اقبلت الى حكم الامضاءِ عن شمائلِ شجرةِ القضاءِ في اجمة النّاسوتِ حتى تنوّرت من استشرَقت من ركن آيةِ البيضاء و لاحَت و استضائت وَدارت ماستدارَت و دامت و استدامت و اجملت و استفصلت و افترقت و استجمعت و نطقت و استنطقت و اذنت و استاذنت و ماستدارت و دامت و استدامت و اجملت و استفصلت و افترقت و استجمعت و نطقت و استنطقت و اذنت و استاذنت و غنّت في قَصَبةِ الاولى من الشَّجرةِ المباركةِ في ارضِ اللاهوتِ بما انا ذا اذكرُها ليصعقنَ الطَّوريّونَ و ليشهَقنَ البدريّونَ و ليفزعنّ الموحدون و ليشهقنَ البدريّونَ و ليشهقنَ البدريّونَ و ليفزعنّ الموحدون و ليضجن المُشفقون بانّها هي هي شرقيّةٌ ازليةٌ بدريةٌ ابديةٌ كينونيةٌ صمدية ذاتيّةٌ احديّةٌ نفسانيّةٌ ربانيةٌ انيّةٌ سرمديّةٌ ووقةٌ لاهويتةٌ رحمانيّةٌ الّى قد غنت و استرنت و قد تعدّت و استعدت و قد تعالت و استعالت و قد اجابَت و استشرقت ما افادت و استفادت و قد اقامت و استلاحت و قلالت انا لله و انّا الى اللهِ مُنقطِعونَ ثم استشرقت ما اضائت من ركن آية الصّفراء و لاحَت و استلاحت و تَلالئت و

ص29

استلالئت و تفرّقت و استفرقت و تكعبّت و استكعبّت و ارادت و استدارت فاظهرت ما استَظهرت و أخفيت ما استخفيت و الإنت و استاذنت و رَنت و استرنت في قصبة الثانية عَنِ الشّجرة الاولى في ارض الجبروت بما انا اذكرها ليخشعن الشّقشقيّون و لِينَخضعنَ الصّيصيونَ و لينغرن الفلسفيونَ و ليبكين السّفسفيون بانها هي هي ممتعنةٌ لاهويّتةٌ و منقطعةٌ جبروتيةٌ و مشرقةٌ ملكوتيةٌ و متلالئة لمعانيةٌ و مُتلجِلجةٌ شَعشانيّةٌ و متقدّسة عمّانيّةٌ و مُنزِهةٌ سَمائيةٌ ورقةٌ طيّبةٌ ربّانيةٌ الّتي قالَت انا لله وَ إنّا لَهُ مُخلِصونَ ثمّ انقَطَعت ما امتنعت من ركن آية الخضرآء و لاحت و اضآئت و استضائت و تداخرت و استداخرت و تشهقت و استشاهقت و تفارَقت و استفارقت و رنت و استَرنت وَ غنّت من ورقة المقدّسةِ عنِ الشّجرة الكبرى في ارض الملكوتِ بما انا ذا اذكرها ليتنفّسَ المتنفّسونَ و لتضمّعنَ المُتضجّونَ و لتباكُنَّ المتباكونَ و لَيَصَدَقن المتصدّقونَ بانّها هي هي قدريّةٌ عرشيةٌ بدئيةٌ مُلكهة ختميّةٌ لاهويّتةٌ حوريّةٌ رضوانيةٌ الانيةٌ فردوسيّةٌ مُكفهرّانيّةٌ افريدُوسيةٌ مُتَلجلجةٌ جرسوميّةٌ متنوره فُسطاطيّةٌ الّتي قد تعالَت و استعالت و استقامت و استباكت و استعادت و استعارت و قالت انا لله و انّا لربّنا صابرونَ ثمّ قد إشتققت ما امتنعَت و انقطعت

ص30

و استشققت من ركن آية الحمراء و لاحت و استلاحت و اضآئت و استضائت و تلجلجت و استلجلت و تلئلئت و استلالت و تصعصعت ما استصعصت و تفارقت ما استفارقت و تعادلت ما استعادلت و تبارزت ما استبارزت و جآئت بآياتها ما استظاهرت و احكمت اشاراتها ما استرادفت و تبليلت و استبلبت و رنّت و استرنّت و غنت و استغنت من ورقة المباركة الاولى عن الشّجرة الاولى في ارض النّاسوت الّتي حَمَلت علامات اللاهوت و قبلت مقامات الجبروت و فصّلت فيها دلّالاتُ الملكوت و عن الشّجرة الاولى في ارض النّاسوت بما اناذا اذكرها بانها هي هي ازليّة خلقية ابدية عدلية سماوية ارضية نارية هوائية مائية ترابية فردوسية شعشانية أفريدوسية جلاليّة رضوانيّة جماليّة نوريّة قدريّة حوريّة قمرية دريّة شُمسيّة و ان قلت انّها هي لاهوتية ازليّة صدَقت و امنت و ان قلت انّها هي جبروتة سرمديّة احسنت و احملت ازليّة صدَقت و امنت و عيّنت و قدّرت و اقضَت و اذنت و ان قلت انّها هي شقشقة ناسوتيّة وصَعصعة سريانيّة عرّفت و ايقنت لانّها هي الّتي شيئت و عيّنت و قدّرت و استقامت و قرّت و اَجلّت و أحكمت و تعالّت و تداخرت و استقامت و تذاخرت و استنباكت و تفرّقت و استفادت و تجملت و استقامت و قرّت على العرش و استوت و غنّت

ص 31

بما تغرّدت اطيارُ القدُسِ في سمآء الفردوسِ و رنت بمارنت عساكُر سلطانِ النّحلِ في ظلالِ مكفرّاتِ الافريدوس و صاحت بما صاح ربكُ الجرسوُمِ في سمآء عدلِ القُدّوسِ و نَطَقَت بما بدلت في الوان طاوس العماء اذا دفَّ في جو الهوآء و استكفِ في منطقةِ السّمآء في تلقآءِ نورِ الشّمسِ حيثُ يظهَرُ فيكلّ دفٍّ لونٌ من الوان القضآء و في كلّ صفٍّ تجلّى نورٌ من انوار نورِ مجلّيهِ ربّ الانشآءِ فسُبحان اللهِ كان كلّما يحرّكُ جناحيهِ تجذبُ نُفوسَ الموحّدينَ من لمعانِ انوار الوان بهآئِهِ بمثلِ ما يجذبُ المقناطيس ذرّات ذلك اللّوح القرطاسِ و لما نزل علىً ما تنفّس فيه نورُ الصّبع و آشرَق و ذكرَ ما ولِدَ في الإسلامِ ثُمَّ تنفّسَ فيه نورُ العدلِ و استشرق و ما رَاى آباهُ في قبلِ ظهورِهِ في المنامِ بِانَّ في يدهِ كتاباً قد استشرق بانهُ فُصِلَّ فيهِ آيات القُرانِ من سورِ المباركةِ التي لاحَتُ عمّا اضآءَ من قبل و استنطَق بسم الله الرّحمن الرّحيم طسم ذكر رحمةِ رَبّكَ و هو الغفور الرّحيم فتباركَ اللهُ هذا المولود بما أتقى مدبرُ الافلاكه في اعتدالِ ما قبل و اهتدى و استشرَقَ إنَّ ذلِكَ إشارةٌ بِاسمآء الثلاثةِ في الانفسِ بما قبلَ و انطقَ في ذرّ الاولو و انشآءاللهُ أذا بَلَغ بيومه لِيَنطِقَ ثم اذا شاءالله ليستنطق وَ إنّه على ما سماهُ اللهُ الذي اظلَمَ اللَّيلَ و أضاءَ النّهارَ و اشرَقَ

ص32

فاذا رَفعَ البَلاءُ ليظهِراللهُ في ذلِكَ المَولودِ ماتكعبت الكافُ بما طَلعَ الصَّبِحِ ثمَّ تنفّسَ وَ انّ في تفسير ما اراهُ اللهُ ايّاهُ في آيات القُرانِ سرِّ سَيَظَهرُ من بعد ثُمَّ ليشرِقَ فاعذه يا ربّ الفلقِ بما فتَق بَينَ الاجواء ثمَّ خَلَق و ان اردتَ لَهُ نشاَةَ الأخرى فَإنّ لَهُ نُوراً فيما اظلم في الحيوةِ الدّنيا اِستشرَقَ فاستعذه من عَمَلِ اهلِ النّفاقِ ثمَّ الشِّقاقِ ثمَّ استَغرَقَ بالّذى قام الالفِ بينَ البابين ثمّ به كل الحروفِ استَنطَق به مِلاء السّماواتِ و الارضُ من نورِه ثُمَّ الافاقُ ثمَّ اَذِنَ لِيَصمت ثُمّ بعدَ ذلِكَ انشآءاللهُ لِيسَتشرِقُ فاعذهِ بتلكَ الآيةِ مِن القُرآنِ من كلِّ ماتنفّس في اللّيلِ ثمَّ في النّهارِ قدعَسعَسَ اللهُ نورُ السّماواتِ و الارضِ مَثَلُ نوره كمشكوةٍ فيها مصباحٌ

المصباحُ في زجاجةٍ الزجاجة كانّها كوكبٌ درىٌ يوقدَ من شجرةٍ مُباركَةٍ زيتونةٍ لاشرقِيةٍ ولاغربيّةٍ يكاد زيتَها يُضيء وَ لَو لَم تَمسّسَهُ نارٌ نورٌ على نورٍ يهدى اللهُ لنورهِ مَن يشآء و يَضربُ اللهُ الامثالَ للنّاسِ و اللهَ بِكلِّ شيءٌ عليمٌ وَ انّ حُكمَ تِلكَ الخطبةِ شرقٌ مما شرقَ من شوارِقِ شمسِ الازلِ ثمّ لاحَ و اَضاَ و استَنطقَ لذلِكَ الكتاب في حكمِ ماسَئل السّيّدانِ و ما نزَلَ من طمطام يم القدرِ بما اضاء مِن قبلُ و استشرَقَ و انَّ ذلك الفٌ ثمَّ بَعدَ ذلكَ الفُ لما يَعدِلِهُ في اثنىَ عشرَ ساعةً من النّهارِ و ما يجرى من القلم ثمّ انفقَ

ص33

و استنفق لِيقومَ ذو الاسطاطِ الصيصيونَ وَ ذوالاشفاقِ الشقشقيون و ذوالالبابِ الفَلسفيُّونَ و ذوالابصارِ المجتَهِدونَ و ما في ذلكَ الألِفينِ بما نَطقَ نورالابداعِ ثمَّ استَنطَقَ و استَشرَق انّالله و انّا إليهِ راجعونَ.

(این توقیع نواقص زیادی داشت که با مقابله با نسخ دیگر تکمیل شد)

تفسير حديث ابولبيد مخزومي يا حروق مقطعه قرآن

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحَمدُلِيهِ الّذي جَعَلَ طَرازَ الواح الإختراعِ اسرارَ الابداعِ الّتي عيّنت قَبلَ ماشيئتَ و اقضَت بعدَ ما قدرت و اذِنت حينَ ما أُجِلت و احكمت فقد طلّع بها اعلى مجرّداتِ الطّوالعِ و اَشرقَ بها اعلى ذاتيّات الشّوارق فجلت و عظُمَت ثمّ علّت و دنَت ثمّ اضائت و استنادت فملات بها الافاق ثمّ لمّا نطقت و استنطقت و جآءَت بآياتها و اَظهرت بيّناتِها و اَتممَت الآئها و اَنعمت فواضِلها فيعلنَ بها حقائق اهل الوِثاقِ و بَواطِنِ اهلِ النّفاقِ حَتّى ارتقى الواثِقونَ و استَعلى الخاشِعونَ و اَهتدَى الطّالِبونَ و اتّقى السّالكونَ من اهل الوِفاق و اعتدى المكذّبون و افترى الظّالمونَ و اَستكبر الخائفونَ و اطغى المنافقونَ من اهل الشّقاق ثمّ لما ذابت و تحرّكت و تداخرت و تشهقت و استقامَت فدار حرف الكافِ و اَتصّل حرفِ النّونِ هنالِكَ انصِعقت

ص34

من جلالٍ رَبّها و سجدت للكبرياء بارئها و نطقت بثناء موجدها و خضعت بوجه ربها و انابَت لمّا أكتسبَت يداها في تلقآء وجه مُبدِعِها و تابت و استغفرت و قالت سبحانَ الّذي ابدَعَ الكافُ بنفسِه لِنفسِه لِنفسِه بُمّ اَخترَعَ النّونَ لِنفسِه بنفسه و فتق بينهُما بما اقتضَت انيتّهما فتقا اذا استقرّ على حقيقة العَرشِ حكمة اهتزّت و اذا رفع الى السّماء أمرهُ قامَت و اذا هَبَطَ الى الارضِ إسمُهُ انخشعت و اذا قُرء آياتُهُ إلى الجبالُ اندكّت و اذ ذكر بيناتهُ على الأشجارِ اثمرّت و اذا تلى على القُلوبِ كَلماتُهُ انوجلت و اذا ظهرَ على الافئدةِ تيمّت فسبحان موجِدِه فقد اظلَمَ به الليلَ الاليلَ ثمَّ باذنِه قدعسعس و أضاء به النّهارَ الأنورَ و إنّ الصّبح فيه تنفّس و استقرّ الشّمسُ في نقطَةِ الرّوالِ و إنَّ به قد اضاء و اشرَق و طلع القمر مدبراً في ليلةِ الاقترانِ في مَقابَلَةِ الشّمسِ وَ أَن الصّبح أَن بِهِ قد أنارَ و بالشّمس قد استشرَقَ فَسُبحان مُنطقةِ كانّ طير الافئدةِ على ورقاتِ شجَرة السّيناءِ قد تَغرَد في جوّ الهواءِ ثُمَّ أَن بِهِ قد أنارَ و بالشّمس قد استشرَقَ فَسُبحان مُنطقةِ كانّ طير الافئدةِ على ورقاتِ شجَرة السّيناءِ قد تَغرَد في جوّ الهواءِ ثُمَّ قد استصَف فَسُبحانَ اللهِ من الحانِ ما تغرَد و تنطقَ و استنطقَ واستنطق وادارَت ثُمَّ تكعبتَ و أقامَت ثُمَّ تعبي وافادَت و أستضائت و افادَت و أستنطقت و ادارَت ثُمَّ تكعبتَ و أقامَت ثُمَّ تحمَلت و افادَت

ص35

ثُمَّ تفرَقت و استباكت ثُمَّ تفضلت و استعارت ثُمَّ تبلبَلت بمثل الحيتان على تلك الأرضِ و تنفسّت بِمِثل الصُعداء ثُمَّ تنعرت و تشهقت ثم تعظمت و تصعقت ثُمَّ تعالَت و استعالت و قالَت باعلى صوته في وَسطِ الجوِّ ليسمَعَ ضجيجه من في ملكوتِ الامرِ و الخلقِ فَهل من احدٍ يُعادِلُني بآية كُبرى ما كذّب الفوادُ ما راى و انه بالافقِ الأعلى و ما ينطِقُ عن الهوى بل علَمَهَ شَديدُ القوى افتتُمارونَهُ على ما يرى و تردّونهُ بما افترى اللّاتُ و العزّى بعدَ ما القيت اليه حكمِ او ادنى و لقد راى من آيات رَبّهِ الكبرى فقد افترى و قال ضَلَّ صاحِبكم و غوى بعدَ ما لايقدرَ ان ياتى بايةٍ أخرى وَ انه عمل على تلك الارض بما لا يرضى ان تفعل الانثى تلك اذا قسمته ضيرى فقد بلغ بما لا يبلغ الفرعون من قبل و اطغى انه ات بسحر عظمى و انه بعد منوه الثانيه الاخرى قد كذب و عادى ثم ادبر و تولى و لقد اعانه هذا شرانسان طغى قل لا محيص له الا ان يعبد الشيطان فيما امر و هدى فو ربك لامحيص الا النار و استغثى و لقد وقع ما كذب به بمثل حكم قاب و قوسين او ادنى و ان رجال المومنين لم يلتفتوا بما كذب و

غوى قل انه امرته منهم حققت الحق بآياتها و اَبطَلت عمل المشركين في ثلاث كِتابٍ حُسنى قل ما يدَعونَ إلّا اسمآء اَنفسُهَمُ بَعدَ ماجاَنَهُمُ الحقّ في نباء الاولى قُل إنَّ كفرّ اعراب الجاهليّةِ في القِسطاسِ أكبرُ وزناً من ايمانِهم لِانّهم اتوا بقصايدِ عُظمى فكيَف انتُم تكفرونَ و لاتاتونَ بآية فطرة كبرى قل ما انتم تمنونَ فَلله الآخرةُ و الاولى و انَّ العذابَ لحقُّ على من كذّب و تولّى و إنّ الله نزّل السّلام لِمن اتقى عَنِ الشّهواتِ ثمَّ اتبعَ الهُدى و استقرّ و اهتَدى و لقد نزّلَ في تلكَ اللّيلةِ كِتاباً من لَدن يحى قُل لقد سئل من حُكم المص في سورةِ أُخرى و انّ هذا كانَ كتابُهُ ما نزل و اقتدى،

بسم الله الرّحمن الرّحيم

ص36

يا ايّها الّذى نَزّل عليه الذّكرُ إنعَم بردَّ الجوابِ للّذى ضاقَ عَليهِ الصّدر و حار فى الذّكر بما هو مقامُ السّائلِ و اَمَلُ الامِلِ فى بيانِ ما صَدرَ عن الباب الاعظم و الحجاب الاقدم الّذى نَطَقَ بالصّوابِ و اتى بالحكمة و فصل الخِطابِ حيثُ افاضَ عَلى أبى لبيدِ المخزومي و افاضَ في قولِ اللهِ تَباركَ و تعالى الم الله لا اله إلّا هو الحيّ القيّومُ و اوضحَ ماشآءَ مِن علم الحروفِ إلى أن قالَ يَخرجُ الفائمُ صَلواتُ اللهِ عَليهِ عند انقضاءها المص و اوصاهُ بعدَ الايضاح بان يعيهُ و يكتُمُهُ، و في هذا الحينِ لعلَّ الديكَ قد صاحَ و حان اطفاءُ السّراجِ فقد طُلَعَ الصّباحُ و نادى المُنادِى حيّ على الصّلوةِ حيّ على الفَلاحِ و انا ذا اذكُرَ الحديثُ قالَ ابوجعفرِ عليه السّلامُ يا ابالبيد إنَّ في حُروُفِ القرآنِ المقطعةِ لَعلماً جَمَّا إنَّ اللهُ تباركَ و تعالى انزلَ الم ذلك الكتابِ فَقامَ مُحمّدٌ صَلّى اللهُ عَليهِ و اللهِ حَيِّ ظَهَرَ نورهُ وَ ثَبَتَ كَلِمة وَ وُلِد يومَ وُلِدَ و قد مضى من الالفِ السّابع مائة سنةَ و ثَلثَ سِنينَ ثُمَّ قالَ و تبيانُهُ في كتابِ اللهِ في الحروفِ المقطّعةِ اذا عدَّدَتها مِن غيرِ تكرارٍ و ليسَ من حروفٍ مقطّعةٍ حرفٌ يَنقَضِى إلّا و قيام قائمٍ من بنى هاشمٍ عندَ انقضاءَ له اللهُ واحدٌ و اللّهمُ ثائونَ و الميمُ اربِعونَ و الصّادُ تسعونَ فذلِك مائةٌ و احِدى

ص37

و سِتونَ ثُمَّ كَانَ بَدوِ خُروج الحُسينِ ابنِ على عَليهما السّلامُ الم الله قَلمَا بَلغَت مُدّتُهُ قامَ قائمُ ولدِ العبّاسِ عِندَ المص وَ يَقومُ قائمنا عندَ انقضآئها بالمر فافَهم ذلِكَ وَعهِ وَ اكتمهُ و قال جامِعُ البحار الّذى يخطرُ بالبالِ في حَلِّ هذا الخبر الّذى هُوَ مِن مُعضَلاتِ الاخبار و مخبيّات الاسرارِ هُو أَنّه عليهِ السّلامُ بينَ أَنَّ حُروفَ المُقطّعةِ الّتي هُوَ في فواتِحِ السوّرِ اشارةٌ الى ظهورِ ملكِ جماعةٍ من اهلِ الباطِلِ فاستخرَجَ عَليه السّلامِ ولادة النّبي صَلّى اللهُ عليهِ و آلِهِ مِن عددِ اسمآء الحُروفِ المبسوطةِ بزبرِها و بيّناتِها كما يتلفّظُ بها عند قرائتها بحذفِ المكرّراتِ كانَ تعدَّ الف لام ميم تسعةٌ و لايعدُّ مكرّره يَتكرّرِها في خمس مَن السُّورِ فاذا عدّدتها كذلِكَ يصير مائةُ و ثلاثةَ احرفٍ و هذا يُوافق تاريخُ ولادةَ النّبي صلّى اللهُ عليهِ و آلهِ لِائّهُ كانّ مَضي مَن اللهُ السّابِع من ابتدآء خَلقِ آدَمَ مِائة سَنةَ وَ ثَلاثَ سِنينَ و اليهِ اشارَ بِقَولِهِ و تبيانه و لَقد ذكرَ بعد ذلِكَ ما ذكرَ و مُضي مَن الألفِ السّابِع من ابتدآء خَلقِ آدَمَ مِائة سَنةَ وَ ثَلاثَ سِنينَ و اليهِ اشارَ بِقَولِهِ و تبيانه و لَقد ذكرَ بعد ذلِكَ ما ذكرَ و إنّه لم يفسر ظاهِرَ الحديثِ و لايطابق ما قضى من الأيام بل ان المراد من ظاهر الحديث هو الظاهر المطابق الذي انه ما التفِت به لاِنَّ يَومَ الّذي قامَ مُحمّدٌ صَلَى الله عليهِ و آلِهِ بسر الم الى يوم الذي قامَ حُجّةُ اللهُ بِامرِهِ بالمر يطابقُ تِلكَ الحروفِ و هوَ أَنَّ من يوم الّذي قامَ رسولُ الله بامرهِ إلى يوم الّذي قامَ بقيّة اللهِ ص38

بِعَهِدِهِ كانَت ثلاثَ مِائةٍ وَ ثَلثةَ عشر سنةً من يَومِ مَولده الى يومِ قيامِ القائمِ بِعهدِهِ و إنَّ الحديثَ بِظاهِره يَدل لِأنَّ من اولِ الم انقضاء المص بالدّخولِ في بعضِ عدّةِ المريخ حُكمٍ يَومِ الّذي قامَ رسولُ اللهِ ويومَ الّذي قامَ بقيّةِ اللهِ لِآمرِهِ و ليسَ المرادُ يَومَ ظُهورِ القائمِ بَل المرادُ هُوَ يَومِ قيامهِ بالامامةِ بمثل ما قام رَسولٍ الله كما نطقَ به الحَديث في حكم قيام رسول اللهِ و انّ حكم يومَ قيامِ القائمِ لمّا كان مُتعلقاً بالمر اى ببعض عدته تَصِح كلّ الجهاتِ مِن ان ياوّل الحديثِ بيومِ موليِه اَو يومَ قيامِهِ بحكم اللهِ و على ذلك التفسيرُ سهلٌ حنيفٌ و هو المرادُ في حكم الظّاهر و اَمّا الاشارةَ الى سِرِّ الحديثِ و خروج الحكم لما ارادَ بحكم الله يعلمُ حكمه و انى اَذكُر لَكَ ذكراً جميلاً ما شاء الله كان و ما لم يشاء لم يكن و لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم. فيا ايّها الانسانُ الحَيُّ بمآءِ الحيوةِ فانظر بطرف البد فيما سَئلت من سبيل الحِكمةِ و ايقن بانَ للحروفِ القُرانِ اشارات ففيهِ فيا ايّها الانسانُ الحَيُّ بمآءِ الحيقِ كما نَزَّل الله في الفرقان مخاطبا لحبيبه ما تدرى ما الكِتابُ و لا الايمانُ و مِنها اذا شاءاللهُ ليطلِعُ بها من يشآء من عِبادِهِ و هي في ذلكَ المقام كلمة اللهِ لائمة العدلِ و ثِقل الاكبر و منها يحصى فيهِ كُلُّ شيءٌ و لايحيطِ بعلمها احَدٌ إلّا الرّاسخونَ في العِلم عبادُ الّذين ما يشاؤنَ إلّابِمشيّةِ اللهِ و لايحكمون إلّا بارادة الله و منها يعلمون الكلّ بحسب مقاماتهم و تَجليّات بارئهم بما قدرالله لَهم

ص39

في عِلمِ القَدرِ و انا ذا بما علمنى الله في ذلك الحين اذكر لَكَ بما نقر في الناقورِ من قبلُ قبلَ ذلك اليوم و اضاء الديجور عن افق الظهور بعد بعد ذلك اليوم و ان في ذلك فليتنافس المتنافسون وان الله قد نزل القرآن لكل شي بحيث لو ارادت نمله بان تاول كلما نزل في القرآن لنفسها لتقدر اذا شاهدت سر الحقيقه في نفسها و ان حُكم حروف المقطّعة في القرآنِ لكانَ مثلِ حروفِ المنظّمة لاتبديل لكلماتِ اللهِ بل اذا ارادَ مَن علمهُ اللهُ سرّ الحقيقة بِأن يَخرُجُ كُل الاحكامِ من حرفِ الاوّل قبل اللبآء ليستطيعُ بذلِكَ و انّ النّاسَ لمّ بعدوا من سرّ الجلالِ لم يقدروا ان يشاهدوا انوار الجلال و لذا يتكلّمونَ في حُكمِ المبدء و المالِ بما يستهزونَ بِه في تلقآءِ الجلالِ اهلُ القيلِ و القالِ.

و انكى يا ايّها الامينُ لَتَعلمُ انَّ من وقّتَ لخروجِ بَقيّةَ اللهِ يوماً مَعلوماً ليكفُرُ بما صرّحَ الاخبارُ من الائمة الاطهارِ و انّ ذلك لَهو الحقق في الواقع لانّ مَن نَظَرَ بالبداء لم يقدر ان يحكم بِشيءٌ وَ إنَّ الّذي نزل في الاحاديثِ مِن حكمِ علامات المعلومةِ و الايام الموقته المشيره تحول حولَ تلك الكلمةِ من القرآن يمحو الله مايَشآء و يثبتُ و عِندَهُ أُمُّ الكتاب كما صرّح بذلك تلك الاخبارُ التي اقرئها عليك باذن الله فمنها عن المفضلِ قال سئلتُ اباجعفر عليه السّلام هل لهذا الامرِ وَقتٌ فَقالَ عليه السّلامُ كَذَبَ الوقاتونَ كَذَبَ الوقاتونَ كَذَبَ الوقاتونَ كَذَبَ الوقاتونَ كَذَبَ الوقاتونَ و منها عن مُنذرِ الجوارِ عن ابي عبداللهِ قال كُذّب الموقتون ما وقتنا فيما مَضي و لانوقت فيما يستَقبِل و منها عنه عليه السّلام قال يا مهزَم كَذّبَ الوقاتونَ و هلكَ المستعجِلونَ و نَجَا المسلِمونَ و الينا بصيرونَ و منها عن ابي حَمزةَ قال قُلتُ لابي جعفر عليه السّلامُ

ص40

انّ علياً عليه السّلامُ كان يقولُ الى السّبعينَ بلآءِ و كان يقولَ بعدَ البَلاء رخا و قد مضَتِ السّبعون و لم نر رخآءَ فَقالَ ابوجعفر إنَّ الله تعالى كانَ وَقَتَ هذا الامر في السّبعينِ فَلمّا قَتَلَ الحسينُ اشتدّ غَضَبَ اللهِ على اهل الارضِ فاخره الى اربَعينَ و مِائةً سنةٍ فَحَدثناكُم فَاذَعتُم الجديثَ و كشفتُم قناعَ السِّرِ فاخره الله و لم يجعل له بعد ذلك وقتٌ عندنا يحو الله ما يشاء و يثبت و عنده أُمُّ الكتابِ فاذا تلجلجت بانوارِ تلك الكلمات من المستقربن على عرش الاسما و الصفات فاعرف إنَّ مرادٍ من علم اللبيد تلك الاحرفِ ماكانَ آيَامَ المعدودةِ الَّى عَرفها القومُ و يستدلون بِها في كُتبَهم ياولون ما تحقق في الظهور ما لايطابق ظاهرالحديثِ بِما لايلتفت بِهِ اهل البطون كَما نطق به المجلسي في كتابِهِ عَمَى اللهُ أن يعفو عَنهُ إنّهُ غفورٌ شكورٌ و بين بعض العلماء في طبق الحروف و ما قضت من الايام باحرف الهجائيه من اسماء الحروف المبسوطه بزبها و بيناتها و ان في الحقيقه ان لاحظت ظاهر الحديث بما يفسرون العلماء لايطابق بوجه و لايخرج منه حكم ما قضت من الايام بل كل كتبوا ما لم يدركوا و لم يطابقوا و ان لدى كلمه لا ادرى لكانت احسن عما اكتسبوا و فسروا من حيث لايعلمون و لايشعرون و ان في مقام ظاهر ذلك الحديث ان لدى كلمه لا ادرى لكانت احسن عما اكتسبوا و فسروا من حيث لايعلمون و لايشعرون و ان اعلم فيما بقى في تفسير المر ما ارى لذكره نفعا لك و لا للناس كما صرح بذلك سيد الانس و الجان لو اعطيناكم ما تربدون كان اشر لكم ولكن العالم يعمل بما يعلم و لا تخطر ببالك اني ذكرت لك ما اطلعت به في كتاب الله لان ميزان في يدك فزن كل ما تربد بقسطاس مبين ولكن إنَّ يعلم و لا تخطر ببالك اني ذكرت لك ما اطلعت به في كتاب الله لان ميزان في يدك فزن كل ما تربد بقسطاس مبين ولكن إنَّ أشيرُ بِسرّ تلك الحروفِ بِما عَلمت من كتاب الله رَبّا لذك الكتاب كماصرت بذلك حديثُ ابى جَعفرٍ عليه السلامُ لابي ليبد و ان آيَامَ الله قضت الأمُ ما تربد و أن آيَامَ الله قضت المؤتق و المؤتل الحروفِ

ص41

عَسَى اللهُ أنَ يُفرِّج عن عبادِهِ بفضله كما نَزَل اللهُ من بعد تلك المقطّعات السبعَةِ الّتي هي صُورِتِها كمانزّل الله في القرانِ كانت هي الم الم الم الم الر الر المر تلك الايةِ المُباركةِ آتي امرَاللهِ فَلاتَستعجلُوه قال سبحانَهُ وَ تَعالى عمّا يُشركُونَ و انَّ بذلك قد صرَّحَ الحديث الّذي رواءُ هشامِ ابن سالِمِ عن بعضِ الاصحابِ عن ابي عبداللهِ قال سَنَلتُه عن قولِ الله آتي امراللهِ فلاتستعجلوهُ قال إذا اخبراللهُ النّبي بشيء الى وقتٍ فَهُو قَولَه آتي آمراللهِ فَلاتستعجلوهُ حَتَّى ياتي ذلك الوقتِ وَ قال إنَّ اللهَ اذا اخبر انَّ شيئاً كانُ فكانّه قدكانَ وَ إنَّ ما عرّفتَ مِن معنى كلمةِ المر هو الّذي ذكرتُ لَكَ وَ إنَّ بذلِكَ الحكمِ قداخبر الشّيخُ رَحمهُ اللهِ عليهِ في قُوله لمّاسئل في هذا الامر قال و لتَعلمنَ نباهُ بَعد حين وَ إنَّ من عَلاماتِ الّتي لائدً الأحمرَ وَ هوَ السّيفِ وَ المَوتُ الأبيضُ وَ هُو السّيناني و الصيّعة وَ قتل النّفسُ الزّكيةِ والخسفُ بالبيداء و الموتُ الأحمرَ وَ هوَ السّيفِ وَ المَوتُ الأبيضُ وَ هُو الطّاعونُ و خُسوفُ القمرِ لِخمسِ وَ كَسوفِ الشّمسِ لِخَمسةِ عشرة وَ لَمَ يَكن ذلِكَ مُنذُ هبَطَ آدمَ الى الارضِ و عند ذلكَ يبَطلُ عَمَلَ الظّاعُونُ و خُسوفُ القمرِ لِخمسِ وَ كَسوفِ الشّمسِ لِخَمسةِ عشرة وَ لَمَ يَكن ذلِكَ مُنذُ هبَطَ آدمَ الى الارضِ و عند ذلكَ يبَطلُ عَمَلَ الظّانين و يسقُطُ حسابَ المنجمين و انّ هنالكَ ترى الكلُّ جسد علي عليهِ السّلامُ في قُمصِ الشّمس فآهآه

ص42

قالَ ابوعبدِالله لايكون هذا الامرحتّى يذهُبَ ثلثا النّاس فقيل لَهُ فاذا ذَهَبَ ثلثا النّاس فما يَبقى فقالَ عليه السّلامُ أما ترضون انّ يكونوا الثلث الباقي. فيا ايّها السائلُ الدّقيقِ أنظُر بِعينِ اليَقينِ وَ دعَ سُبُلَ التّحقيقِ فَانِّ الاشاراتِ يحجبُ الموحّدين عَنِ الموصولِ الى حقِّ اليقينِ القبل الى اللهِ بكلك و ألِق الاشاراتِ ماكانَ في يمينك و الشّمائل فاذا وَرَدتَ هنالكَ قِف و اقرء على نَفسِكَ ما ذُكر الصّادِقُ في حديث الإسمِ الّذي هُوَ مِن مُشكِلات الاخبار و مغيباتِ الاسرارِ فَانَّ ما في الآفاقِ لَتخلّص بمثل ما ذكر عليه السّلامُ في النّفوسِ و لاينالُ العبادُ إلى ما قدّر اللهُ لَهُم اللّا أن يذهبَ ثلثاً النّاسِ في الانفُسِ و ثلثا الآياتِ في الآفاقِ فاذا ذَهب احكامُ بواطن ثلثة اسمآء التي خلق الله لِفاقةِ الخلق اليها ظهر ركن المَخزونِ و جآء نور الغيوبِ الّذي به يملا احكامُ اسمآء الثّلاثةِ في الآفاقِ والانفسِ و هو الاسمُ الّذي لايدلُ إلا عَلى اللهِ ولايقدرُ ان يتكلّم الّا عن اللهِ و لايسكنُ بشيءٌ الّا باللهِ فسبحان اللهِ موجدِه عَمّا يَصفونَ.

فيا ايّها السّائلٌ إنّ الله آذا ارادَ بقومٍ فتنةٌ مايخرُجُ مِنها اَحدٌ إلّا ماشآءاللهُ حَيثَ قالَ اَبوعبداللهِ لايكونَ هذا الامر حَتّى يذهب تِسعة اَعشارِ النّاسِ و لاشكّ انّ الزّمان قد رجع كيوم الاوّل

ص43

وَ إِنَّ للهِ كَان فيكلّ زمانٍ قسطاسُ عدلٍ يحقُ الحقّ بِكلماتِهِ و يبَطلُ الباطِل بآياته و لوكره المشركونَ و انّ اليومَ قد اظهر كلّ ذى قوة قوته و كلّ ذى حجّة حجّتهُ أحدٌ يقولُ إِنَّ صَلوة الجمعةِ فَرضٌ و يستدل عليها بكتاب اللهِ و السّنةِ و اجماعِ العُلماءِ و الأياتِ التامةِ من الانفس و الأفاقِ و يعتقد بذلِكَ و يَرى الحقّ في نفسِهِ بِمثلِ هذا الشَّمسِ في وسط السّمآءِ و أحدٌ يقولُ إِنَّ تِلكَ الصَلوة حَرامٌ لِما لم يحقّق شرطه و يستدل عليها بِمثل ما أستدل الاوّلَ بالاجماع و الاخبارِ و الآيات و العلامات و يرى الحقّ في الصّه بِمثلِ ما يَرى الأوّل و كذلِكَ الحكم في كلمات الآصلية و الجزئياتِ الفرعيةِ و ان كلتيهما يستدل بكتاب الله و الاخبار و الاجماع و الآيات الانفس و الأفاق فانت اليوم من أينَ تذهب و من اين تعلمَ و من اين توقن و من اين تعمل فلامَفرَّ لِمن ارادَ الدّينَ الا بانَ يتمسّكَ بعروة الوثقى الّتي لا انفصام لها و ان اليوم تراه قد رفع كل ذى سفسطه و كل ذى قدره بقدرته و كل ذى صيصه بصيصته لما يكلم من حكم الشقشقه بالشقشقه التي لاحت عن صبح الازل و تغردت على شجره الاول لمثل صعصعه صعصعه حيث قد اخبَرَ على عليه السّلامُ عن يومِ ظهوره في خُطبةِ المُخزونِ ثُمَّ في كلامِهِ حيثُ قالَ و قولُه الحقَّ آيَها النّاسُ إِنَّ المنتجلينَ للامامةِ مِن غَيرِ اهلِها كثيرٌ الى ان قال و لعمرى انّ لو قد ذاب ما في ايديهم لَدى التمحيصِ للجزآءِ و قَربَ الوعدُ و انقَضِتِ المُدّةُ و بداء لكم النّجم ذو الذّنبِ من قبل المشرقِ و لاحَ لكم القمرُ المنيرِ فاذا كانَ ذلكَ فراجعوا التّوبةً و اعلموا انكم اتبعتم طالِعَ المشرق سلكَ بكم مِنهاجَ الرَّسول

ص44

فقد اويتم من العمى و الصّم و البكم فكفيتم مَئونَهِ الطَّلَبِ و التعسِف وَ نَبَدْتُم الثقلَ الفادِحِ عنِ الاعناقِ و لايبعدِ اللهِ إلّا من أبى و ظُلَمَ وا عتسفَ و اخذ ما ليس لَه وَ سيعلم الّذين ظلموا اىَّ مُنقلب ينقلبون و لا شكَّ لى انّ اليوم ليسَ لبقيّةِ اللهِ باب منصوصٌ كما صرّح بذلكَ ذلكَ التّوقيع المنيعِ من ذلك القدّوسِ الشامخ الرّفيع إلى عَلى ابن محمّد السيمرى إسمع اعظم الله اجرا إخوانَكَ فيك فانّك ميّتٌ ما بينك و بينَ سِتّةَ ايّام فاجمع امرك و لاتوُصِ الى احدٍ يقومُ مقامَكَ بعدَ وفاتكَ فقد وقعتِ الغيبةِ التامَةِ فلا ظهورَ الّابعد اذنِ اللهِ تعالى ذكرَهُ و ذلك بعدَ طولِ الامَدِ و قسوة القُلوبِ و امتلاء الارضِ جوراً و سياتى مِن

شيعتى من يدّعى المشاهدة قبل خروج السّفيانى و الصّيحةِ فهوَ كذابٌ مُفترٍ و لاحولَ و لا قوّةَ الّا باللهِ العلى العظيمِ و بذلك صرّح عَلى ابن محمّد السّميرى حيث قال و قولُهُ الحقّ إنّ الله بالغ امرِه فانظُر بعدَ كشفِ السبحاتِ و الاشارات و الكلمات الى حكمِ اللهِ فيما امرَ حُجّةُ اللهِ في حرفِ المُستَترِ في آخر كلامِهِ و بمانطق حامل امره في حرفِ الباطِنِ باعلى حجج اللّوامِعِ و الاشارات الطّلائع حيث لايخفى على ذوي الانقطاع و اولى الامتناعِ من انوار هذه الشّمسِ الطّالِعِ و انى لاعَلم انّ مثَل من خَرجَ من اهل بيت محمّد قبل قيام القائم مثلُ فوخ طار من

ص45

وكرهِ قبلَ اين يستوى جناحاهُ فاخذه الصّبيانِ فيلعبوا به و لاعلم باليقين ان الاسلام بدء غريباً و سَيعودٌ غريباً كما بدء فطوبى للغربآء و لأعلم انّ اليوم يلعنُ بعضُ النّاسِ بَعضهم و يجحدُ بعضَ النّاسِ بعضهم فنعم ما قيل

وَ كُلُّ يدَّعى وصِلاً بليلى وليلى التُقر لَهم بذاكا إذ انجسَت دموعٌ مِن خدودٍ تبيّن من بكا ممن تباكى

وَ انّ في تلكَ الظّلماتِ الدّهمآء الظّلامِ و البئر المظلِم الجهّنامِ لَكانَ امراللهِ اَوسَعَ عن ما بينَ السّمآءِ و الارض وَ انّ آيات دينِ اللهِ اليومَ لايخفى من احدٍ لان العجج لدينه من فضله لامعه و البراهين من عنده قاطعه و الآيات في كتابه محكمه فو رب السماء و الارض ان امره لابين من هذه الشمس في النقطه الزوال في هذا الفسطاط لان حجه الله قد اختار لحفظ دينه و اسرار شريعته عبدا ما قرء عند احد ما اعطاه الله بفضله و اكرمه بما وعد في القران للمتقين من عباده اتقوا الله يعلمكم الله ثم قوله جل شانه اتقوا الله يجعل لكم فرقانا و يشرح صدره بما لا شرح صدر احد من شيعه على من قبله حيث قد ثبت بين يدى بعض الرجال ميزان البيان للانسان الذي اراد ان يوزن القسطاس بالقسطاس و يعرف قدره انسان بما علمه الرحمن في حكم البيان في سته ساعات عدل الف بيت من مناجات التي ضلت فيها افهام الموحدين من اولي الالباب و حارت في دقايقها افكار البالغين من اولي الابصار و انكسرت ظهر المكملين من اولي الاقلام فاي حجه لكانت اكبر من هذه القدره و اي نغمه لكانت اكبر من هذه القدره و اي نغمه لكانت اكبر من هذه العطيه فمن جلاله بطونها لم يقدر احد ان يعرف بعض آياتها حيث قد نطق الصادق في المصباح بان ليس للعبد مقاما اعظم من ان يصل بروح المناجات.

فاقسمك يا ايّهاالطّالب عِزّة الصفاتِ و نور الاسما و فهل سمِعتَ من احدٍ من الاوّلين في سِلسِلةِ الرّعيةِ صحيفةً او دعآءً او قدره ينشاء بالفطرة مثل تلك المناجاتِ او انّك اليَومِ بتلك الحجّةِ و انت انصُف باللهِ فانّى اراك من اولى العلمِ اذا لَم يتّبعَ هواك و تتبع حكم ما قال الله تعالى في حقه من قبل لولاك لما خلقت الافلاك إنّ العُلماء لو ارادوا ان ينشئوا عبارة ليتفكّروا ثمّ يتعطّلوا ثمّ اذا كتبوا ليكونَ في تلقآء تلك الكلماتِ بمثلِ قول صبى يقولُ بالفارسية بَه بَه و انّ ذلك كانَ شانَهم في اشاراتِ كلماتِ الخلق فكيف كان شانهم في مناجاتِ الربّ فهيهات هيهاتَ من ظنّ الظّانين باللهِ ظنّ السّوء بما لايعلموا. و تكلموا بما لا يتفقهوا انصف بالله ان الحجره تنطق بذكر الله الاعظم او ان فتى عجميا يكتب في سته ساعات مثل تلك المناجات التي لا يعلم تفسيرها و لا تاويلها و لا ظاهرها و لا باطنها احد الا الله فسبحان الله كان الناس اموات او احياء لا يتذكرون ان المجلسي ره قد ذكر في حق اليقين بان صحيفه السجاديه تكفي للحجه عباد الذين لايرون معجزه من آل الله سلام الله عليهم و يثبت

بها جلالتهم حيث قد قال بعض العلماء انها مشابهه لصحف السماء و بعض قال انها زبور آل محمد و ان كل ذلك في مقام الالفاظ من الفصاحه و الاتقان و الا من نظر بالواقع و استنار بانوار الحقايق ليرى العظمه في ذكر مقاماتها لان الفاظ بالنسبه الى المعانى جسد بلا روح و ان الشرف في تلك المناجات ما كانت من جهه الكلمات و الاقترانات بل كان الفضل بما تلجلج فيها سر الصمدانيه و تلاءلاء في بواطنها تجلى آثار الربانيه التي هي اصل كل الخير.

و انك يا ايها الخليل فاشهد لى بذلك و لا تقنط فى نفسك شيئا فانك ان استطعت ان تاتى بتلك الآيات فات و ربك خلصنى و خلص الضعفاء كلهم و ان لم تات و لن تات لكنت بصيرا على نفسك و انك ان تقل ربما يكون احد يستطع بذلك فجاهد فى دين الله و بلغنى علمه ولكن ماحاش الظن بربى لانه علم مقامى و يقدر على كلشى و ان علم انى لم اك فى رضاه ليخلق بشرا ليبطل الحجه بحجته مثلها و الا كلما يقول الناس فى تلك الكلمات لدى و عند اولى الالباب ليكون بمثل ما افترى الاولون فى الكتاب ان هذا الا اساطير الاولين و بعضهم قالوا لم يك ربطا بين الكلمات و جادلوا فى آيه سوره الرحمن هذه و السماء رفعها و وضع الميزان و بعض افتروا و قالوا بما افتروا ان فى الكتاب كلمه الاعجمين بمثل كلمه سجيل و كل كذبوا و ماتوا و عذبوا بما افتروا و ان كلما لقو تفنى بين الناس و الكتاب ليبقى كذلك يبطل الله عمل الذين يكذبون و يحسبون انهم يحسنون صنعا فسبحان الله من علم العلما كانهم لايدكرون سر البيان فقد قالوا و افتروا بان تلك الكلمات لم تك شيئا حتى انا نحن نوتى بمثلها و ان كتاب العلما لافصح عنها فاعوذ بالله من همزات الشيطان فانى اقول بزعهم هذا لا شى بنفسه يكون شيئا و ان تعجب فتعجب من قولهم تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال ان هده آيات اذا نزلت على الجبال اندكت تعجب فتعجب من قولهم تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال ان هده آيات اذا نزلت على الجبال اندكت ثمنها الف لام مم و هو بلغتكم و حروف هجائكُم

ص 46

فاتوا بمثله ان كنتم صادقين فيزعمونَ انّ تِلك الآيات كلمة سهل لاو ربك إقرا عليهم و جعلنا بينك و بينَ الدّين لايومنون بالآخرة حجاباً مستوراً و إن كان عندى ماأنتم تستعجلونَ به فقد قضِى الامرُ و لكنّ الله لايهدى القومَ الظّالِمينَ فيا ربَ اشكوًا الميكَ بي و حزنى فلم ادر من اينَ يَطلبُ النّاسُ منى حجّة إنّى ان نسختُ حُكماً مِن قبل او آمرُتُ بحكمٍ ما لا نزل الله من قبل فعَلىَ فرض ان اتيهمِ بحجّةٍ و لكننى لكُنت مصدقاً لماكانَ النّاسَ مَعَه مِنَ الدّينِ فمن زادَ حرفاً او نقصَ حَرفاً فقد كَفَر في دين الله وَ إنّى من المُشركينَ اللّهمَّ إنكَ لتعلّم انكَ انت اكرمتنى تلك النعمةِ وَ انّى حدثتُ النّاسَ بحكمِ كتابِك و اربدُ ان اثبتُ بتلك النّعمةِ ذلك الدّينَ القيّم للّذينَ يكفرون باسمآءِ حُججك و اولئآئك وَ انَّ ذلك امرٌ يفتي به كُلُ النّاسِ فلم ادر من اي بتلك النّعمةِ ذلك الدّينَ ليفترونَ و يحسَبونَ انّهم مُهتدونَ اللّهمَ انك لتعلّم مَنِ إدعى حُكمُ الولاية او اخيتها او حُكم النّيابةِ المنصوصةِ او حكم القُرانِ بِمثلِ ما نزلت على محمّدٍ رسولِك صَلّى الله عليهِ وَ الهِ او حُكمِ الوحي بِمثلِهِ ليكفُر في الحين و ما انا مِن المُشركين و انى لاعلم ان الذين يجادلون في اسمائك بغير علم فقد قلت و قولك الحق لايجادل في الآيات الا الذين كفروا فسبحانك عما يشركون.

فيا ايها الذى سئل بعض الكلمات انك بصير في امرك و اتكل على الله فاولا انى اقسمك بالله ان تقدر ان تبطل حكم تلك النعمه بحجه عدل يفرغ بها فوادى من نفسك او احد فاعمل في دين الله و لولا فاسكنى ثم الناس و انى لاعلم انك لن تقدر و لو اجتمع الكل بذلك الامر لن يقدروا و انى اقول حسبى الله عليه توكلت و عليه فليتوا كل المومنين و لا تزعم انى في شك على امرالله بل اجادل باذن الله بمحاريب اهل اللسان و ان اليوم لو توزن ايمان الكل بالقسطاس القيم لو يعدل ايمان من احتمل اذى في جنب الله و كان من الصابرين بايمان الكل لان الله لو علم ان غيره لكان احسن حبا لدينه ليختاره لآلائه ولكن اكثر الناس لا يشكرون اوصيك اولا لا تضر بشى فان لا عز عند الله الا في طاعته و لا ذل في الكتاب الله الا في عصيانه و اتبع اياك فانه اليوم عضد للمومنين ولاشكُ لي بانّه إن اطّلع بحقيقة امرى لَيحبني

ص 47

وَ يرحمَىٰ و يُصدُّفنى وَ لكنِ اتق عنِ اللهِ فان جاهدَاكَ لتعرض من امراللهِ فلا تُطِعة و قُل لَه قولاً كِريماً وَ إِنَّ ماوقعَ في سرِّكَ في امر الولاية و شئون النّبوّةِ لينسخُ بالقسطاسِ ربما ارادَ لله من بعد الان ان لم يكَ اكثر النّاسِ من المُعرضينَ و قل انّ ذوبانِ فئة الشّيخيةِ الّذينَ لم يُسلّموا امرِ احدٍ لِيُصدِّقوهُ و يتبّعوهُ وَ إِنَّهُ كانَ مِن المحسنينَ و إِنَّ ماسئلتَ فكيف اجترح و بايّ حكمٍ اومر و على أى حكمٍ اتبع فزن كل ما اردت بقسطاسِ العدل و اتبع احسن القول ان كنت ذى علم رشيد ولكن اوصيك ان لا تغفل عن النّاسِ و لا تجادِل بالّذينَ وَصَفَهُم اللهُ في أُمِّ الكتابِ فمنهم من جحد و استيقنتها أنفُسَهم ظُلماً و منهم اتبعوا اهوائهُم و يحسبونَ انّهم مُهتدونَ و منهم نزل اللهُ في حُكمهِم وَ اذا جآئك المُنافقونَ و يقولونَ اشهدُ انكَ لرسولُ اللهِ و اللهُ يشهدُ انك لرسوله و الله يشهد إنَّ المنافِقينَ لكاذِبونَ و إذا جآئك الناس بان يُجادلوا مَعَكَ في آيات اللهِ قل فاتوا بحجةٍ عدلٍ فانكم لستم من اهل تلك الآية فان اتوا بحجه عدل الله فتحججهم و الّا فاعرض عنهم و قل لهم قولا ثقيلا وَ ان حلَفَ احد انّى اردت دينَ الله قل قالوا من قبلُ واللهِ إن اردنا إلّا الحُسني و نزّل اللهُ في حُكمهم إنّهم هم الكاذبونَ

فيا حبيبى ان ذلك السد للجهال الذين يريدون القيل و القال لاعظم من كل شى و ان الآيات التى قرانا عليك من قبل تكون عدتها عده آيه بسم الله الرحمن الرحيم ليكون سدا لابواب جهنم فانظر فيما اتيناك فاعف عنى كل ما احتملت يداى فى ذاك الحين بين يدى الله فان وجودى ذنب فكيف ان اكتسب الذنب ذنبا اخرى فاستغفر لى و ارع لى الله لشانى و لاتنس شيئا من فضل الله من فضله فانى اقول استغفرالله و اتوب اليه و سبحان الله عما يصفون ثمّ عَليكَ سلامُ اللهِ ما لاحَ كوكَبٌ و ما تغرّد طير العماء و ما دف و ما طلكعت شمس و ما انار قمرٌ و ما افاق مقامٌ و ما اضاء

ص

النهار الله يعلم انى ما اظن بك الا بحسن المقام و لا اخاف عليك اذا لم تر الخوف من نفسك لان الحجج لايحصى و الطلع لايخفى و ان الله يعلم مقرك و يقدر على ما يشاء فاسئل الله من فضله و لاتنس حكم تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها ولكن لاتغفل بما اكتسبت ايدى الناس و اصلح بالعدل و لاتحزن من واردات السر فانها تفنى اذا ارتفعت الشمس و قرت على نقطه الزوال و ان حد الانسان في كل شان لايرى الخوف من نفسه و لا احد من الخلق بل من الله وحده الذى لا اله

الا هو يفعل ما يشاء و يحكم ما يربد و لامرد لامره سبحانه و تعالى عما يصفون و السلام عليك و على من اتبعك في امرالله و الحمد لله رب العالمين.

صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیرهای هذا

الباب الأول

في خطبة الأنوار (چهار باب در اين مجموعه كسرى داشت كه با توجه به نسخ ديگر كامل شد)

بسم الله الرحمن الرحيم

ألحمد لله الذي شهد بذاته لذاته أن لا اله الا هو الذي قد علا بعلو نفسه على كل شيء و استتر عن علو ظهوره عن كل شيء الذي كان لم يزل كان بلا ذكر شيء و الآن بمثل ما كان لم يك معه ذكر شيء اله فرد قيوم الذي قد جعل العلم وصف عباده و القدرة شأن أوليائه و هو الأول بلا علم شيء و الآخر بلا ذكر شيء و الظاهر بلا خلق شيء و الباطن بلا حكم شيء إن قلت إنه هو هو تكذبني الإبداع و أهلها بأنه لايعرف بغيره و لايوصف بخلقه و إن قلت أنت تمجّدني الإختراع و ما يقابلها بأنه لاينعت بالمعروفية والايشار إليه بالغيبوبية فسبحانه تعالى قدادل دائميته بذاتيته ويثبت أزليته بإنيته وسترعن نفسه لخلقه بنفسه و حجب بكينونيته لعباده من قال هو هو قد دل الهاء بالإنشاء و الواو بالإمضاء لها و هي مدلة بالقطع الكبري و المنع العظمي و إن قال هو هو و لا أعلم شأنه قد أشرك بربه بعد العلم بانقطاعه عنه فأى شرك أعظم من كلمة هو و أي ذنب تعدل حكم الوجود بعد المفقود فسبحانه سبحانه ما أصفه و لا أشكره و ما أعرفه و أحمده و إن كان قولي بعد النفي يثبت شأن النعت ولكن لا و عزة من لا سبيل له بشيء ما قصدت في النفي إلا النفي و لا في الذكر إلا العجز فسبحانه سبحانه ما أعظم جرئتي في تلقاء جماله و ما أعظم عصياني في مقابلة جلاله فبزعمي بالقطع أقدّسه عن وصف ما سواه و هذا وصف مني لجلاله و بعلمي بالمنع أنزّهه عن نعت ما سواه و هذا نعت مني بجماله فسبحان الله من هذا السبيل إن قلت طوبي لي أشركت و إن قلت الوبل لي أكفرت فلم أدر بأي ذكر أعترف بعجزي و بأي لسان أقر بذنبي فسبحان الله الآمر الأحد إن أغرق نفسي في بحر الثناء و لو كان عنده شرك لأحب إلى فؤادي من أن أسكت و أغرق في بحر البعد لا و عزته و إن حرقت فؤادي من سطوة شركي لعزته ولكن آخذ حظى من ثناء كبريائه لكنت راضيا بحرقة فؤادي من جرئتي عليه لا و عظمته لاعلم لاسبيل لي إليه لا بالعجز و لا بالثناء و لا بالمنع و لا بالهاء و لا بالقطع و لا بالسناء و لا بحرف الهاء لا بالفرار عن الواو فسبحانه سبحانه ما أبدعني أعجوبة و ما ألهمني ممنوعة مرة يجذبني إلى أفق العماء مرة تهلكني بنار الاعماء فلم أدر أي شيء طلبت مني ءأنت أراد دمي أم أني أردتك إن أقرب نفسى إليك فتبعدني و إن فررت من سطوتك فتزجرني فلم أدر بأي صراط أنت تقيم فأدعوك و لم أدر بأي لسان أجترح عليك و أشكو إليك لا وعزتك لا أفر من قربك و إن أنت تبعدني لا و حضرتك لا أخاف من قهرك و إن أنت تحرقني لا و قدرتك لا رجاء لي إلى غيرك و إن تجعلني محتاجا إليه فسبحان الله من أمره فما رأيت أصبر منه في نفسي و لا أعلى منه سلطان في فؤادي فإن أفر بمثل حالة الصبيان يجعل سكرا في فمي ثم يسكّنني من بكائي ثم يجعل عقد سرى رحمته في فمي ليرقدني لا وعزتك ما أنا محجوب من فعلك و لا أشغل بتلك الشئون من نفسك فلم أدر أي شيء أردت مني فهل تربد أن تقبض روحي أو أن تستر سرى فأنا كنت في بيتي وحدة و لم يطلع أحد بشأني أنت قد أخرجت بعض العباد من مساكنهم و أنت قد أنزلتهم على و ألهمتني بعد ذلك حكم دعوتك و أكرمتني بجبك فلما بلّغت علمك أخذت من قلوب المطلعين بأمرك عهدك و تسليمك بحيث لاينكرنى من هذه الجماعة النازلة بى أحد ثم أرفعتهم إلى مساكتهم و ما عاملت بى بعد ذلك قد شرفتنى بالخروج إلى بيتك الحرام و بلغت حكم بأيدى ملائكتك في الأرض كل شطر حتى قد بلغ أمرى إلى المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت طينة العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد أرجعتنى من بيتك الحرام و في مقارنة ذلك الحال قد أردت الفتنة للبلاد و من علها حتى قد نزل بى و بالمصطفين ادبار المعرضين و أوردتنى على منتهى الذل بمحضر الظالمين و ألهمنى كلمة النفى بعد الاثبات ليامن نفسى من موارد الهلكات أليس كل ذلك من فعلك يا ذالجلال و الإكرام و إنك يا الهى أرفعتنى في بدء الأمر و بأى شيء وضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الإنكار في قلوب الشياطين حتى أخذوا ما كتبوا و إنى ما قصدت فيما كتبت الا بابية المنصوص و إنها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتك ما مكروا في حكمى بل كنت أسرع مكرا في حقهم و إن تثبتهم بمثل الأولين مما عادوني (عاروني) ولكن كل ما نزل بى من المصايب لم أر الا من عندك لأنك تقدر على تبديلها و تصريفها على أحسن ما يكون في الامضاء و لو أنى صبرت بالذل لكنت أصبر منى بعد العلم و القدرة و لكن أنت تعلم يا الهى بأنى ما أحب مواقع الخلاف و إنى لأعلم صبرك في حق المقربين ولكنى لا أقدر بسنتك في حقهم و إنى لا أستحيى منك أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدء بها لأعلم صبرك في حق المقربين ولكنى لا أقدر بسنتك في حقهم و إنى لا أستحيى منك أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدء بها الدلالات و هي إن لم تعدل الثناء ولكن لم تخرج من حكم البداء فسبحانك أحمدك بالبأساء والضراء حمدا شعشعانيا متلامعا متقديس أزليتك و وحدانيتك و أستعين بك فيما أردت في ذلك الكتاب بحولك و قوتك إنك المنان الحميد.

و أشهدك قبل إظهار ما في الكيان بما تحب و ترضى إنك خبير شهيد و كفى بك على شهيدا أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبدك المنفرد عن الشبه و رسولك المتعالى عن المثل قد بلغ ما تجليت له من معرفتك و نصح في أمته ما ألهمت له في سبيل محبتك فاجزه اللّهم من عندك كما هو أهله و أشهد لأوصياء محمد حبيبك ما أردت في حقهم و مددت عليهم بفضل نفسك في كلّ شأن و عددت عليهم حروف توحيدك إنك أنت العزيز الحكيم و أشهد لشيعتهم ما قد أحاط علمك في الإنداع و سرك في الإختراع و لكل حق بالصواب و لكل باطل بالإنكار و كفي بك شاهدا و خبيرا

فيا أيها الناظر إلى ذلك الكتاب فإياك اياك إذا نادى الطيور بالألحان و النفوس بالأعيان و العقول بالأكوان و الأفئدة بالتبيان أن تنظر إلى ماهيتك و عليك عليك أن تنظر إلى الفؤاد و حكمه فإنا لله و إنا إلى ربنا لمنقلبون و لمثل ذلك فليعمل العاملون.

الباب الثاني

في وصية الالهية

فيا أيها الشاهد إلى تلك الورقاء اقبل وصيتى ثم امش على الصراط و لا تخف فإن الله يحرسك من الشك و الوسوسة التى هى رمى الشيطان و اتكل على الله و قل حسبى الله و لا حول و لا قوة إلا بالله و عليه فليتوكل المؤمنون.

فيا أيها الانسان إذا ورد عليك أمر في الدين دق بصرك و صف نظرك أن لاتلبس الباطل عليك بالحق فإن الأمر أمران حق و باطل فإن اتبعت الحق فإنك عبدت الله و إن اتبعت الباطل فإنك عبدت الشيطان و إن الحق لو خلص و انكشف لم يرده أحد و إن الباطل لو خلص و لم يمزجه حق لن يتبع احد و إن الله هو الحق و الذين يدعون من دونه أوليائهم الطاغوت و إن الراحق بمثل وجود الله ظاهر و لا شك فيه و لو لم يكن أمر من الله لم يك ظاهرا بمثل نور الله الذي أضاء كل شيء اتق الله أن لا تتبع هواك فإن أمر الله لا خفاء له و دين الله لا ستر عليه و إن كلمة الحق أظهر من الشمس في وسط الزوال أنظر الى الذي يدعوك إلى الله إن كان في يديه حجة من مولاه بحيث لا يقدر أن يأتي بمثله أحد فذلك حق لاشك فيه اتبعه و لاتقل لم وبم فإنك تقبل أن تقر له حجة لو تسمع كلمة الحق تكذبه بوهم الشيطان هذا ربما أن تكون من علوم السجين لأنك لم ترى الواقع لتسمع كلمات الحق بمثل الباطل و قبل أن تسكن فؤادك بعجيه حجته لامفر لك إلا بأن تكذبه بأن ما أجابك من صور السجين و إن تقر بحجته لا مفر لك إلا أن تتبعه و لو كان يقول بالليل نهار و بالسم سكر و بالكذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبيل الدقيق قد خرجوا كل الطاغين من ولاية الحق ألا (هنالك الولاية لله الحق) و لو أن أهل الخوارج قد صدقوا بولاية على و حجية ما في يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقول الحق: "أنا كلام الله الناطق" و كذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيطان لأن إن كان تصديقهم و خروجهم حقا عبدوا لله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و إن كانوا يقولون لانميز أولا بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخر أو من لم يوقن بأنه من الله أو من الشيطان فان لم يميز أولا بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخر أو من لم يوقن بأن الداعي بأنه من الله أو من الشككو الشيطان لا خير له الحق فني كل الدلائل لامفر للمكذبين إلا أن يقروا بعبادة الشيطان في تصديقهم أو في تكذيهم و من يعبد الشيطان لا خير له الموس له عند نفسه دليل يطمئن به و له خزى في الحيوة الدنيا و في الآخرة عذاب عظيم.

فيا أيها الناظر اتق الله أن لا تبطل الحجة فإن بعدها لادليل لك في التصديق و كل العلماء يدعون الحق و الكل يدعون علم القرآن و السنة و ليس لك دليل بعد حجد الحجة للتصديق أبدا لأن الإختلاف في هذه الفئة و كل المذاهب باقية و لا يثبت الحق عند أحد إلا من كان في يديه حجة حق التي عجز الكل عن مثلها و إلا بالمسائل و الدلائل من القرآن و الأحاديث لا يثبت حق الواضح و كفي بما ألقيت لك في ذلك الوصية و لمن اتبع و اهتدى إلى الله سبيلا و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوي و شاهدت بواطن آياتها و إنه ما عرف إلا نفسه و ما وصف إلا شئون عبوديتة و كل ما قال في حق آل الله سلام الله عليهم في تفسير الدعا المشرقة عن الناحية المقدسة لم يك فهم و لا يليق عند الله بشأنهم لأنه ما قرء إلا حروف عبوديته و ما وصف آل الله إلا بما تجلى آخرهم في كنه ربوبيته و لا يعرف آل الله أحد و لا يقدر بوصفهم عبد إذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون و أنه سلام الله عليه بعد ما بلغ إلا إلى معرفة نفسه قد رق الأرقاء من الأحباب و خرق الأحجاب من أولى الأباب و استعلى على أهل الكتاب بفصل الخطاب فجزاه الله كما هو أهله و شاء لأهل المآب ولكن أطالب منه عما اطلع من آيات أحمد الإحسائي قدّس الله تربته كلمة العفو و الرحمة لعل الله يغفر لي و لهما برحمته إنه لا إله إلا هو ذو فضل عظيم و تعالى الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين.

الباب الثالث

في مقدمة عزربانية

و لقد أردت في هذه المقدمة ذكر أصول المعارف و هي تدور بالله و برضائه و بسخطه و السبيل إلى الله بالعلم بأزليته مسدود و إنه كما هو لا يعرفه إلا هو و لذا قد ورد في الحديث: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله يغفر له إلا بالسؤال فلا يغفر له" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه في قوله: (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين) و هذا السؤال هي السؤال عن معرفة كنهه لأن السؤال في الحقيقة لا يقع إلا على الخلق و بكلها ممنوع و مقطوع و ما أجد ذنبا مثل السؤال لأهل البيان و ليس مراد الله سؤال الدلالات و لا النفحات و لا العلامات لأنها لم يتوجه إليها أهل الجلال و لا السؤال من النعماء المحدودة و اللانهايات لأنها شأن أهل البعد و لايلتفت إليه أهل القرب فكيف تجرى على الله سبحانه و تعالى عما يصفون.

فيا أيها الناظر اتق الله من السؤال في المسائل عن الخلق فإن عليا [ع] قال: "من ارتكب ذنبا فكأنما ارتكب كل الذنوب" فنعم ما قال الشاعر

"و ما عين سوى عين فنور عينه ظلمه

و من يغفل عن هذا يجد في نفسه غمه "

و من عرف الإشاره بلغ مواقع الهداية و من سكت عن السؤال في الدلالة وصل بواطن الحكاية فاتبع ما ألقيت إليك فإن ذلك من إكسير الأحمر و يبلغ العبد إلى غنى الأكبر و لا تحرم نصيبك من الدنيا أحسن كما أحسن الله إليك و لاتحزن من حكم الحديث: "فإن التائب من ذنبه كمن لا ذنب له" و إن الله لغنى عن العالمين.

فإذا أيقنت بإن الطريق مردود إلى معرفة الذات صل حبلك برضاه واجتهد في معرفة رضاه و سخطه و باشره أوامره و أعرض من نواهيه و اعلم بأن نقطة الرضا حبك نفسك من حيث هو هو الذي آية ربك فيك و ما عليها تدور كل الأسماء و الصفات و الفرائض و السنن و إذا بلغت إلى ذلك المقام تجد كل الوصف لنفسك و تعرف سر الحديث: "إن المؤمن لا يوصف" و من رشحات هذا البحر قد ترشح بإذن الله ذكر الحقيقة في الكتاب كأني بالمنافقين يقولون كما قال على [عليه السلام] في آخر خطبة الطتنجية: "نص على على نفسه بالربانية فاشهدوا شهادة أسئلكم بها عند الحاجة إليها إن عليا نور مخلوق و عبد مرزوق و من قال غير هذا فعليه لعنة الله و لعنة اللاعنين" و ما أنا إلا عبده قد شرفني الله باسمه و ما أنا من المشركين و إذا وصل أحد بذلك المقام يعلم كل شيء و يغني عن السؤال إلا عن الله لأجل البيان و قد أخذ نصيبه من الكتاب و كان من العارفين.

فإذا عرفت حكم هذه النقطة تعرف حكم ضدها و البرأته منها و ما يترتب عليها كأنى على الأعراف أرى النقطتين و حكمها و لو أظهر شأنا منها ليضلوا الناس و ليقولوا في حقى ما لا يعلمون و من عدم معرفة هذه النقطة قد ضلوا بعض من حكماء الفلاسفة حيث قد زعموا بأن الله تعالى هو علة الأشياء و هو علة العلل و اعتقدوا بالمعلومات الكامنة في الذات لإثبات علمه تعالى فأعوذ بالله من شركهم أنا برىء من عملهم فأسئل الله ربى و ربهم أن يغفرلهم ما يحصى كتابه إنه غنى حميد.

فياليت أن الصدرائيون ما بلغوا إلى مقام الإستدلال في المعرفة فضلوا و أضلوا الناس و اتبعوهم العلماء من حيث لايعلمون فأسئل الله أن يغفر لهم بفضله إنه لا إله إلا هو ذوفضل قديم و الحمدلله رب العالمين.

الباب الرابع

في ذكر دعاء المروية في أيام الغيبة

فأنا ذا أريد شرح الدعا التي قد أمر الصادق بقرائتها في أيام الغيبة وهي بأصلها بما نقل محمد بن يعقوب الكليني رحمة الله في الكافي هذه: "على بن إبراهيم عن الحسن بن موسى الخشاب عن عبد الله ابن موسى عن عبدالله بن بكير عن زرارة قال: سمعت أبا عبدالله يقول: إن للغلام غيبة قبل أن يقوم. قال: قلت: ولم قال يخاف و أوى بيده إلى بطنه. ثم قال: يا زرارة: وهو المنتظر وهو الذي يشك في ولادته منهم من يقول: مات أبوه بلاخلف و منهم من يقول: حمل. و منهم من يقول: إنه ولد قبل موت أبيه بسنتين وهو المنتظر عزوجل يحب أن يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون يا زرارة إذا أدركت بذلك الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك فأنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فإنك إن لم تعرفني رسولك لم أعرف حجتك ضللت عن ديني. ثم قال: يا زرارة: لابد من قتل غلام بالمدينة أعرف حجتك اللهم عرفني دحتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني. ثم قال: يا زرارة: لابد من قتل غلام بالمدينة قلت: جعلت فداك: أليس يقتله جيش السفياني قال: لا ولكن يقتله جيش آل بني فلان يجيىء حتى يدخل المدينة فيأخذ الغلام فيقتله فإذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع الفرج إنشاء الله" فرحم الله عبدا أطاع إمامه و عرف مقامه و لا يهلك نفسه بالإدبار عن معرفة فإن الدين كله معرفة العبد نفسه و ما جعل الله فيه من آياته و من احتجب بشيء من آثارها فحين الإحتجاب هو في النار و إن الآية هذه تحكم عليه: [و إن جهنم لمحيطة بالكافرين]

فيا أيها الناظر إلى آثار الجلال فأيقن أولا أن الله سبحانه لم يخلق شيئا إلا و قد تم عليه كل ما يقدر به من قدرته و اولى الأمر كذلك ماكان الله صنع الله تاما و لايليق أن ينسبه إلى نفسه فإذا عرفت هذا الأمر و شاهدت سره بحقيقتك تعرف بأن الشيء لم يك محتاجا بشيء في بدء وجوده ليدعو الله ربه لأجله بل خلقه الله كما ما يليق بجلاله فإذا أعرض عن مقامه بقسم كذب إنيته يحتاج بكل شيء في هذا المقام فرض الله عليه لخلاصه حكم الدعا و نزل في كتابه: (إن الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين) و حرم عليه في ذلك الشأن السؤال عن غيره لأنه لا يسد فاقته و لزم عليه التسلسل و لا تنقطع حاجته و نزل حكمه في كتابه و يدعون الله من دون الله ما لاينفعهم و لايضرهم فإياك اياك يا أيها السائل لاتسئل إلا من ربك و اقرء هذ الحديث في كل شأن على نفسك: "إن كل ذنب يرتكبه المؤمن لعل الله يغفر له إلا السؤال عن الخلق فلايغفر له أبدا" لأن الله تعالى قد أشرك المؤمن مع نفسه في قوله: (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين) فكيف لا و ان المؤمن أعز من أن يوصف و أجل من أن يسئل و لا يليق بشأنه الذل و الإبتهال بل هو العزيز بعزة الله لم يزل و لايزال فأى ذنب له أعظم منه و

أى خطأ له أكبر من ذلك فمن نظر إلى سر المآل فيضمحل وجوده عند السؤال لأن الله هو الحى العالم القادر لم يزل كان مقتدرا على عرش العطاء و يرى عباده ما يفعلون بين يديه فسبحان الله العلى العظيم من عظمة أمر السؤال إن العباد مع فقرهم و عجزهم لو يسئل مملوك أحد

ص48

أحدا من دون مولاه اذا اطلع ليعفو على نفسه و كان عارا له في مقابلة أبناء جنسه فكيف لم يعز على الله سبحانه مع قدرته و غنائه و عظمته و عطائه الله أكبر الله أكبر الله أكبر فأعوذ بالله من سخطه و سبحان الله عما يشركون و لو اطلع أحد بسر ما أشاهد في ذلك المقام ليصعقن من عظمته و يقول: (لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيته خاشعا متصدعا من خشية الله و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون) فإذا عرفت حرمه السؤل في تلقاء الجلال فاعلم أن للداعى فرض أولا معرفة ربه ثم صفاته ثم أسماء نفسه ثم مطلبه ثم ما به و عليه فإذا عرفت هذه المقامات إنك مخلص في الدعا و على الله حتم إجابتك إذ إنه لا يخلف الميعاد و إذا أردت أن أذكر هذه الشئون بحقيقتها بما تجلى الله لى في أماكنها لنفد بحر الإمكان و الأكوان قبل أن يظهر حرف منها و إن الله سبحانه لايكلفني إلا دون وسعى مع ما أنا ذا في أبحر الحزن و عشر المحرم فأرشح في ذلك الباب بما شاء أن يطفح منى ليكون باقية كافية منى إلى يوم المعاد و يذكرني كل من ورد أرض الفؤاد فأستعين بالله من قلم الايجاد و كان الله ربى لا يخلف الميعاد.

الباب الخامس

في مشرق صبح الأزل

قال الله تعالى: (فلما أتاها نودى من شاطىء الواد الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إنى أنا الله رب العالمين) ثم أدب الله لمن أراده: (قل هو الله أحد الله الصمد لم يلد و لم يكن له كفوا أحد)

ص49

فأنا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و أقول أشهد أن لا إله إلا الله و إليه المصير.و اعرف يا أيها الشاهد أن الذات لايعرفه غيره و لايرفع إليه إسم ولا إشارة و إنه ذات صرف وحق بحت و ما سواه خلق لا بينهما ربط و لا دونهما شيء و هو الظاهر بنفسه و لايعرف بالظهور و هو الباطن بذاته و لايعرف بالبطون و هو الأزل الأول لايوصف بالأولية و هو القديم الآخر لاينعت بالآخرية و هو الذات و عين الكافور و هو الذات و نفس الظهور لم يزل كان بلا علم ماكان و مايكون و لم يزل هو كائن بلا حكم وجود و لا بطون فمن أراد معرفته لايوصل بوصله لأنه لايوحده غيره و لا يفقده ذاته و من قال في نفسي تجلي عز من نفسه فقد كذب على نفسه لأنه لايقابل بخلقه و لا يقارن بعباده و هو كنز مخفي لم يزل كان خفائه عين ظهوره و ظهوره عين خفائه فمن وحده فقد جهله لأنه لا يوحده غيره و من قال هو هو فقد اتخذ من ملكه شريكا و من قال أين هو؟ فقد اتخذ من نفسه قريبا سبحانه لم يزل كان و لم يك معه شيء و الآن كان الله بمثل ما كان لم يذكره شيء ولايعرفه شيء من وصفه بعلم فقد اقترنه بوصف و من اقترنه بوصف فقد أخرج من سلطان وحدته و من قال هو هو أو حرف لايرجع تشبيهه إلى نفسه و ينزل إدباره الى ذاته فسبحانهكل يلزمها حكم النفي و كل بطون يقترنها ذكر الظهور و كل إثبات اقترنها حكم العوب لا و عزة ذاته وصف كل خلق إفك و نعت كل موجود

ص50

كذب و كل ما وصفه الواصفون أو تعرفه أفئدة الموحدون آيات خلقه و مقامات ملكه التى قد أبدعتها الإبداع بلا إبداع مثلها و هى لاتخبر إلا عن نفسه و لايدل إلا عن سبحانه سبحانه رجعت الصّفات و الأسماء إلى مقام خلقه و دلت هوية البحتة فى كل شىء إلى مقام عباده كلت الكاف عن الثناء و النون عن البهاء و لايمكن فى الإمكان إلا معرفة الخلق و كل حق يرجع إلى مقام الخلق فسبحانه كيف أبدع الخلق بعجائب آثار ربوبيّته حيث لايدل إلا على حقيقته و لايوصف إلا على ذاتيته فمن وحده فقده و جده و كل فقدان تجلها فقدان و لانفاد لأمر الله و من أجل ذا ينعرن أهل المحبة و يصعقن أهل الولاية

فسبحانك سبحانك متى وجدتك كلما أردتك تمنعنى بطلعة فقدان و فاران وجدان ثم بحول فقدان و جلال وجدان إنا لله و فسبحانك سبحانك متى وجدتك كلما أردتك تمنعنى بطلعة فقدان و فاران وجدان ثم بحول فقدان و جلال وجدان إنا أول الديانة معرفته و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفى الصفات عنه شهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادته بجمعه بالتثنية الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال: كيف؟ فقد استوصفه و من قال: فيما؟ فقد ضمنه و من قال: على ما؟ فقد جهله و من قال: أين؟ فقد أخلى منه و من قال:

ص51

ما هو؟ فقد نعته" أنظر إلى حكم هذا الحديث ثم استقر في ظله فإن البحر عميق عميق و الحكم أنيق أنيق و لايخرج أحد من حكم التشبيه و التعطيل إلا ما شاء ربك فمن استقر على تلك البساط يليق أن يقول كما قال على: "رأيت الله و الفردوس رأى العين" و إنه ما فقد إلا رؤية ذاته الذي تجلى له به فكيف لا و إن السبيل إلى الله مسدود و الطريق إليه مردود و كل شيء وصف نفسه و يجعل وصفه نعت ربه من حيث لايعلم و كيف لا بعد ما لا أعتقد نورا إلا نوره و لا ذكرا إلا ذكره و لا حكما إلا حكمه اتق الله يا أيها الداعى فإن الصراط دقيق دقيق و لاتعبد إلا الله وحده و لاتسئل إلا عن الله وحده فإن المعروف آياته و الموصوف علاماته و كل يدعونه و يعبدونه باختلاف مراتهم و آياتهم فمن أخلص فؤاده عن التشبيه لله وحده فقد عبده و من دعا بنفسه لنفسه من دون ذكر نفسه و أمره أجاب الله له في الحين و ذلك مخصوص لأهل الفردوس و من دعاه من غير هذا الوجه لايليق له الإجابة فإن الله قال: (ادعوني أستجب لكم) و إن الذين يدعونه بذكر أنفسهم و مطالهم يدخلون في حكم النصاري إذ أنهم يقولون: (ثالث ثلاثة) و ما من إله إلا هو سبحانه و تعالى عما يشركون و اعرف بأن الله سبحانه لما كان عادته الإحسان و شأنه البيان لم يتجل لأحد بذاته لما افتقر بعد العلم به لظهور ذاته في كل ان و إن العبد في كل ان يحتاج بربه بمثل احتياجه بدء وجوده و إنه سبحانه يتجلى له به في كل ان تجليه له

ص52

به في كون وجوده و في كل يحصى علم الكتاب ينزل عليك كلمة: (ألست بربكم) و أنت تقول: (بلى) و كذلك الحكم في ظهوراته التي هي بعينها كانت كلمة: (ألست بربكم) أبشر بوجهك تلقاء الجلال و اسكن بفؤادك على عرش العطاء و ادخل بيت العز بغير حكم الإشارة و لاثناء و ارفع قناع عروس المجد عن رأسه ثم اقرء هذه الخطبة بسرك و هي تجليات ربك في كل آن بغير حكم و لا كيف و لا تصغر نفسك و عظم آية ربك كما وصفها الإمام على بن موسى في كلامه فقال لما صعد المنبر بعد الحمد و الثناء لله و الصلاة و السلام لنبيه: " قال أول عبادة الله معرفته و أصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة و لا موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحد من اكتنهه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار ليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تذلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم في سواه معلول

بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بينهو بيهم و مباينته إياهم مفارقته إنيتهم و ابتداؤه إياهم ص53

دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كل مبتداً عن ابتداء غيره و أدوه إياهم دليل على أن لا أداة فيه لشهادة الأدوات بفاقة المتأدين و أسماؤه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقة و كنهه تفريق بينه و بين خلقه و غبوره تجديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشتمله و قد أخطأه من اكتنهه و من قال كيف فقد شبهه و من قال لم فقد علله و من قال متى فقد وقته و من قال فيم فقد ضمنه و من قال إلى م فقد نهاه و من قال حتى م فقد غياه و من غياه فقد غاياه و من غاياه فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مريد لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بألة بصير لا بأداة لا تصحبه الأوقات و لا تضمنه الأماكن و لا تأخذه السنات و لا تحده الصفات و لا تقيده الأدوات سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضاد النور بالظلمة و العلاية بالبهم بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضاد النور بالظلمة و العلاية بالبهم

ص 54

و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بها بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغرزها دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقتها حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بينها غيرها له معنى الربوبية إذ لا مربوب و حقيقة الإلهية إذ لا مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف و لا تغيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشمله حين و لا تقارنه مع إنما تحد الأدوات أنفسها و تشير الآلة إلى نظائرها و في الأشياء يوجد فعالها منعنها منذ القدمة و حمتها قد الأزلية و جنبتها لو لا التكملة افترقت فدلت على مفرقها و تباينت فأعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق بالله و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلا بعد المعرفة و لا معرفة إلا بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجري عليه

ص55

الحركة و السكون و كيف يجري عليه ما هو أجراه أو يعود إليه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و لتجزأ كنهه و لامتنع من الأزل معناه و لما كان للبارئ معنى غير المبروء و لو حد له وراء إذا حد له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه النقصان كيف يستحق الأزل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الإنشاء إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه ليس في محال القول حجة و لا في المسألة عنه جواب و لا في معناه له تعظيم و لا في إبانته عن الخلق ضيم إلا بامتناع الأزلي أن يثنى و ما لا بدأ له أن يبدأ لا إله إلا الله العلي العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا و صلى الله على محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين.

الباب السادس

في معرفة سرالقدم

قال الله تعالى: (الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم) ثم ادب الله لمن اراد معرفة ذلك النور يقول: (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيء عليما) فانا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و اقول اشهد أن محمدا عبده و رسوله و ما هو الا اول العابدين.

ص56

فياابها الشاهد اعرف ان ذلك النور هو اول ذاكر في الابداع بنفسه لنفسه و كل ما سواه معدوم عند مقامه حيث اشار في كلامه: "خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها" و هو اول ذكر في الامكان و اول فعل في الاعيان و اول عين في البيان و لذا فليقولون بعض الحكماء عند البيان وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلي بحت و ابداع صرف و هو مقام النبوة المطلقة التي كل الولاية قد خلقت من نورها لااسم له اذا جلى و لارسم له اذا تجلى و هو العالم بنفسه و العارف لذاته و الكاف المستدير حول جماله كذلك خلقه الله لنفسه و جعله مقام ولايته و آية ربوبيته و ملكه و سلطنته اذ كان الله سبحانه لم يزل لم يقترن بجعل الاشياء و لايوصف جماله في الابداع بل قد خلق محمد [صلى الله عليه وآله] بنفسه لنفسه و جعله مقام حكمه لعزه و اختصه في الاداء مقام فعله و جعله مهيمنا على ما دق و جل لكبريائه فسبحانه ما اعجب حكمه في كينونيته و ما الطف سره في ذاتيته فمن ادعى معرفة محمد فقد ادعى مقامه لانه على ما هو عليه لايعرف بغيره و لايشبه له في علمه و انه المنفرد من ابناء الجنس و المتعالي عن اشباه الخلق و المقدس عن مثال العدل فصلى الله عليه بفضل نفسه و اثنى عليه بعلو كبريائه فمن ادعى محبته فقد فقده لانه بما هو عليه لايقدر ان يساويه شيء و انه الحبيب و انه المجبوب و انه الشهيد و انه المشهود فمن شهد لنبوة فقد اتخذ له شها لانه بما هو عليه لم يشهد عليه

ص 57

سواه و ان للداعي الى الله فرض ان يعرف محمدا بما تجلى به لانه هو المجيب لعباد الله باذنه و انه قطب الصفات في عالم اللانهايات و به عرف ظهور الله و جماله و هويه الله و جلاله بل هو هو ازل الظاهر في العباد و الرمز المستتر في الفؤاد لايعرفه كما هو الا الله و سبحان الله عما يصفون.

و لقد رايت في ليلة ذلك اليوم ثاني عشر محرم في عالم الرؤيا آيات لطيفة و هي كان الساعة يوم التحويل قد نزل كتب لي كتب متعددة بقطع العربية فلما فتحت احدى منها وجدت تربة طين قبر الحسين [عليه السلام] في قرطاس فلما كشفتها رايت ورقة مباركة بخط شكسته الحسنى على مداد الحمراء و في آخرها صورة مهر تضيء كالنجم منقوشة "افوض امري الى الله" و اسم

المهدى(س) كان فيه فقد كنت مسرورا بشان احدث نفسي اني نائم او يقظان و من سرورها و عظم الورقة في نفسي ما التفت الى كتب اخرى و اقرء آياتها و هي كانت عجمية فارسية التي قد صدرت في تصديق شاني و اني في المنام احفظها لئلا ينمجي عن بالي فلما قمت عن مقامي رايت نفسي ناسيا من آياتها كلها الا اربعة كلمات من سطر الاول اولها كانت تالي كلمة اخرى و هي كلمة مسعود و ثلاثه منظما بالفارسية هذه تجارتي اذ حجر حديد و الله سبحانه يعلم ما أراد(ع) في كلامه و انه هو خير المعبرين و لو اني اردت ان افسر حرفا منها تفنى ابحر الكلمات قبل ان يفنى معناه ولكن اشير ببعض الظاهر من بواطنه الميم مجده و السين جبل السيناء الذي

ص 58

قد تجلى [عليه السلام] بمجده لي عليه و لذا اول ظهوره في نفسي قد صار حرف العين "و ان اولي الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا" و هو تمام احرف الفعل "كن" ثم اشار [عليه السلام] بحرف "الواو" لولايته في هذا المقام: (هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا)ثم اشار بحرف "الدال" في حكم دلالة هذه الولاية بانها لاتدل الا على "العين" الذي هي تكون تمام احرف "كن" و انه بعد اندكاك جبل "سين" السيناء و حكم قوابله الذي هي عدد الثلاثين لم يدل الا على ميم "المجد" الذي هو عين التجلي و انه هو حرف الشيعة في كلمة "بسم" بعد ظهور الف الغيبية بعد الباء فله المجد و الثناء بما اكرمني في اسمائه كاني ارى انه قد اراد في هذا الاسم ذكر مقامات التوحيد و اثباته للعبد فمن الميم تثبت آية مقام النقطة في الفؤاد ثم من السين أية مقام الالف في سر الايجاد ثم من العين مقام الحروف في مقام الاشهاد ثم من الواو أية مقام الكلمة في ارض المداد ثم من الدال آية مقام الدلالات في عالم اللانهايات من قلم الايجاد فتعالى مجده و عظم نعمته و كثر عطيته فقد يعدل ذلك الاسم بعد ما يحتاج في مقام الاعراض عند التقابل بعد الكسر و الازدياد حرف الاسم الاعظم (كهيعص) ثم باحرف (حم عسق) لان بعد عدده و حرف الواو ظهر عددهم محمد و اذا رفعته بعد نزوله يظهر حكم المحمود و الموجود و المفقود و المقصود و يثبت به حكم اوايل سور القرآن مما نزل في كتابه فياليت يطلب مني احد باذني في تفسير ذلك الاسم حكم القرآن كله فوالذي نفسي بيده لاثبت كل علم القرآن بحرف آخره قبل ان ناخذ حرفا من اوله لان في دلالة كل الدلالات شاهدة و كل العلامات باقيه و كل الآيات لامعة و كل الصفات جامعة لان حرف الدال عرش اراده و بركنها الاولى يثنت التوحيد و احكامه و بالثانية حكم النبوة و شئونها و بالثالث حكم الولاية و آثارها و بالرابع حكم المعاد و كيفياته و كان الله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و لقد اراد روحي فداه من كلمة "تجارتي" كل ما وقع عليه اسم ربح من نقطة الجلال الي عالم المثال و نسب امري الى نفسه لمقابلة جماله و تمامية مرآته ثم نسب تلك التجارة من حجر التي وقعت في المسجد الحرام في عالم الاجسام لمقامه تلقاء عالم العماء عالم في مسجد الاحدية ثم اثبتها بالحديده المحماة بالنار لان في المعادن لم يوجد اصقل و اشد حفظا عن النفوذ من الحديد و لذا قد امر ذو القرنين بزبر الحديد لما اراد بالسد الحائل بين العالمين و لقد اشار روحي فداه في بواطن هذه الكلمات الى مقامات عظيمة التي لا ينبغي اظهارها خوفا من فرعون و ملائه و حفظا لموسى و الحواريين من شيعته و كفي بما ذكرت لما استبصر و اهتدي سبيلا و اعلم بان في معرفة سر القدم فرض عليك معرفة انية ذلك الرتبة لان ما سوي الله لم يوجد باذنه الا بوجود و ماهية و يتعلق الجعل بالاول بالاصالة و بالثاني بالعرضية و لاتتبع قول الحكماء: بان الله ما جعل المشمش مشمشا بل اوجده فان هذا كفر صراح بل جعل الله المشمشا مشمشا بما اختار لنفسه في مقابلة نداء ربه حيث قد نزل الله هذا الحكم في كتابه

ص60

الحمد لله الذي جعل الظلمات و النور ثم الّذين كفروا بربهم يعدلون لان عدم الموجودات الى شان الاحداث ليس من معنى الامكان الذي هو العدم بل من معنى شان الله و احداثه للعدم لان معنى العدم الذي هو نفس الامكان هو ان لايملك الامكان من جهة نفسه لا الوجود و لا العدم بل قد خلق الامكان من عدم البحت لان لو لم يكن من عدم البحت لابد ان يكون من شيء كلا هو الله سبحانه قد ابدع الامكان لا من شيء بنفسها لنفسها و المراد بعدم البحت قبل ذكر الشيء في الامكان و لو ان القبل يقع بعده لان عدم الصرف لايقال لها شيء و ان قول الامام: " ان النفي شيء هو نفي الامر بعد الاثبات "مثل قولي بالعدم قبل ذكر الشيء و في هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام و السيد رحمه الله الى مقام و السيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طر في القدر الى مقام و انا ما اخترت الا الواقع و هي خط الاستواء بين الامرين و لكل نصيب من الكتاب و ما لي ما ارى الهدهد في الانام بين اصحابي و لاطاووس الزكاوة في الايام بين احبائي و لله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب و ارجو الله من فضله ان يعفو عني و من اهل محبته زلات اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء و ان الحق كلمة واحدة و الاختلاف بيخرج واحدة و الاختلاف و النظر الى نقطة المآب ولكن الله ما احب و لا شاء الا كلمة واحدة في فصل الخطاب و لو شاء الله الحق في الاختلاف ليخرج الامر من كلمة الثواب و النظر الى نقطة المآب ولكن الله ما نزل الحق الا في وحدة (و لو كان من عند غير الله) نزل (لوجدوا فيه اختلافا) ولكن الله هو القديم وحده و كل اثر لابد

ص61

ان يشابه صفة مؤثره و ان الشيء لو يمكن فيه جهة كثرة حقة لايمكن جهة الحقية الاحدية فسبحان الله و ما انا من المتكلفين فاذا علمت حكم طر في الامر في مستسرات الاختيار فكذلك كان حكم الله في كل جزئي و كلي مما أحاط علمه و يحصي كتبه و لكل نفس فرض ان يعرف اولا رتبة وجوده ثم ماهيته نفسه ثم شئون وجوده ثم شئون ماهيته ثم يتبع آثار ربوبيته ثم يعرض عن شئون ماهيته فمن لم يعرف ماهية نفسه لم يقدر ان يعرف وجوده لان في كنه وجوده كلما يترقى يكون ظلمة سوداء اذا غفل عنها تهلكه فرحم الله امرء عرف عدوه و لاينام من غروره عن شره فان المؤمن طائف باذن الله حول وجوده و الكافر يطوف بسخط الله حول شيطانه فيا طوبي لعبد امن بيده شيطانه و استقر في لجة الاحدية مطمئنا بغير ضر اعدائه ولكن يطوف بسخط الله حول عددهم من حيث لا يعلمون كما اشار الله سبحانه في كتابه: (اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) و لما كان اليوم رابع عاشورا ارشح لمن ورد علي تلك الآيات رشحا من ابحر مصيبة الحسين لعل الناس يوما يذكروني بذكره بعد ما انا غني في كل شان عن ذكرهم وكيف لا و ان الله ربي حي غني و لاينبغي بعد العلم بوجوده و قدرته ذكر الفقر فسبحان الله و ما انا من المشركين و ها انا ذا اذكر بعضا من حكمه: "فلما علم [عليه المسّلام] في المدينة بكتاب الذي ارسل يزيد لعنة الله عليه الى العتبة حيث امره بقتله اراد [عليه المسّلام] حرم الله و جاء تلقاء مرقد رسول الله

ص 62

و قال بلحن الفؤاد: اشكوا اليك مصايبي يا اجدي بحكمك مضطرا و كان الله يشهد حالي كنت مشتاقا اليك سرمدا متيما اشهد الله ما ارد لنفسه متضرعا واشهد أنك خير خلق الله في علمه متفردا و كان ابي وصيك سر الله في العز مقتدرا و ان اخي قد كان بالعرش مستويا و انت اعلم مني ما اردت لوجه الله معتمدا و ان الصبر منقطع منى لحبى جمال الله منكشفا و انت تعلم ما أراد ابن الزنا في دمى معتمدا لا و حضرة عزك لا ابايع به لا خفية و لا جهرا و انت تعلم يا رسول الله سري لحكم الله متبعا ارجو رضاء طلعته ثم طلعة مجدك متيما الله قرب يوم دمعي ثم دمعي على التراب منعطشا يا ليت يومي يوم دمي كنت بالتراب متكئا يا خير مرسل احمد فاقبل دمي لظهور دينك لامعا ثم قتل علي و الاحباء من حولي لامر مطاعك جامعا فيا خير عالم بحكم جريان القضاء على منعطفا فلله اصبر في ذاتك ثم اشكو اليك مجتمعا ما لي و عسكر قهر الذي لم يعبد الله في شان و لا طرفا مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا يا رسول الله هل كان لي يوم العهد من دون الله متكلا فاقول حسبي انه لا اله الا هو في مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا على فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذكرك العز قد كان منفردا يا جد و الله عز على فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذكرك ابتدءا ياليت انك حي و تقرء حكم قتلى في الكتاب جليا فاين ابي ثم امي ليسكنني من البكاء خفيا اودع جسمك ثم لحمك

ص63

ثم تربتك متضرعا متولها ثم اودع نفسي من قبرك ثم من حرمك متعظما متباكيا الله انت ولي الكل تعلم حكمي و أنت تثبته حتما بالله أعتصم ثم بالرسول محمّدا هذا لسان الله مقضيا و أقول حسبي الله متكلا بعزته و جلاله دائما أبدا و أقول كهفي رسول الله في البأساء و الضراء ممتنعا أبكي لنفسي يوم بعد الروح من جسمي ممتنعا أبكي لجسمي يوم القتل فوق التراب معريا الله فيك ثوابي و أنت رجائي و اليك المشتكي متضرعا الله انّك قرّة عيني و أنت حسبي ثم كنت عليك متكلا" ثم بعد مقالته هذه بأحرف بسم الله الى آخره و دع حبيب الله بشأن يكاد الروح يفارقه فيا طوبي لمن ذكر مصابه ثم بكي عليه ففي ذلك الحين لو يرى الواقع لكان مع رسول الله في الدرجات العلى كما صرح به الرضا في كلامه لابن شبيب و كفي به للمتذكرين دليلا.

الباب السابع

في معرفة اسماء الله الحسني

قال الله تعالى: (و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها) و قال جل تعالى تاديبا للداعين: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ماتدعوا فله الاسماء الحسنى) و أنا ذا مؤمن باسماء الله سبحانه و ما انا من القانطين

فاعرف ان كل شيء وقع عليه اسم شيء اسم لله بما تجلى له به و له مراتب غير معدودة مرة يطلق و يراد به جوهر الذات في العبارة و مرة يطلق و يراد به شئون تلك الامثال و في كل شان الاسم مرات لمعنى الذي هو خلو منه و ليس بينهما ربط العزله بل يكون ربط الصفة و سر الاسم ان ينباء عن المسمى و ليس للذات اسم لانه يلزم ان يدل عليه غير ذاته و هذا كفر صراح بل الاسماء تنبئ

ص64

عن الابداع التي تحكي من فضل الله كل اسم له مسمى لايخلو منه و من اعتقد ان اسماء الله قديم فقد كفر لانه سبحانه قد كان لم يزل بلا اسم و ان الآن قد كان الله بمثل ما كان فلما اراد ان يعرف نفسه خلق اسماء التي كانت في الافئدة الدلالات و في الانفس المقامات و في الآفاق العلامات و في الحروف الكلمات و وصف بها للخلق نفسه ليدعوه العباد بها و لذا قال: "نحن اسماء الله الحسنى التي لا يقبل عملا الا بمعرفتنا" و لولانا ما عبد الله و لولانا ما وصف الله" و ان الائمة سلام الله عليم هم الاسماء الحسنى لله و الصفات العظمى له فمن يدعو الله بسر اسم محمد و علي لن يرد الله دعائه و لو كان من المشركين لان ذلك هو الاسم الاعظم مقترنا لا متفرقا و يسكونهما تحت جمال الله يتحرك المتحركات و بتحركهما في سبيل الله يسكن السواكن في اللجج اللانهايات و ان اول ما اختار الله لنفسه هو العلى العظيم حيث اشار بمعنى ذلك الاسم في كتابه بانّ: (الله هو العلى

الكبير) و لذا يظهر لمن له علم فكر عظمة اسم "هو" بعد قطع "الواو" و النظر الى"الالف" في "الياء" و ذلك عدده ١١ مطابقا باسم على ١١٠ و ان النقطة التي هي "صفر" قد سبقهما في المقام كناية لسبقة اسم محمد رسول الله [عليه] السلام في ذر الاسماء فعليك يا أيها الداعي التوسل بذلك الاسم الاكبر و الرسم الاعظم ولاتصغر اسما في الامكان فان كل اسماء الله عظيمة فاذا خلص الاسم عن دلالته التي غير الله فيكون اعظم

ص65

و لذا صارت اسماء الائمة اعظم اسماء الله سبحانه و انه (هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم و هو العلي العظيم) قال الله تعالى في ذكر اسم الاعظم: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون) قد ارشحناك في غياهب اسرار هذه الكلمات ان اسم الله الاعظم هو فعله الاجل الاكرم و هو المثل الاعلى له ما في السموات و الارض و هو المثال لله و بغيبه و آية لسره و حكاية لسبحانيته و جلالة و دلالة الصمدانيه و ان حكم اول هذه الاسماء تكون كآخرها لم يزل ال الله مسبحون حون و منزهون عن كل وصف و اشارة لو لم يكن كذلك كيف يدل الاسما على المسمى و لم تكن الآية آية و المثال مثالا و الحكاية الحكاية و الدلالة دلالة فسبحانهم سبحانه و تعالى عما يصفون

قال علي [عليه السّلام]: "نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية و أرفعوا عنا حظوظ البشرية فإنا عنها مبعدون و عما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا فينا ما استطعتم فان البحر لاينزف و سر الغيب لايعرف وكلمة الله لا توصف و من قال هنالك لم و ممّ و بم فقد كفر" و لولا خوفي من اهل الشك الا يضلوا لاقول في معرفة اسم الاعظم كما قال ابو عبدالله لابن سنان: "يا محمد ان في سورة الأحزاب آية محكمة لو قدرنا ان ننطق به لنطقنا به و لكفر الناس اذا و جحدوا ضلوا" و كل آيات القرآن حكم سواء فنعم ما قال الشاعر:

و ستخبر عن سر ليلي اجتببه بعمياء عن ليلي بغير يقين

ص66

يقولون: خبرنا و انت امينها و ما انا ان خبرتهم بامين"

ولكن اشير بباطن المقام بذكر هذه الحديث و اختمها لتوقن باسم الاعظم في كلمة "اللهم صل على محمد و آل محمد" في ظاهره و في حكم باطنه ذكر اسم الولاية قبل النبوة في مقام الشيعة و ان عرفت ما عرفت و شاهدت ما شاهدت فانك اذا انت الت قل و لا تخف فانك من الآمنين.

في الكافي: "سئل الراهب عن موسى بن جعفر قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعة و بقي في الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة في الهواء و من يفسرها قال: ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب: فاخبرني عن الاثنين من الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال: اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شربك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة

شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب" و فيه عن ابي عبدالله قال: "ان الله تبارك و تعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي [عنه] الاقطار مبعد عنه الحدود و محجوب عنه حس كل مثوهم مستسر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى

ص 67

و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لاتاخذه سنة و لا نوم العليم الخبير البصير السّميع الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ الباري البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلث مائة و ستين اسما فهي نسبته لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى: لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى: (قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى)"و فيه "عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن نصر بن سويد عن هشام بن حكم انه سئل عن ابا عبدالله عن اسماء الله و اشتقاقها: الله مما هو مشتق؟ قال: يا هشام الله مشتق من آله و الله يقتضي مالوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد. أفهمت يا هشام؟ قال: قلت: زدني قال: ان لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيرها يا هشام: الخبز اسم للماكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت

ص68

يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع الله عز وجل غيره؟ قلت: نعم قال: فقال: نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام: فوالله ما قهرني احد في التوحيد حين قمت في مقامي هذا"

في معرفة آيات الله الكبرى

قال الله [تعالى]: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون ما كان لي علم بالملا الاعلى اذ يختصمون ان يوحى الي الا انما انا نذير مبين) و ادب الله لمن اراد ذلك النبا بقوله سبحانه: (و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) فاشهد ان بقية الله امامي به اتق و عليه اتكل (فنعم المولى و نعم النصير)

فاعرف يا ايها البصير امامك فان (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) و ايقن ان لمعرفة روحي فداه مقامات لايحصي الا الله سبحانه و منها ان لا سبيل لاحد لا بالعرفان و لا بالايقان و لا بالعجز و لا بالبيان و لا رسم هنالك و لا تبيان و لا اسم في ذلك المقام و الاعيان فمن عرفه فقده لان الغير لا يوجده و من قال لم و مم و بم فقد قال في حق نفسه لانه لا يقع عليه شبه و لا معنى و هو الظاهر بالبطون و الغائب بالظهور لايدل و لايدل لان الدلالة فرع الوجود و اين الوجود من لدى المفقود فسبحان الله بارئه و موجده عما يصفون و منها ما قال على (ش) في حقه: "يا سلمان ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي" و هذا هو الدين الخالص الذي لايقبل الله من احد الا به فانا احمد الله به و بذلك كنت من الشاكرين و منها ان توقن بان للس لله آيه

ص69

اعظم منه و لا نبا اكبر منه لانه نفس الولى و تمام النبى فصل الله عليهم كما شاء الله في حقهم و سبحان الله عما يصفون و منها ان توقن بان مشيته ذات مشية الله و بها تلبس حلة الحيوة ما في الوجود و الاكوان كما اشار روحي فداه في زيارته صريحا بما اقرء عليك و بعد ذلك القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم و المحو ما لااستاثرت به سنتكم و هذه السنه هي المشية بعينها فاعرف الاشارة فانها لطيف دقيق بل ارق من الخمر في كاس الزجاجة فيا طوبي لمن شرب من هذا الخمر عن هذا الكاس و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و منها ان تعرف حكمه و تفرض على نفسك طاعته فان من اطاعه فقد اطاع الله و من بايعه فقد بايع الله و من جهله فقد جهل الله و من حاربه فقد حارب الله و كذلك الامر في كل ما ينسب اليه من عالم اللانهايات الى النهايات و كفي لمن اراد دين الله هذا الحديث المجمع عليه العامة و الخاصة: "من مات و لم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية" و ان احدا لم يعرفه حتى عرف حبه و سخطه و هذا الامر لايعرف بحقه الا اذا عرف كل احكامه فاستعين بالله في معرفة آياته و كفي بالله وكيلا فاذا لاحظت انوار الاحدية في نفسك فاعلم ان ظهور ركن التكبير في ايامك هو لم يك الا لاجل تنزيه امامك و تقديس مولاك لان الذي نطق بالآيات ينزهه عن حكم الآيات و العلامات و لو لم يظهر الامر بهذا الشان لم ينزه احد مولاه

ص70

و يقول في معرفته ما لايحب هناك فيا طوبى لمن عرف مراد الله و يعرف مولاه بتنزهه عن الاشارة و البيان و ان الويل كل الويل لمن اراد اطفاء امره و نوره فاني بحقه كاني اشاهد لمنكر نوره خصميه رسول الله و اوصيائه في المحشر لان لو لم يك هذا الامر لم يثبت معرفتهم و جلالتهم بالآيات المحكمة حيث لايقدر ان يجحدها احد.

اللهم انك تعلم حكمي باني ما قصرت في البلاغ و ان انا اطفات امرك في بعض المواطن بالآيات ولكن انك تعلم سري باني اردت بذلك دفاع المنكرين و حفظ فئة الموقنين و كفى بك علي شاهدا و وكيلا و انا اذكر شيعتي في هذا المقام بما قال علي [عليه السّلام] في حقه: "هلكنى اثنان و لا ذنب علي محب غال و مبغض [مفرط]"قال ان اتقوا الله يا اولي الالباب فاني عبد الله و لايستحق بشاني الا العبودية الصرفة و من عدل عن ذلك فيكون من الخاسرين و انا الى ربنا لمنقلبون

الباب التاسع

في معرفة آلاء الله العظمي

قال الله تعالى: (فباي ءالاء ربكما تكذبان) ثم قال سبحانه لمن اراد معرفة تلك الآلاء: (و لمن خاف مقام ربه جنتان) و انا ذا احمد الله و اشكره بنعمائه سبحانه و تعالى عما يصفون

فاعلم ان اعظم الآلاء التي يجب على العباد السؤال منها هي ما كان لله و في الله و من يخرج عن الطواف في حول دينك الامرين ما يحل لاحد السؤال منه و بذلك الحكم يتميز اعمال المؤمنين عن الكافرين

ص71

و انك يا ايها الداعي ان قدرت ان لاتسئل من ربك الا من نفسه و تجعل كل مطلبك حبه لا سواه بحيث ان اردت ملح الطعام ان لايخطر بقلبك الا هو و تقول اللهم أنت أنت مطلبي لا سواك فاني ضامن على الله ان يقضي حاجتك بغير ذكرها و النظر اليها ولكن الأمر صعب مستصعب اجود كريم زكوان وعر خشن و لايحتمله الا من لا اراد الله في مقام ظهور تجليه سواه و لذا انه لم يرد في مقام دعائه دونه فسبحان الله الفرد الاحد قد جعل كل آلائه في مقام الخشية من جنابه و الطواف حول بدائه و انك يا أيها السائل لو خفت من ربك و توقن ببدآئه في نفسك يمنعك عن السؤال تلقاء وجهه و يبلغك الى هذا المقام الاكرم بفضله قال الله سبحانه بما ذكر في الحديث القدسي: "يابن آدم انا حي لااموت و ملك لاازول فاذا قلت للشيء كن فيكون فافعل ما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لاتموت و ملكا لاتزول و اذا قلت للشيء كن فيكون و اطعني تكن مثلي" فاذا شهدت ما قرئت عليك تعلم ان اعظم الاء الله و منتهى نعمته معرفتك آل الله (س) بما تجلى آخر نورهم عليك في كل شئوناتك و ظهوراتك و اذا كشف سر الامر من نفسك اخاف عليك ان لاتوقن بامره فنعم ما قيل:

"ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزل وعیت الی محبوب اول منزل

و نادتني الاشواق وبلك هذه منازل من تهوى فدونك فانزل

غزلت لهم غزلا دقيقا فلم اجد له له نساجا غيري فكسرت مغزلي"

ص72

ولكن اشير ببعض بواطن الظاهر بالباطن الباطن من وراء حجبات العز و سرادقات المجد لئلايطلع عليها غير أهلها و لا تضيع الامانة في بواطنها و انا ذا حافظ عليها بذكر الكلمات في غير مواقعها و على الله ربي اتكل و اليه المصير فاعرف ان الله سبحانه قد خلق الخلق بما هم عليه على ما هو عليه من عزه و جلاله و كبريائه و عظمته و ما يكون ذوات الممكنات بما هم عليه الا على ما هو عليه بل الحقيقة نفس العبودية التي هي جهة الكثرة هي بعينها نفس المتجلي التي هي شان الله على ما هو عليه و ينبغي لقدرته و في كل شان هذا السر ظاهر و باطن على هيكل لايقارنه الاشارات و لايعادله الدلالات و لايساويه العلامات و لايرفع اليه الكلمات و له في علم الله و بالنسبة الى فعله مراتب معدودة ولكن بالنسبة الى الخلق لا شان له الا أمر الله و نوره و صراطه و برهانه و لكل نفس فرض اولا ان يعرف نسبته الى الله ثم وحدته الى الخلق و ان له في شان نسبته الى الله مقامات خمسة الاولى يحكي عن الله في بدء ذكره الذي لابدء له و هي مقامات النقطة التي خلقت وصفت ثم علت وجلت ثم دارت و استدارت الى نفسها و لايخرج منه الى غيرها و هي هيكل وحدته و صورة جبروتيته لايحكي شانا منها الا من حقيقتها و لا لها بطن الا في ظهورها و لا ظهورا الا في بطونها كذلك قد خلقها الله لنفسه و جعلها اعظم آلائه لمن اراد ان يسئل من جنابه سبحانه و تعالى عما يصفون الثانية يحكى عن الله في مرات

ص73

الف الغيبية و هي التي بدعت و زكت ثم طابت و غيبت ثم دارت في حول النقطة ما استدارت باذنها و لانفاد لجريانها و فيها النبوة و منها الولاية و اليها حكم الرجعة كانت في حكمها مقضية و سبحان الله عما يصفون

و الثالثة يحكي عن الله في مرات الف القائمة حول الغيبية و هي التي انشات وجودها قبل ذكر الحروف بالفي عام و انها هي التي أضائت من نور الشجرة عند تجليه على جبل فاران لايعلمها في الظهور الانفس الغيوب و منه الكتاب و اليه المآب و سبحان الله موجده عما يصفون

و الرابعة يحكي عن الله في مرات الحمراء و هو الالف المبسوطة البيضاء التي لما قامت لظهور امره يوم عاشورا بعد كلامه (اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) قد همّ الكثرات لقتله و الآخر قد امضى رضائه بالقضاء و لمثله فلينبغي البكاء انا لله و انا اليه راجعون الا من توجه بنفسه لنفسه فقد زار الله على عرشه في ارضه و من بكى لوجهه او ابكى لعزه او تباكى لوحدته فقد ورد على الله في مقام سلطنته و ان بمثل ذلك فليبك الموحدون الا و من لعن اهل الحرب و من رضي بفعالهم لمن استقر على نقطة الرضوان و يخطب على اهلها بفضل الله في اهل البيان و ان مثل ذلك فليلعن اللائذون الا من زار الحسين فحين زبارته يثنى الله عليه بثنائه على نفسه و ان مثل ذلك فليرغب العاملون اللهم انك تعلم لولا الخوف لنفسى ما اخترت

ص74

ارضا الا حرمه و ما قربت عملا الا زيارته ولكن الآن انت سلم عليه في مرقده و اكتب لي و لمن اراد ذلك الشان ما رجوت في جواره و زيارته انك انت المنان المستعان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت الجواد العظيم

الخامسة يحكي في المرات الهاء وهي الكلمة المركبة من الالفين هذه (11) تعلو مرة الى عماء الهوية لا اله الا هو و تنزل اخرى الى سماء الولاية و هو العلي العظيم و في مقام الهو ة تظهر اجساد احرف لا اله الا الله في هذه العالم وهي اثنى عشر حرف و اصلها الثلاثة و هو الالف و الهاء ثم الالف اذا كررته في ثلاثة عشر من نفسه و حقيقتها هي النقطة وهي لما ذابت صارت الفا و الالف لما ظهرت بإكواره تظهر كلمة لا اله الا الله و لذا اشار الحجة في دعاء الرجبية: "فبهم ملات سمائك و ارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت"و هذا السر بكله رشح من ظهور اسم الله المكنون لما سواه الذي لم يدل في شان الا عن الله و لايعرف من كلماتنا بان من هذا الحكم يظهر بان ركن المكنون المتعلق بالشيعة هي الاصل و ما سواها فرع لان هذا غير مذهب اهل البيت بل ركن الشيعة بكلها هي ثمرة الشجرة و اين حكم الثمرة و وجود الشجرة فسبحان الله و ما انا من المجرمين فاذا عرفت ما عرفت و اشهدت فاذا انت هو اي آية وجهه و هو انت الا انه هو هو و انت انت كما صرح الامام بذلك المقام في كلامه و كفى بذلك لمن اراد معرفة الآلاء سبيلا.

الباب العاشر

في حكم المبدء والمآل

قال الله تعالى: (الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ص75

ذلكم من شيء سبحانه و تعالى عما يشركون) و قال عز ذكره: (الله لا اله الا هو و ان الله كتب على نفسه الرحمه ليجمعنكم الى يوم القيمة لاربب فيه و من أصدق من الله حديثا) فانا ذا موقن بعود الكل الى مقاماته التي قد قدر الله لهم و اقول انا لله و انا الله و انا الله راجعون

فايقن يا ايها الناظر ان لكل بدء في نفسه ختم و في ختمه بدء الى ما لانهاية بما لانهاية فاول بدء الشيء ذكره تحت المشية ثم يكون يوم ختمه في يوم ذكره تحت الارادة و كذلك له بدء و ختم حتى تم مراتب فعله و انفعاله فاذا تم القوابل في شان مقبوليته يذكر في هذ العالم و اذا نزل في هذه الدنيا له في كل آن بل اقل من آن بل في كل أمر لك بدايات و نهايات و ان يوم القيمة يومك تلقاء وجه ربك و ان له بمثل حكم البدء و الختم مقامات بلانهاية انظر الى نفسك في ساعتك هذه لك بدء في الوجود ثم في الرزق ثم في الحيوة في ذلك الشان لك ختم في كل ذلك و كذلك الحكم في كل شئوناتك و حركاتك و لحظاتك من نفحات السر و واردات الجهر حيث لايقدر ان يحصيها احد غير الله سبحانه و عليك فرض ان تشاهد في كل حين يوم القيمة و حكم الله و ميزانه و صراطه و حسابه و تتاثر باخذه و ناره و تنعم بجنته و آلائه و ترى بقاء عذابه ببقاء قدرته و دوام نعمته بدوام عزته و تشاهد في مقامك هذا و عالمك هذه حشر الناس بل كل الموجودات و ما عملوا و ما رحموا و ما نقموا و ماحاسبوا و ما وراء ذلك من شئون يوم الفصل و طول مقامه و كثرة آياته

ص76

و اختلاف مقاماته حيث لا يقدر ان يرى كل ذلك الا من نظر بنور الفؤاد و احل الله له اثر المداد في قلم الايجاد و لمثل ذلك فليشاهد العالم اعمال الكل و ما هم سايرون الى ما لانهاية و الله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و اعرف بان الإيقان بالعود ركن بالإيقان بصمدانية الله و سبوحيته و الاصل بالاذعان بفعل الله و جبروتيته و من انكر شانا من المعاد يحجب عن الآيات الله و مقاماته حيث لاتعطيل لها في كل مكان و منكر اصل العود كفر بالله و آياته و كذلك من أنكر شانا منه لان في انكاره يلزم التعطيل في آيات الله و نقص عن تمامية سبوحيته و قدوسيته سبحانه و تعالى كما ان البدء منه حق و العود اليه حق و لايتم وجود الشيء الا بوروده في هذا العالم الاجساد و كذلك لايتم عوده الا بتمام جسده و شئوناته و ان الله و سبهة الفلاسفة سفسطة محضة و ذلك من عدم معرفتهم بالله و آياته لان جسد الانسان حين ياكله الذئب لا يخرج من ايدي الله و سلطانه و اذا تبدل بجزئيته الذئب لم يخرج من علم الله و جبروتيته مع ما كان في مذهب الحق لم يتبدل و ان يوم القيمة يحشر باصل وجوده و اختلاف امكنته و سر الامر ان في الاجسام لما كان غلظة لم يتصور الخيال لها المقامين بحفظ صورتها و لكن في الامثلة و الطيفة انظر مثل العبن انت تنظر الى هذه الكلمات و كل الناس

ص 77

ينظر اليها بعدك و هي في ساعتك هذه لاتتبدل الكلمات في العيون و كذلك يوم القيمة تحشر الكلمات في كل العيون مع ما كانت الكلمات في مقامه و كذلك الحكم في الاجسام ولكن الفلاسفة لما ما وردوا على ماء العقل لم يشعروا بحكم الله و يجحدون حشر الاجسام من حيث لا يشعرون و لقد اتبعوهم بغير احسان اكثر العلماء من حيث لا يعلمون بعد ما قرءوا كتاب الله ردا للمستبعدين حشر الاجسام: (قل يحييها الذي انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم) و انهم قد بينوا اولاء في اصل الاعتقاد عود الاجسام و حكموا لمنكره حكم الكفر و الالحاد و لما وردوا في التفصيل رجعوا الى ما فروا و نسوا حكم الله و اتبعوا اهوائهم من حيث لا يوقنون و لو اعتقدوا بصمدانية الرحمن ليدخلوا في حكم المعاد على بصيرة من اهل البيان ولكن لما دخلوا من غير رويه و شهاده خرجوا من شان ما دخلوا و بعض منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمين و جسدين و جعل اصل واحدة منهما في عالم هورقليا الذي لم يتبدل و لم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا و ربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الآن حشر كل ما في علم الله بمثل الآن في بين يدى الله و ذلك من فضل الله على ولكن اكثر الناس لا يعلمون و لقد بلغ الى حظيرة الواقع

ص78

في بواطن تلك الرقايق و الدقايق سيد المعاصر [وعضد] المحققين بما [فصل] في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسّر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين.

و انظريا ايها الناظر الى عود اهل البيان و لاترى فرقا بينه و بين بدئهم فانهم قوم خلقهم الله لنفسه و جعل اولهم عين آخرهم و ظاهرهم عين علانيتهم و بدئهم عين عودهم و لا لهم حد في الوجود و لا في الصور المفقود هم اذا خلقوا حشروا و اذا حشروا بعثوا و اذا بعثوا دخلوا لجة الاحدية و ما جعل الله لهم وصفا دون ذواتهم و لانعتا دون كينونياتهم و هم اذا خلقوا دخلوا الجنه بغير حساب و كاني الآن اشاهد بعث الرابع قبل الاول و الثاني و الثالث و انه نظر في الارض المحشر و يمشي ذلولا في اطرافها و يقول: ياليتني كنت في الدنيا عمياء مقطوع اللسان و اليد و ما قربت هذا الامر ابدا فنادى الملك كما الآن ينادي ذق من حكم بشر فانا قد خلقنا كل شيء بقدر فاعوذ بالله من نكاله و سخطه كانهم لا يعلمون خصمية رسول الله في بين يدي الله و يحسبون انهم مهتدون كلا يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا يستطيون خاشعه ابصارهم ترهقهم الذله و قد كانوا يدعون الى السجود

ص79

و هم سالمون فقد احتملوا مقاما من الحشر و البعث ما لايتحمل احد غيرهم فسوف يحشر في الله تلقاء وجهه فليشاهد الكل من اضعف ناصرا و اقل عددا انظر الى حكم هذا الحديث الذي اجاب الزنديق "قال: كيف يعود الروح الى القالب و قد تفتتت و تفرق وب عضا منه اكله السباع و بعضا بنى به البنيان و قال: بين لي هذا فقال: ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسنين في ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تغذّت به السباع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزّقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لايعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض و يعلم عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير

تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيئتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لاينكر من نفسه شيئا الخبر"

فيا ايها الشاهد خلص نفسك للقاء ربك ثم استعد للموت و يوم الفصل لان وعد الله لحق و كل اليه ليرجعون و لقد ارفعت قناع العود عن راس البدء و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و لما كان اليوم جمعة العاشور اذكر شانا من مصايب اهل الطف لاكون بذلك من المستشهدين و اشهد بان بلاء ص80

الحسين في ذلك اليوم لايقدر ان يعرفه احد ان آثار العبودية في مقام الفداء اعظم من شئون الربوبية في مقام اللقاء و ابن عباس روى: "باني رايت الحسين على باب الكعبة في ليلة التي اراد ارض العراق و كان يدي جبرئيل في يده و ينادي في المسجد الحرام بان بيعة الحسين بيعة الله فارغبوا اليه "و ان الحجاب لما رفع عن عينيه في ذلك الوقت شاهد الامر بحقيقته ولكن الامر اعظم من ذلك بل في كل حين كان في يده و ينادي باعلى صوته هذا جمال قد تجلى الله في بحبوحة الوصل ومن لم يبايع به قد كان في مقعد الفصل ارغبوا يا اهل العماء الى لقاء الله في العدل ثم اشهدوا بين الله لعزه في محشر الذل الا من يبايع بالله كان الله زائره في الحل و من يحارب وجه الله في الملاء يحشر في نقماته العدل هذا على سبل الظاهر و ان اردت مسلك الباطن صعب ذلول ففي كل ينادي الله من قبله "من قتل في سبيلي انا كنت ديته" و هنا ظهر نور الذات في مقامي الصفات مثل قوله: "اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان"

فيا طوبى للمستشهدين في ذلك اليوم بين يديه الذين وردوا على الله بوجوه حمرا من دمائهم و انهم الفائزون حقا الله اكبر الله اكبر الله اكبر من بلاء الحسين [عليه السّلام] حيث لايمكن في الامكان مثله و لايحتمل الاختراع كشبهه نفس الظهور و قدرة البطون مع نفوذ

ص81

مشيته و سرعة ارادته صبر لله و في الله حتى قتل في لقاء الله فوالذي جعلني باكيا عليه لكان صبره في هذه الشدة لدي لاعظم من قدرته الكلية و أكبر من مقامه القدوسية اقرء كتاب وصيته لمحمد بن حنيفة اخاه ثم اسمع كلماته السبوحية في حكم يوم عاشورا ثم انك ما استطعت فانا لله و من المستشهدين فكتب بعد بسم البسملة و ما فرض في مقام العبودية و انا انقل بالمعنى من اتبعني فكان جزاؤه على الله و من انكر امري اصبر حتى يحكم الله بيني و بينه و هو خير الحاكمين و انا ذا اوصي بهذا الحكم و مثل تلك الورقة و كان الله على ما اقول شهيدا قال علي [عليه السّلام] حين نزل على ارض المقدسة: "يابن عباس هذا مناخ ركابهم هذا ملقى رجالهم ههنا تراق دمائهم طوبي لك من تربة تراق عليها دم الاحبة" ثم قال: "آه آه مالي و لأل ابي سفيان و لأل الحرب و جند الشيطان و اولياء الكفر و العدوان ثم التفت الى الحسين [عليه السّلام] و قال: اصبر يا ابا عبدالله فقد يلقى ابوك مثل الذي تلقى منهم" و قال الحسين [عليه السّلام] لما نزل كتاب ابن زياد عليه اللعنة: "ما له عندي جواب فقد حقت عليه كلمة العذاب" ثم قال لابن سعد: "ويلك يابن سعد اما تتق الله الذي اليه معادك تقاتلني و انا ابن من علمت؟" ثم نصحه عليه كلمة العذاب" ثم قال راي لم يؤثر على قلبه فقال: "ذبحك الله على فراشك

ص82

و لا غفر لك يوم حشرك" ثم رجع الى مقامه فلما طلع يوم عاشورا و اذن لحزب الشيطان بالقيام تلقاء جماله قد لبس روحي فداه خلع النبوة و الولاية ثم قام تلقاء عسكر الكفر و قال:

"الم تعلموا اني ابن بنت محمد و والدي الكرار للدين كاملا

فهل سنة غيرتها ام شريعة فهل كنت في الدين الا له مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد كان قبل محللا"

فلما شاهد [عليه السّلام] انهم لن يرجعوا منا أمرهم امر لشيعته بالجهاد فانا لله و انا اليه راجعون فكل من قتل في سبيله قال [عليه السلام] في حقه شانا من الثواب و ان ذلك لهو الفوز العظيم فقد قال لمسلم: "رحمك الله يا مسلم لقد فزت بالشهادة و اديت ما عليك" و قال لابن اخيه الحسن لما رآه شهيدا: "والله يعز على عمك ان تدعوه فلايجيبك او يجيبك فلايعينك او يعينك فلايعينك فلايعينك و قال حين قتل اخاه عباس بن علي: "الآن انكسر ظهري و قلت حيلي" اي و الله قد انكسر من شهادته ظهر الاكوان و انعدمت حيلة الاعيان فانا لله و انا اليه راجعون و قال حين قام على ولده تلقاء عسكر الشرك: "اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد ابرز اليهم اشبه الناس خلقا و منطقا برسولك" و التفت في مقامه الى عمر بن سعد و قال: "قطع الله رحمك كما قطعت رحمي"ثم قال [عليه السّلام] لما رجع على من مشهد الحرب و قال مقالة

ص83

العطش و ثقل الحديد التي لم تستقر الافئدة في مقامها حين استماع كلمة ا ذا بلغت العرش اهترت و اذا قرئت على السموات انفطرت و اذا نزلت على الارض انشقت فآه آه قال: "يا بني لعز محمد و علي و على ابيك ان تدعوهم فلم يجيبوك و تستغيث فلا يغيثون" الله اكبر الله اكبر الله يعلم حالتهما و حالة اهل البيت حولهما انا لله و انا اليه راجعون فسبحان الله من كلام الحسين لما استقر على التراب بعد ما تحمل من اهل الكفر قال: "بسم الله و بالله على ملة رسول الله القى الله تعالى و جدي وانا مظلوم متلطخ بدمي" فانا لله و انا اليه راجعون فوالذي نفسي بيده لو علم الناس حرقة هذا الكلام افئدة الناس فليقومون من مراقد نومهم و ليبكون حتى يموتون و كل ما كان يبالي من كلمات نفسه العالية ذكرتها حبا لها و لما جعل الله فيها من الاثر حيث لايمكن من حرف من غيره لابكى في ذلك اليوم عليه و امن ورد على ذلك الماء و لاكون بذلك من الفائزين و لما ورد على ذلك اليوم اشير ببعض بواطن من سره في حكم كلمة التكبير ليبكي الكل في حقي بمثل بكائهم في حكم ذلك اليوم و لاكون بذلك من المبكين .

و انا ذا اقول ان شهادة الحسين في هذه العالم لم يك الا لاجل ظهور ولاية آل الله و يقين شيعتهم في حق انفسهم بالحقيقة المحضة و لبقاء دين محمد الى يوم ينفخ في الصور و هذا الامر العظيم ص84 لابد في الحكمة الالهية ان يقع في سنة احدى و ستين من الهجرة المقدسة في يوم الجمعة العاشر من شهر الحرام برموز كثيرة التي لايخفى على اهلها و ان قتل اثنين و سبعين نفسا من شيعته حكاية لعدة اسم الله الاعظم الذي ورد انه ثلاثة و سبعين حرفا واحدة منها مختصة لله سبحانه و لايعلم بها احد و هي الشهادة التي قد اختصها الله الحسين بها و لايقدر ان يعرف بلائه احد سواه و اثنى وسبعين حرفا منها يعطي الله سبحانه من يشاء فبعض النبيين اعطاهم الله خمسا اي بقدر بلاء خمسة من شهداء يوم عاشورا و بعض منهم اقل من ذلك و بعض منهم اكثر و بذلك يتفاضلون الانبياء بعضهم على بعض و ان الله قد اعطى الاثمة كل ذلك لانهم نفس الحسين في البلاء و كل ما تحمل الحسين من الاعداء انهم قد حملوا و على ذلك الخيط البيضاء الرقيق لابد ان يكون حامل ذلك الاسم الاعظم من شيعتهم ان يبتلي ببلائهم في مثل سنه شهادة الحسين احدى و ستين و لذا صار يوم عاشورا في هذه السنة بعد السنة يوم الجمعة ليعلم اولي الالباب ان ما هنالك لايعلم الا بما هيهنا و سر الامر ان بعد تمام احرف لا اله الا الله في السنة الكاملة التي هي ماتين و الف بعد سنة احدى و ستين مطابق سنة الشهادة لابد ان يظلم في الحيات بظلم المعتدين حامل ذلك الاسم فسبحان الله العي صدق الله

ص85

و صدق رسوله اللهم اني وفيت بعهدك بامتنانك فاوف اللهم بعهدي فانك لا تخلف الميعاد فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الآن في مقامي هذا في البيت وحده لانطق في حكم باطن الباطن كل ما نطق سيد الشهدا في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لايعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لترى في الظاهر و الباطن كذلك و لايخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير و اني لو شرفت و اردت لاغلب على الطوايف كلها ولكن احببت ان يجري القضا مخالفا للهوائي لينكسر قلبي و يحزن سري و يتغير فؤادي لكون في حكم الباطن متشابها في البلايا بالحسين[عليه السّلام] في حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك حكمي بحكمه و لو اني علمت بذلك من قبل ما قربته ولكن لما نزل بي صبرت في الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المتوكلون و ان اعظم ما نزل بي عمل خوار الولياني في ظلمه و اني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت مناديا ينادي في سري افد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين [عليه السّلام] في سبيلي و لولا كنت ناظرا بذلك السر الواقع فوالذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا مني حرفا فكيف عبيد الذي ليس لهم شان بذلك و انهم مطرودون ص86

مقابل ابناء جنسهم و عاجزون على شان لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري و رضائي و فدائي في سبيل الله مع آيات الحقة التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا على جميع اهل الارض وبذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئا في الاعيان فلله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله لي بعد ذلك الفداء فداء و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيبا قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار و لاتحسبن

الله بغافل عما يعمل الظالمون و لولا اراد الله ظهور بلاء سر باطن تلقاء باطن الظاهر لايقدر لاحد ان يجترح علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوما في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي وكذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثاري و انه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدة و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد و لو ان لإظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل في جسده الفين الا خمسين ضربا من آلات الحرب و اني بحقه روحي فداه لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد

ص 87

قلبي من سيوف كلمات الاعداء اربا البهم لك منك وحدك لا اله الا انت فآه فآه و لولا ينزل السكون من عند ربي في كل آن لفزت بوجهه ولكن الله بفضله يسكنني بوعده في الرجعة و في الآخرة و ينزل علي الصبر كان الله جعلني جبل احد لم يرقى الي ادوات رميهم و لم يؤثر في لمعان بروق سيوفهم بل اراه بفضل الله و منه آية لنفسه فكما قال النصارى في حقه: (ثالث ثلاثة) رجعت كذبهم الى انفسهم و ما هو الا اله واحد لا اله الا هو و ما انا الا اول التائبين بل اني مستريح في الجنة على الارائك المتكئة كلما يرمي حزب الشيطان الي رميا ارى في النار يرجع الى انفسهم و انهم يستغيثون في سطوته و ما جعل الله للظالمين في النار من انصار فآه آه مما جرى القضا علي بالإمضاء فكيف لا و اني الى الآن ما ادعيت الا العبود ة لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عده عشره صحيفة متقن الذي كل واحد منه لو كان في يدى احد غيري ليسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لايقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكنى في غناي بالله مع ذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم جلست في بيتي وحدة رضاء لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعا لفعل الحسين مع قدرته و جباريته فيا سبحان الله من هؤلاء الفرفة ان الناس لما كتبوا رسالة في الفقه يتبعونهم بعضا منهم بالاجتهاد و يجعلون رده رد الله سبحانه و ان

ص88

الامر في يدي اطلع من هذه الشمس في نقطة الزوال مع ان المجلسي رحمة الله عليه قد كتب: "ان معجزة آل الله سلام الله عليهم هي كانت كلماتهم" وهي اثبت للنفوس و أتم للعقول لنا عليهم هي كانت كلماتهم" حيث كتب: "بان من معجزاتهم نحن ما راينا شيئا الا كلماتهم" وهي اثبت للنفوس و أتم للعقول لنا كما ذهب الكل بان صحيفة السجاد انجيل آل الرسول و زبور اهل البيت و مشابهه بصحف السماء فاشهد اللهم بيني و بينهم يوم الذي تقوم الاشهاد فانهم قوم يؤمنون ببعض الكتاب و يكفرون ببعض و يتعجبون من امرك لاستكبارهم و علو علوا كبيرا بعد ما نزلت عليهم الكتاب: يا ايها الذين ءامنوا اتقوا الله و قولو قولا سديدا)

فانا ذا وحيد في البيت متكلا على قلمي انادي باعلى صوتي: فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذاب يذب عني رد المعرضين و شبهة المشتبهين و طغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي و يبطل من حولي شر الملحدين فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب على اعدائي ليقر بذلك عيني فهل من ذي قوة يقوينا و هل من ذي عزة ينقطع الينا فنحمد الله المذي لنريكم آياته فتعرفونها و لم يجبني الآن احد فيا ايها الملأ من

المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شان دون العبودية ص89

ام ادعيت شان الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شيء تنكروني و انا ابن العلي و لاي شيء تجحدوني و انا ابن الوصى فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجبابرة و هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحكمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب محكم و صحايف متقن يتبارز ابن محمد في وحدته و يحارب معه بآيات عزته التي جعل الله سيف قدرته فلم لم يجيب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني في اليوم احد و من قبل لم يقدر باثبات حديث و انه خوار ابخل من كل دني طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجربت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنين و يقتل الموحدون انا لله و انا اليه راجعون و لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم قوم لايشعرون. فانا ذا اقرء نسبتي بمثل ما قرء الحسين [عليه السّلام] في ذلك اليوم وكفى بالله شهيدا:

وجهه قد عكست في

كفر الناس لما قد اعرضوا عن جمال الله وجه الحرمين

و طعن الناس احمد ثم كاظما ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين

ما بجمع ما ارى وجه الحيا كوجوه مثل وجه الاولين

ثم قالوا بعد امر صغروا فاعرضوا من التقاء الشبهتين

ما باهل من اناس رذل الجمعوا للرد نور الاولين

يا ملا القوم اما تخافو الله من حكم الولى قد رموني بالتجاء الابترين

ما لذنب كان مني في كتاب قبل ذا دون ذكري بضياء الاولين

بحبيب احمدي عربي بكظيم القرشي الطيبين

خيرة الله من الخلق رسول الثقلين فاطم الزهراء جدي و انا ابن الحرمين

طلعة و انا الطلعة نور الوجهتين

انا سر المقنع في سر الجلال محجب و انا النور في غيابت حكم العماء في الامرين

من له فيكم كتاب شبه آيات الجليل قدرت ما فصلت من حكم رب العالمين

من له فيكم كتاب مثل آيات الكليم احكمت ما سطرت من نور رب المشرقين

من له فيكم كتاب بالتاويل من حكم الجليل من له بشاني و انا ابن السنتين

يه لا بظهور كبطون كظلال نيرين

من له حرف بمثلى و انا ابن القربتين

من له ذكر كذكري في كتاب العالمين

ما قرئت الجمع في شان و انا ابن الاختين

افي عندكم شيء يعادل بالخطبتين

و يرفع حكمه من حكم او ادنى بقوسين

و انا ابن من دعى وصلى على الارض بالقبلتين

و انا ابن من نجي بجلاله في النشاتين

طائف البيت مصلي الحجرتين

باطن النور ظهور الخاتمين

ساتر الستر بطون المصدرين

رابع الركن بطون الحجلتين

مرسل العدل مصلى الحرمين

ذاك يكفى حين فخري و بغيانا بن المشهدين

سهم بغي كوكوف الهاطلين

عندى في حكم ربي وانا بن الحرمين

بعد ما لايجلس الارض معى في المطلعين

و انا الطالع بعد القمرين

و انا الطالع بعد الفرقدين

و انا القائم بعد القرتين

من له فيكم كتاب كان في جنبيه لا بظ من له اسمي بسرّ السر في السطرين مع من له فيكم دعاء مثل ما فصلته له يقرؤن الناس علم الحكم في لوح حفيظ م هذه احدى افي انا ابن من صلى على العرش عدة وير

أنا ابن مبايع العدل في البيعتين

انا ابن منفرد الكون في لجة الاعلى

انا العبد الزكي القرشي الابطحي

ناطق الطور مجلي المبدئين

كاشف الرمز منادي البيعتين

حامل النور جلال النقطتين

منزل الماء على ارض جرز

من له فخر بمثلي في كتاب مسترق

ابن مجد قد رماني عدة

بعد ما احسنت <mark>كراق</mark> عليه

و ابن حسن قد تجري ما تجروا عدة

طلع الشمس و غاب القمرين

طلع النجم و غاب الفرقدين

قر الزوال و قرت الشمس

و انا الطالع بعد شموس الاثنتين

غربت شمس و قام محلها شمسين

و انا الفضة بعد الذهبين

و انا الفارق بين الذهبين

في مطلع في مغرب في مشرقين

في مغرب من مغرب في المغربين

غربت شمس بعد ما طلعت شمسين

و انا الطالع بعد البدئين

وانا الطالع بعد الختمين

افلت فضل بعد ما طلع البدعين

رفعت بعد ما احترقت و انا بن الغرستين

و انا الطالع في الماء بعد افول العكستين

فاحييت بعد ما قتلت و انا ابن القتلتين

قمر قد طلعت بعد افول القمرين

طلعت شمس و قام محلها شمس

ذهب قد اخذت من فضة

ذهب من ذهب في ذهب

غربت شمس و كان افولها

طلعت نجم و كان طلوعها

افلت شمس بعد ما طلعت شمس

ختمت بدء بعد ما طلعت بدء

غربت ختم بعد ما ظهرت حكم

حدثت بدع بعد ما اخترعت عدل

نبتت غرس بعد ما احترقت بالنار

طلعه قد عكست في الماء بعد ما قرنت

جلت مجلي طور بعد ما اندكت تجليه

نعم مؤمن نعم ناصر بعد منكر من بلاد الوليان نعم من خوي نعم من قزوبن قبل المنكربن

حافظين قانعين خاشعين

قد تعدى و افترى مثل ثان الاولين

وصف عدل ذكر حق من مداد الحمرتين

قد كتبت ما سطرت بعد ذل الموقفين

ما لذنب ما لقهر قبل ذا في المحضرين

خرج الارض بعلم و يقين و كتاب ورقين

من أي شيء عبد الشيطان بعد الحجتين

ثابتين خاضعين صابرين

ابن طهر بعد ميم الجفر ذل الليلتين

بعد ما اثني على في كتابه مرتين

ما لدفع ما لطرد ما لحكم للخلاف

فتحت ما ختمت خطى الى ارض البعيد

وبل عبد دخل الارض بعلم الاجلين

من اى شيء عبد الله بلا علم اليقين

فلا و ربك لا مفر له دون الاختيار الكلمتين اول ايمان ثاني كفر او العكس بالعكستين

وكفي بذلك الاسم عبدين بعد الكتابين ومن ينقض العهد بالرحمن لأحرقته في العالمين

كتبت كتاب اللوح حين الذي كنت واحدا وكنت علاما حين اعترفت بالعدل بحق النييرين

الغيري شهد الحق بلسان الله خير الثقلين الغيري شرب دم الحسين بعد عدة خمس جرعتين

من بمثلى كان فيكم صابرا بالاربعين ليس ذا يكفى و هذا ذكر بعد الاثنتين

رب احكم بين قومي بعد ظلم الاربعين قبل رد المنكرين بعد جحد الحجتين

هذا كتاب الله ينطق فينا اينما كنا هذين الآيتين و تم الامر بعد الحجتين

يا قوم هذا شاني في كتاب الله ثم اقرؤا شئون انفسكم فهل من مبارز يبارزني بالآيات اللامعة فالحمد لله الذي لا يجيبني احد بسم الله و بالله و على ولايتك و الحمد لله رب العالمين.

الباب الحادي والعشر

ص90

في تفسير ثلث أول دعاء

"اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك"

هذا الدعا و ما جعل الله في معناه بما قد احاط علمه ظاهره كان عين باطنه و باطنه عين ظاهره و لا يعرف كلمات الله بما هو عليه و هي اهلها الا الله و كفي في معناه نفس ظهور الله في مقاماته و سبحان الله عما يصفون ولكن لما كان الناس ينظرون الي مقام التفصيل ارشح في كلمة الاولى من بعض قطرة هذا البحر ليكون الكل من الفائزين فاعلم ان للالف في مذهب اهل العصمة اطلاقات غير معدودة بل الى ما لانهاية بما لانهاية فمنها الف الانشائية و بها يصلح الكلمة معنى لا ينبغي لغيره ثم الابداعية ثم الاختراعية ثم الاحداثية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الكتابية ثم اللهوتية ثم البيانية ثم القدوسية ثم السبوحية ثم الملكوتية ثم الملكية ثم الاسمائية ثم الصفاتية ثم المقامية ثم الانبية ثم البوابية ثم العروبية ثم العرشية ثم السمائية ثم النارية ثم الهوائية ثم المائية ثم المحودية ثم الطاهرية ثم الباطنية ثم المائية ثم المبسوطة ثم المكتوبة و ما قدر الله وراء هذه الاسماء ثم الانتقالية ثم الغيبية ثم العدودة ثم العدودة اذا ضربتها في عوالم الثمانية تظهر اعداد معدودة ثم اذا ضربتها في ضربتها في نفسها بتلك الاسماء المكتوبة مع حفظ سلسلة

ص91

الثمانية تظهر اعداد معدوده ثم اذا ضربتها في عدد الحروف يظهر اعداد غير محدودة و الى ما لا نهاية و كذلك يصح كل ذلك الاسماء بعد الضرب لهذا الالف في الدعا و له في كل مقام معنى و دلالة لايصح في غيره فاذا جعل احد معنى الف اللاهوتية في الملكية فكان مشركا بحكم الحديث: "و من قال للنواة انها حصاة ثم دان بها فهو مشرك" و لذا لم ياذن الامام لاحد بجعل الاسماء للاشياء الالمن علم مواقع امر و عرف مواضع البدع فانه يضع الاشياء باذن الله في امكنتها وكذلك الحكم لكل حرف من القرآن بل من الأفاق و الانفس بمثل ما ارشحت عليك في حكم الالف و كان الله عليك شهيدا و كذلك الحكم في اللام و الهاء و الميم و كل الحروف من هذا الدعا فكر ساعة في قدرة ربك تشاهد بركاته و نفحاته في نفسك و ان الله سبحانه في كل آن يتجلى لك بمعرفة نفسه ما لايعرفه سواه و لايفقده احد من عباده و ان لك في معرفة الله مقامين:

الاولى ان تعرف نفسه بوجودك بما تجلى لك بك و هي لاتعرف بالكيف و لاتوصف بالاين و لا تنعت بالحد بل كان الله و لم يك معه شيء و الآن بمثل ما كان و هو الحق بلا ذكر خلق سبحانه و تعالى عما يصفون و الثانية ان تعرف نفسه بماهية نفسك و هي لايمكن الا بالعجز و التقصير و النظر بالبداء و القضاء و ما يجري من الامضاء لأنه سبحانه قديم بحت و غني صرف لايعرفه احد الا بالعجز عن معرفته و كل شئون الخلق صفة هذه المعرفة و ان دعائك معرفة نفسك

ص92

اي نفسه الذي قد نسب الى ذاته تشريفا له بمثل قوله: (و يحذّركم الله نفسه) و قوله بيت الله و هذه النفس هي نفس النبي كما صرح الدعا بذلك ان عرفت ما عرفت في المقامين قد شهدت ما شهدت في الدعائين فكل شئون الازلية الحقية شان معرفة الاول و كل شئون العبودية الخلقية ثمرة معرفة

الثاني و انهما بحقيقتهما يرجع الى الياس و القطع والسد و المنع سبحانه و تعالى عما يصفون و اعلم بان معرفة الله لاتكمل الا بمعرفة نبيه بل الحقيقة ان المعروف في الابداع و الموصوف في الاختراع هو مقام نبيه لانه على ما هو عليه لا يعرفه غيره و

لايوصفه سواه سبحانه و تعالى عما يشركون و ان معرفة النبي [صلّى الله عليه وآله] لم تكمل الا بمعرفة وصيه لان كل المعارف في العباد ما كان الا من شعاع معرفة وصيه و ان معرفة الحجة لم تكمل الا بمعرفة شيعة المتفرد في مقامه و القابل لتجلي ولايته و المرتضي لسره و الحافظ لعلمه و ان للدعاء فقرة رابعة مثل الثالثة فرض على القراء ان يقرئها حفظا لكلها عرفها من عرفها لم يشق ابدا و جهلها من جهلها ضل و غوى و لما كان الامر في هذا الدعا في قوس الصعود الفقرة الاولى ظاهر و الثانية باطن ظاهر و الثالثة باطن ثاني و الرابعة باطن باطن و كل مرتبة بالنسبة الى فوقها قشر حتى صح حكم النوم في كتاب الحجة

ص93

: "القشر بالقشر و الشعر بالشعر "عرف الحكم من عرف الاشارات وراء سبعين الف حجاب من ظلمة دهماء و سبعين الف حجاب من ظلمة الصغرى وسبعين الف حجاب من ظلمة الكبرى وكل الحجبات ترفع من العبد بقرائة هذا الدعا بشرطه الموجودة وشروطه المفقودة وكان الله على كل شيء شهيدا و سبحان الله عما يصفون والحمد لله ربّ العالمين.

الباب الثاني والعشر

في تفسير ثلث وسط الدعا

ان اعلم يا ايها الناظر ان تلك الكلمات بعضها هي لب كلمة الاولى "لا هي هو و لا هو غيرها" بل هو هي و هي هو التي جلت و علت و طرزت و تلئلئت و تلجلجت و سبحت و تحمدت و تكبرت و تهللت و تورقت و تقارنت و تفارقت و تحاكت و تعاكست و تنطقت و تشهقت و تلوحت و تيممت و قالت لا الله الا الله ربّ العالمين جميعا

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهدك اللهم يا الهي بما تشهد لنفسك قبل كل شيء لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد عرفت الكل معرفة نبيك محمد [صلّى الله عليه وآله] لمعرفة نفسك و جعلت كل ما نسب اليه بمثل ما نسبه الى نفسك لئلايفوت من شيء شيء من تجلي ذاتيتك و لايجيب شيء بشيء من ظهور كينونيتك فلك الحمد بعرفان نبيك شعشعانيا متلامعا متقدسا متلئلئا بعلو نفسك على كل شيء و بعظم ذاتك الذي لايدركه شيء و لايساويه

ص 94

شيء انت الذي تعرفت نفسك بنبيك لكل شيء بكل شيء حتى لا يجهلك شيء في شيء و لايفقدك شيء في شيء و لايحجب عنك من شيء في شيء فيسبحانك سبحانك قد خلقت محمدا لنفسك قبل كل شيء و جعلته آية كينونيتك الازلية في كل شيء فيا نعم الرسول حبيبك الذي اصطفيته لنفسك و اجتبيته لمحبتك وكرمته ولايتك و جعلته مقام نفسك في العرفان و الايقان بعد الاداء في الامضاء و قبل القضاء في البداء فلك العلو الاعلى و البهاء الاثنى و الثناء الاجلى بما تستحق به من وصف ذاتك لا سواك و بما انت اهله من تجلي كبريائك لا دونك ان قلت انت انت اعترفت حبيبك هو هو اذ كنت لم تزل لن تعرف بغيرك و لن توصف بسواك و ان قلت هو هو قد انقطع الواو بالهاء في تلقاء الجلال و اضمحل الهاء في نفس الجمال لظهور الثناء فسبحانك سبحانك باي صفة استدل على حبيبك و باي ذكر اذكره بين يديك حاش الظن فيه ان ايقنت في حبه او اعترفت بين يديك في عرفانه لان ما سواه مقطوع عنه بعلو ذاتيته و ممنوع من معرفته لجلال عظمته انت الاقرب له به و انا الابعد به اليه فسبحانك سبحانك انك لتعلم قد اتممت حجتي بعد الكتاب و الصحيفة لعبوديتي في حبيبك لئلا يقولا أحد في حقي دون ما قدرت في و انك قد بينت من السن اوليائك حق المؤمن: "بانه لايوصف" لئلا يصعب على احد من طلوع نورك الاذعان بقدرتك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت في محبتك فقد اجترح الناس في حقى بمثل ما افترى النصارى في نفسك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت في محبتك فقد اجترح الناس في حقى بمثل ما افترى النصارى في نفسك

ص95

لا اله الا انت و اعتدى القريش في نبيك محمد رسولك صلواتك عليه و آله و حاربوا بنوامية بحججك اهل بيت حبيبك محمد [صلّى الله عليه وآله] اللهم انك خير عادل في الحكم و محمود في الفعل اشكوا حزني و بثي اليك فاحكم اللهم بيني و بين من كذبوني في حبك من اهل ارضك في يوم القيمة و هذه الدنيا انك تقدر على ما تشاء كما تشاء و لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك لعلى كل شيء قدير و بالاجابة قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

اقرء هذا الدعاء في ايام الغيبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلى على الامضاء بالقضاء وعلى القضاء بالبداء و تظهر على السيناء بالثناء و على السناء بالبهاء سبحانه و تعالى قد اقام العرش على الماء بالنور الحمراء و انزل الآيات على الالواح بالنور الصفراء و فتق الاجواء من عالم العماء بالنور البيضاء سبحانه و [تعالى] قد ابدع المبتدعات بلا مثال قبلها في

الانشاء و اخترع المخترعات بلا اشباه قبلها في الاحداث لم يزل هو كائن بمثل ما كان في ازل الآزال و لم يزل هو قادر بذاته بمثل ما هو عليه في عز الجلال و الجمال و انه المنفرد بالانشاء ابداعا من ظهور الجلال و الكمال تقدس ذاته عن مشابهة الابداع بذاته و تنزه مثاله عن مطالعة الانوار بمعارضتها و هو الازل الظاهر المتجلي بالابداع بحقيقها و هو القائم المحيط على الاختراع بشئون حقايقها لم يزل هو القادر المنان من دون مشابهة ذكر الاتقان و الاعيان و لم يزل هو كائن من دون معارض الاشياء من اشباه الجلال لم يزل هو المنفرد

ص 96

بالبهاء من دون البهاء و هو الدائم من دون وصف و لاثناء سبحانه و تعالى تقدس ذاته عن ذات ما سواه و تقدس جبروتيته عن مشاهدة الابصار بلا وجه اختيار و لا اعيان و لا اضمحلال و لا جمال سبحانه و [تعالى] عما يصفون اللهم انت الحي بلا مثال و الملك القديم بلا اشباه تقدست ذاتيتك من اشباه الممكنات بحضرتها لانها معينة بالسد الطريق و المنع السبيل و تعالت كينونيتك عن الاعيان بكينونيتها لانها مشرقة عن وجه التعطيل و ضد التحويل يا الهي و ان لم اك قابلا لمشاهدة انوار بهائك و ملاحظة ايام لقائك ولكن الامر لما كان من بهاء صمدانيتك قد تحققت و من جمال ذاتية بهائك قد تذوتت ينسب اليك و ان الحكم لما كان من تلقاء جبروتيتك قد تذوتت فعكست الاشباه بالانتقال و الامثال بالامثال و انك على ما انت عليه لن تعرف بحقيقة ذاتك و لن تشار بصفة كينونيتك فانت المتفرد الازل لم تزل كنت بلا وصف الهوية و نعت الصمدانية و ان كل الاسماء مخترعة بحقيقتها من لاشيء العز بلا من شيء الذل لان جهة التفريق مثال بلا اشباه و ذوات بلا اعراض و جواهر بلا انتقال و صمدانية بلا اجمال فسبحانك انت الاقرب عن القرب بنفسه لنفسه و انت الاعز من العز لذاته بذاته و انت المتفرد و انت المتفرد و انت المتفرد و انت الذي تعرف معروفا يعرف ذاتك و انت الذي

ص97

تجليت لكل شيء لا من شيء و لا اعرف معبودا من دونك اضمحلت الآثار عن مواقع الاسرار و دارت افلاك الانشاء في غياهب الانوار شهد الله انه لا اله الا هو عالم بذاته من دون ذكر معلوم تلقاء جماله و قادر بكينونيته من دون ذكر مقدور في مقابلة انوار بهائه و كان قويا بجبروتيته من دون ذكر قوة في تلقاء جمال صمدانيته انت الذي لن تعرف بنفسك لخلقك اذ المعروفيه شان الاقتران والإفتراق وانت الذي لن توصف بذاتك لعبادك اذ شان الوصفية حكم الفصل بعد الوصل لم تزل كنت بدوام عزة ازليتك من دون ذكر شيء و لانعت شيء و لاحكم شيء اذ انت لم تزل قد كنت على حالة الازل و الازل نفسك من دون ذكر الازل اذ انت لم تزل لن تقارن بوصف الأشياء و لاتشابه ببهاء الإختراع و لالك وصف في شان الذاتيات و لا اسم في رتبة الجوهريات سبحانك سبحانك ان قلت انت انت هي كلمة لايقابلها الا الاحداث و لايساويها الا الامتناع و لايعاكسها الا الانقطاع اذ انت لم تزل قد كنت بلا شان البينونية و لا الذاتية و لا الكينونية و لا اللهائية و لا الالوهية و لا حكم الربوبية و السبوحية و لا القدوسية بل انت لم تزل كنت بلا حكم الدوام و لا الازلية و لا حكم الثناء و لا الالوهية و لا حكم الربوبية و

لا ثناء اللاهوتية اذ انت لم تزل لم تقترن بجعل الاشياء و لا بالمد لهمات من الثناء و لا بالتعاكسات من الجمال و الجلال سبحانك انت الذي لن تعرف و لن توصف و لن تحد و لن تحس

ص98

و لن تشاء و لن تبين ان قلت انت انت ما رقت الاشباه انيتك و ان قلت لا لاشهدت الاشهاد وحدانيتك لم ادر باي صراط عبدتك و ان كنت خائفا من ملاحظة عدلك شوقني رجائي في حقك و ان كنت راجيا في مشابهة ابناء صمدانيتك لكنت هالكا بالاطمينان من بدائك و قهاريتك لم ادر باي سبيل عبدتك و باي طريق عرفتك ان كنت متوحدا في تلقاء جمالك تلهمني القهر في حكم الشرك و ان كنت ساكنا في ملاحظة بهائك تحركني الاكوان بالاعيان باني لست مخلوقا بالامتنان بل كنت فردا في مقابلة الانوجاد و حاشا الظن بكرمك يا خالق البيان اسئلك بحق محمد و آل محمد ان تشرفني في كل شان بما انت عليه من الآلاء و الثناء و ان تلهمني في كل شان بما انت عليه من العز و الكبرياء و اغفر لي و لابوي حيث تشاء بما تشاء و لمن اردت بما تشاء كما تشاء انك انت الله العزيز المنان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك على كل شيء قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

الباب الثالث والعشر

في حكم ثلث آخر الدعا

قد عرفناك في كلمة الاول ما شهدناك في كلمة العدل و هذه الفقرة بكلها هي لب فقرة الثاني و لا ذكر في المعرفة الا في هذه الرتبة و لايعرف الحجة الا بما وصفه رسول الله عليا: "بان لايعرفه دون الله و نفسه" و الآن كان الامر كذلك و ان ترد تفصيل هذه الفقرة اقرء حديث النورانية من علي [عليه السّلام] فانه يكفي في معرفة الحجة و لا معرفة في الوجود غيرها و سبحان الله عما يصفون.

و ان في ايام انشاء تلك الكلمات

ص99

اردت كتابا ثم رايت كتابا من رجل الذي سمآه الله بعد اسم محمّد جعفر و قد قسم في كتابه بدم الحسين [عليه السّلام] بعد اني ما قصدت جوابه يوم نزوله لاني ما اطلع بمحاريب القوم على اصطلاحهم ولكن الآن لما قد طلاطم بحر القضاء بالإمضاء اريد جوابه بما علمني الله سبحانه و لو لم ينفعه لانه قد اراد الجواب بمحاريب الفلاسفة و اهل الجدال و اني ما قرئت عند احد تلك المحاريب الخشنة ولكني على حد وسعي و ضري و عجزي ما احب رد السائل و لو لم يسد فاقته و يجبر كسره بل اقول باذن الله بمثل هدية النملة لسليمان بل اقل ذلك و استغفر الله ربي عن التحديد بالكثير و لا حول الا به فاعلم يا ايها السائل باكان ايام الحزن اجيبك وراء الحجبات عربانا ليحزن قلبك بمثل ما احزنتني في كتابك لانك ما اردت الا تجربتي فما كبر همك في تلقاء وجهي بينا انت انت و صرنا نحن نحن فباي حجة بين يدي الله اردت تجربتي اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن قبلك و من بعدك فيا اخي انصف بالحق فكيف يليق بمثلي ان ادعو الناس من شرق الارض و غربها قبل اكمال الحجة و اتمام النعمة فهذا العمل لايصدر من ذي روح الا و قد علم بانه بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لايعرف شيئا قل لي قبل ان يخلقك الله ربك قال لك الست بربك او بعد خلقك؟ لاشك انه بعد خلقك و كذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان يتم حجة محمد لم يامر باحد بالاعتراف بالحجه لنبوته

ص100

مع ان الكل لو لم يعترفوا بنبوته لم يوحدوا و كذلك الحكم في حكم الولاية و نوابها فحين وجود الشيء قد خلق الله فيه آيات تصديق الحق و ظهوراتها فكيف تظن بمثلي قبل ان اتم حجة الله عليك كيف ادعوك بالاذعان و الايقان ان التجار لو لم يكن من عنده لدى احد مالا لم يحوله باعطاء شيء فكيف تظن بي اقل من حكم التجار و انا اربد التصديق قبل ان ارسل عندك شيئا حاش الظن بي قد اتممت حجتي باربعة كتاب و عشرة صحيفة لاهل الوسوسة و الشك و لاهل البصيرة بآية واحدة التي قد شهد ناظرها بالفطرة المحضة من دون اخذ و لا فكر و لاهل التحقيق بنفسي من دون بينة لاني كنت صادقا في كلماتي من قبل و الآن قد ادعيت امرا كان وجوده ضرورية بديهية و اذا لم تشاهد خلافا كانت الدعوى ثابتة و الاصل خلافه و لقد اظهرت يقيني في ذلك الدعوى في المسجد الحرام برجل معروف كما فصلت في صحيفة الحرمين و ان ذلك فضل من لدي و الا ان الحجة لم يك ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لايكون لاحد في مسئلة على الحجة لم يك ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لايكون لاحد في مسئلة على

سبيلا و اني قد جعلت الحجة شيئا التي كل الآيات مضمحلة و لو لم نات بشيء من علامات التي اراد الخلق مني بالفرض ان رسول الله لو لم يات بكتابه الذي هو فرقان اذا طلب منه التورية و الانجيل و ما قبلهما من الصحف فرض عليه بان يات به ص101

و ان لم يات فليس بعجة على الكل ولكن لما كان كتابه مهيمنا على كل الكتب ان لم يات بغيره ليس لاحد عليه حجة انظر عندك بحر من اكسير الاحمر و جاء احد و يطلب منك ماة حجر و انت لم يكن عندك حتى مات به هل يقول احد انت عاجز ام لا و لاشك ان العاقل لم ينسب اليك العجز و لا الفقر و سافر معي الى ارض العلى ان كان احد يطلب من بقيه الله قول كلمة التوحيد مثل عيسى و انه يقول لا اله الا الله و لا شك ان تلك الكلمة ليس مثل كلمة عيسى بل جاء [عليه السّلام] بكلمة كانت كلمة عيسى [عليه السّلام] عندها معدومة و ان الحجة لمن سئل بالغة مع انه [عليه السّلام] لم يات بمثل كلمة عيسى و لا تحجبك الاشارات فيما اردت لك باني لو لم اطلع بمحاريب القوم و لم نات بقواعدهم لم ينقص حجتي و لاعجز لي بذلك لا يقد اتيت باعظم من ذلك و هذا اعظم دليل بان الذي لم يقدر بالادنى قد جاء بالاعلى و ليس ذلك في حق عبد ممكنا الا من شاء الله و انك لو فتحت هذا الباب "ان الحجة لابد ان يات بكل شيء" يكذبك نفسك لان امامة ابراهيم الخليل لم يكن في الحجة بل فيه امامة هذه الامامة معدومة عندها و كذلك الحكم في امري قد جئت بعلم المعرفة بالله و اوليائه بعد ما لا اعلم من سبل القوم حرفا و ان كلمني لا اعلم محاريب القوم بمسامحة من الجلال و الا بكل العلوم اعلم و دليلها كانت معرفتي بالله و نقطة كل العلوم في يدى و دليلها تلك الصحايف التى ملئت شرق الارض و غربها فاذا تلجلجت

ص102

بتلجلج تلك الكلمات فاعرف حكم ما سئلت من اجتماع الامر و النهي في شخص واحد بان الامر لم يزل امر و ان النهي لم يزل نهي و ان الحق لم يزل حق و ان الباطل لم يزل باطل و ان الشخص لم يزل واحد و ان امرالله ابدا لم يتغير و نهي الله لم يتبدل و ان في كل شان امرالله امر و نهي الله نهي انظر الى فرض صلوة الجمعة لم يزل تلك الصلوة فرض لاهلها و ان امرالله الواقعي هو امرالله الظاهري و ان القول بفرق تكليف الواقعي النفس الامري و الظاهري التشريعي سفسطة لاهلها و هذه الصلوة لم تزل لاهلها فرض فاذا نزلت في غير اهلها نهي و كذلك الحكم في كل جزئي و كلي من الاصول والفروع في كل شان و في كل حكم (و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا) فكلا ثم كلا و ان بسط هذه المسئلة في كتب الاصول يرجع بما ذكرت لك اذا خرجوا اهلها من كلمات الوقوف بآرائهم و استكبارات اهوائهم ليشهدن حق الواقع في هذه المسئلة قولي في كتابك و كفي به لن استبصر و اهتدى الى الله سبيلا.

و انا ما اردت من دليل المجادلة على وحدة الواجب سبحانه فما كبر عصيانك و عظم تقصيرك ما عندي دليل لوحدة و لا عند احد من خلقه و من ادعى الدليل له فقد افترى عليه لانه سبحانه لايعرفه غيره و لايدل بذاته سواه ان الدليل دليل لمن لايدل بذاته لذاته من دون دلاله غيره و ان الآيه آيه لمن يحكى بذاته لذاته من دون حكاية غيره فاستغفر الله ربك و اقرء كتابه و لايجادل في آيات الله

ص103

الا الذين كفروا و انا ذا استغفر الله من قبلك عن مسئلتك انه جواد كريم.و اما ما سئلت من محاريب اهل الرسوم فاني بعزة ربي ما اعلم منها حرفا و ان سافرت الى ارضك ان اقرء عند اهلها معك و لاتزعم اني افرح في كتابك ولكني لافرح بعد ما كتبت لك الا الحق فكيف اجيبك الى نقطة تلك المحاريب الخشنة و ان الشمس قد انكشفت ان اردت ربما قرببا في اسمي و ان اردت ثلثا فثلثا في اسمي و من ورآئها برزخ الى يوم يبعثون.

و ان بمثل كتابك لدي كتب كثيرة ما اجبت لاحد و لا اريد الا ما شاء الله بلغ سلامي الى من ارادني بحب رسول الله فاني احب لمن احبني ان يكون عنده بعضا من صحائف العدلة بكل كتاب الحسنية المفصله على كتب القوم بشان آيات القرآن فارغبوا في ثواب الله بماء الذهب و احسن خط جلي و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون و لاتقل في حقي كلمة البابية و لاتكن مثل الخوار مفتريا علي بعد عجزه و عجز ابناء جنسه في آية واحدة قل فات بآية واحدة ان كنت من الكاذبين و لاتخف في اعلاء كلمة الحق من ابناء الجنس في البشرية و اني احد من تلامذة سيد المقدم بلغ معاشر شيعتنا ان لايعتقدوا في حقي دون العبودية فاني بعزة الله لا اعلم من الغيب حرفا و ما كان عندي علم كان و لايكون ابدا فكيف اذا علمت ارضى بما جرى القضاء في حقي بذلي و ظلم شيعتي عن يد الجبارين لاي شيء ما اخترت ارض المقدسة التي جمع خلق كثير لنصرتي لا وعزة ربي لااعلم مما نزل

بي حرفا و اني عبد مؤمن بالله و آياته و كفى بذلك علي فخرا و كفى بالله شهيدا. و انا ذا ادعوك و من على الارض لدى المحاجة بتلك الكلمة ليسد السبيل من كل نفس عن المجادلة معى و هي اني الآن قد جعلت اربعة كتاب و عشره صحيفة موجودة حجي من مولاي فمن اراد التقابل فرض عليه بان ياتي بكلها حتى الحرف بالحرف فاذا جائت بكلها اقوم معه و اقرء عليه شهرا او ما شئت آيات الله من لساني بديعة بدون فكر و لا تامل و انه ان اقر بمثلي حتى الشان بالشان فحينئذ اباهل به ليمحو الله صور السجين من عند الرجل و يحق الحق في شانى بصور العليين الا يا اهل الارض ان استطعتم بذلك الامر فمثالكم مثال افلاطون الحكيم و الأخر فرض عليه بان يقر بعيسى و الا ففروا الى حجباتكم و اجلسوا مع نسائكم و لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لايقدر ان يقوم معي احد و لمن اراد السؤال مني بالجدال فرض عليه اولا ان يظهر من عند نفسه ثلاثة امارة واضحة الاولى ان لايكون من اهل تلك الآية: (و جحدوا بها و استيقنتها بانفسهم ظلما) الثاني ان لايكون من اهل تلك الآية: (يضادعون الله والذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و مايشعرون) فاذا حلف لا اعتقد بحلفه مثل قوله تعالى حكاية عن الذين قالوا و الله: (ان اردنا الا الحسنى) و نزل الله في حقهم: (و اولئك هم الكاذبون)

ص 105

ص 104

و ان لم يقدر باتيان تلك الامارات لايحل عليه السؤال فمن اليوم يقدر باتيان تلك الامارات بذلك لا و الله قد سددت بعد تلك الحجتين بيني و بين الكل حرف السؤال بالسد الاكبر من زبر الحديد فو ربي ان هذا لسد ياجوج و ماجوج هذه الامة اعظم من سد ذي القرنين وكفى بالله و بمن فيه بعض روح الايمان شهيدا الا من يقدر بعد تلك الحجتين بالسؤال فانا حي مجيب فاسئلوا ما شئتم فان الله ربي حين اضطر بشيء يلهمني و انه لا اله الا هو لغني قدير.

يا ايها الملا لاتعجبوا من حكمي فان اول مؤمن بآيات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفي من قبلي لمن لايجد نفسي في الامر و لو كان مثله في العباد بالعلم لكثير ولكن الله قد اجيبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و انا بنفسي ادرس انشاء الله باصحابي فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام لقائك في حق عبادك فاني مؤمن بك و تائب اليك و اقول انت حسبي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين و الحمد لله ربّ العالمين.

و لو اني في هذه الفقرة الشريفة من الدعا فررت عن التبيان لجواب العيان الى رجال البيان ولكن الامر لايختلف كل الشئون يكون تفسير تلك الفقرة و كل البطون رشح من هذه الطمطام العلية انظر الي فانظر علي من بواطن التورية فانها احرف الحجية في الظهور و تمام العمل في البطون لا اله الا الله روي عن امير المؤمنين انه قال: "اخترت من التورية اثني عشر آية فنقلتها الى العربية و انا انظر اليها في كل يوم ثلاث مرات: الاولى: يابن آدم لاتخافن سلطانا مادام سلطاني عليك

ص106

باق و سلطاني عليك باق ابدا الثاني: لاتخافن فوت الرزق مادام خزانتي مملوة و خزانتي مملوة ابدا الثالثه: يابن آدم لا تانس باحد ما وجدتني و متى اردتني وجدتني بارا قريبا الرابعه: يابن آدم اني احبك فانت ايضا احبني الخامسه: يابن آدم لاتامن من قهري حتى تجوز الصراط السادسه: يابن آدم خلقت الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلي و انت تفر مني السابعه: يابن آدم خلقتك من تراب ثم من نطفة ثم من علقة و لم اعي بخلقك اعييني رغيف اسوقه اليك الثامنه: يابن آدم اتغضب علي من اجل نفسك و لاتغضب على نفسك و لاتغضب على نفسك لاجلي التاسعه: يابن آدم عليك فريضتي و على رزقك فان خالفتني في فريضتي فاني لااخالفك في رزقك العاشره: يابن آدم كل يريدك لاجله و انا اريدك لاجلك فلاتفر مني الحاديه العشر: يابن آدم لاتطالبني برزق غد الا اطالبك بعمل غدا الثانيه العشر: يابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك و بدنك و انت محمود و ان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية و لاتنال الا ما قدرت لك و انت مذموم" سبحان الله و تعلى عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

الباب الرابع والعشر

في حكم البرائة من اهل الكفرو العناد

فيا ايها الناظر فانظر باليقين و دع سبيل التدقيق و رق الاشارات في التحقيق و الق ما في يمينك و الشمايل من سبحات الدقايق فان الاكوار قد كورت و الادوار قد دورت و المشية قد طرزت و الارادة قد ذوتت و القدر قد فصلت و القضاء قد اقضت و الامضاء قد امضى و الاجل قد كتبت و الكتاب

ص 107

قد سطرت فانا لله لايصح المعرفة الا باركان اربعة قل بعد تلك الكلمات من الدعاء: "اللهم عرفني باب حجتك فانك ان لم تعرفني باب حجتك ضللت عن ديني" سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر قد ظهر الاسم المكنون بطراز مستور على افق الظهور بنور الغيوب الا ياايهاالملا فاحفظوا امر الله فان الاول لايصلح الا بالآخر و ل تقطعوا عما امر الله ان يوصل به فاني عبد الله معترف بذنبي بين يدي الله و شاكر بنعمائه التي قد اختصني الله بها دون احد من العالمين فاعرفوا امرالله جهرة فان المعرفة لايصح الا بالبرائة من اعداء الله و من شك في حكم البرائة من اعداء الله فهو عدو بئس للظالمين بدلا اللهم اني اشهدك باني بريء من عمل الرابع قبل الاول و من الثاني قبل الثالث و من نسب الي و يُرد كلماتي فاحكم اللهم بيننا و بينهم بالحق و انت خير الفاصلين اللهم انك لتعلم ان من ركن معرفة باوليائك هي كانت معرفة شيعتهم اللهم من و سلم على الاقرب بالاقرب انك مستوي على عرش العطاء فانصر اللهم من نصرهم و اخذل اللهم من خذلهم و انت الكافي و حقهم سبحانك و تعاليت عما يصفون.

و لما كان الدهر انزلني و ان الناس ينظرون الى المعروف بالذكر اذكر في ذلك الباب شهداء لحقي في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم علي في حياته في سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقاني حيث قد اخبرني

ص108

رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه و الثاني منهم كاظم و انه لو كان ميت ولكن حي عند ربه قد كتب في شرح القصيدة و غيره ذكر ذلك الامر و كفى به لمن استظهر و اهتدى دليلا و الثالث و الرابع شاهدان بتصديق علمي و انهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ و السيد في حقهما حكم الثناء و الاجتهاد و بالحقيقة انهما عضدان لهذا الفئة و كفى بشهادتهما في حقي على ذلك الامر شهيدا و سبحان الله ربّ العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

قال رحمه الله في شرح القصيدة في اول خطبته: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونية بسر البينونية بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لا انشقاق و دارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف و وفاق و تثنت فتكعبت و تذوتت فتم بها نظم الكلمة التي هي الاصل في اشتقاق فهي

اثنتان فعززنا بثالث ثلاثة الاصل و اربعة الفرع فنسبت فكان مطلع قصائد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاء و الاستنطاق فانتظمت و انتثرت و اختلفت و ائتلفت و اجتمعت و تفرقت و اجملت و تفصلت فملات بها الآفاق" و فيه في غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما عند ذكر: "قبة بلصيال" و غيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح "قد سبحوا" الى آخر اشعار الى قوله رحمه الله

ص109

"دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الا عن صدور المؤمنين" وهي ان القوم حملة السر و الحجاب و الاعلام لما وصوا الى باب، باب ذلك الجناب سبحوا اشارة الى ما قال على بن محمد الهادي العسكري: "اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتين فان باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فان ذكر الله عنده فهو الباب و الدليل و الجناب و السبيل و ان لم يذكر الله ولا السمه و لاصفة عنده فليس ذلك الباب باب الله و لا ذلك الجناب جنابه و فيه في آخره و البلبل المغرد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل اني انا الله فلم يزل يغرد بلحن لاكيف له و لا اشارة بقوله تعالى: (قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد) و على الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم و الذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلي الذي هو الخفي الذي هو الاخفى بلا كيف و لا اشارة يا هو يا من هو الا هو" و الى هنا نختم الكلام ليكون ختامه مسكا

اما شهادة الشهادتين فهذه صورتها

صورة كلمات ملا عبدالخالق ايده الله تعالى: "هو الله سبحانه السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم و رحمة الله و بركاته: الحمد لله الذي فتح لباب الحطة بابا و جعله رفيعا منيعا و الشكر لله الذي وضح لذكره الاعظم ذكرا و نصبه تاما سويا الصلوه و السلام على اول نوره نورالله فصيره سراجا منيرا ثم الصلوه و السلام على آله

ص110

الذينهم آل الله حقا حقيقا و نهب هذا بأي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زمانا طويلا و بي بيان اعتذر اليك من غفلتي بحالك و احزنا كثيرا و باي خطاب اثني على الله حيث كتبت لي عبدا مطيعا فهنيئا لي ثم هنيئا بان اراني عين الله حول الباب مقيما فيا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدن حتما مقضيا فيا ربي و الهي اسئلك الوصول الى خدمة سيدي و مولاي سريعا قريبا و احشرني في زمرته اعوانه و انصاره و اصحابه خالصا صفيا بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمسا مضيئا"

صورة ما كتبه ملا محمد علي القزويني البرغاني ايده الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

"السلام من السلام و بالسلام الى السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا بهم حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاكرين و له المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهم لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عزوجل: (لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) و ما يفعل بعدابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم [اجعلنا] من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لآياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العليين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا مشكور قد الهمتنا بمعرفة الشجرة و نارها و دهن المتعصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدوران النقطة و جعلتنا من المسلمين

ص111

و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عزوجل عن ملاحظة الواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلما لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء لله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجوا من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين فالصلاة و السلام من الرب تعالى على قصبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئين اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كربم"انتهى

(این توقیع از سایت <u>www.oceanoflights.org</u> دانلود و با سه نسخه جلد سبز 60 و پرینستون تصحیح و نواقص آن بر طرف شد)

رساله سلوك (حقّ الايجاد في رتبة الانوجاد)

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذى تعالى بذاتية ذاتيته عن وصف المجرّدات و كنها و الحمد لله الذى تقدّس بكينونة كينونيّته عن نعت الماديّات و حقايقها و الحمد لله الّذى تعظّم بنفسانية نفسانيّته عن ذكر الموجودات و مايمكن فى رتبتها و الحمد لله الّذى تفرد بانيّة انيتّه عن عرفان الممكتات و ما يبدع فى شانها و الحمد لله الذى تلجلجت متلجلجات

ص112

في قصبات اجمّة اللّاهوت بآيات قدرته في مثالها و الحمد لله الّذى تذوتت المتذوتات في قصبات اجمّة الجبروت بدلالات مشيّته (مثليه) في مظاهرها و الحمد لله الذي تلئلئت المتلئلئات في الظلمه و غياهب آيات الملك و الملكوت بمقامات ارادته و ظهورها و الحمد لله الّذي تفردت المتفردات في كينونيّات اهل النّاسوت بعلامات عظمته في مثال متجلّها و الحمد لله الّذي تجرسمت المتجرسمات في قطعات الواع الياقوت بظهورات ما لاح و اشرق من حقيقه ذاتها الى افق مقامها و انّ بها طلعت حضرة الطّلعات في تجلّيات هياكل اهل النّاسوت ليأخذ الكلّ حظّه من شئونات ظهور متجلّيه و يبلغ الى مقام ينطق كله عن ظهور شمس ازليّة لا اله الّا الله ربّ العرش سبحانه و تعالى عمّا يصفون.

اللّهم انّى انا فى ذلک الموقف مقامى هذا اعترف بانّک انت الله ربّ السّماوات و الارض و ما بینهما لم تزل کنت بلا وجود شىء و لاتزال انّک کائن بمثل ما کنت فى ازل الآزال لن يعرفک احد دون نفسک و لن يوصفک احد دون ذاتک و ان کلّ الاسماء و الصّفات مقطعة عن طلعة حضرتک بعظمة کينونيّتک و ممتنعه عن ذاتية نفسانيّتک لعزة انيتک و انا ذا من نفسى و کلّ ما احاط علمک اوحدّک بما انت عليه و اثنى نفسک بما انت اهله و لولا يقدر بذلک احد من خلقک و لکن انت تجزى الکلّ بعلمک سبحانک و تعالیت و اشهدک فى مقام محمّد و آل الله تجلیّات صمدانیّتک و ظهورات سلطنتک و شئونات ربوبیتک و دلالات ازلیتک و مقامات رحمانیتک و علامات الوهیتک و آیات کبریائیتّک بما انت قد خلقتهم بحقیقة الابداعیة و بحمد الاختراعیة و بما انت

ص113

عليه من الامدادات و التّجلّيات و النفحات و البركات في علمك و قدرتك و اسئلك ان تصلّى عليهم في كلّ شان بما انت عليه من الشّان و القدرة و يبقى الشّان و العظمه ثم بعد ذلك اشهد لكلّ حقّ بما انت تحبّ و ترضى و لكلّ باطل بما انت تسخط و تنهى و انّى انا لا املك شيئاً الّا ما انت تملكنى بفضلك فاملكنى يا مالك الملك فواداً بارداً و قلباً ساكناً و روحا صاعدا و نفساً راضيه مرضية الّى وعوت المؤمنين في كتابك حيث قلت و قولك الحقّ يا ايّتها النّفس المطمئنة ارجعى الى ربّك راضية مرضية فادخلى في عبادى و ادخلى جنّى.

و بعد يا ايّها الطّالب حظّ الفواد و الرّاضى باخوة الجواد و السّائل عن حقّ الايجاد في رتبة الانوجاد بانّ ما اربد ان ارشحناك في قلم المداد على ذلك اللوح السّداد هو شأن الانقياد لربّ العباد فانظر باليقين ثمّ اطلع كتاب طلعة المستجلية في علم اليقين في قلم المداد على ذكر البواب بحقّ الثّواب و حكم العقاب فانّ اسنى الدرجات في افق المبين هو الورود على حقّ اليقين بعين اليقين و لما اكدت في ذكر الجواب بحقّ الثّواب و حكم العقاب و نور الانجذاب بمحاريب اهل اللّسان فاشهد في علم نقطة الثّواب و حكم فصل الخطاب في كلّ شان بانّ اسنى الدّرجات و اعلى مقامات الخطاب هو مقام توجّه العبد بمولاه و انّ الله لم يزل متجلّى لك بك و انت في كلّ حين تحتاج بمدد ربّك بمثل احتياجك في بدء وجودك حيث قد خلقك و لم تك شيئا كانّك في كلّ آن خلق الأوّل لما خلق الله مراتب الثّواب بمراتب تجلياته اذكر لك ص114

ص115

المشركين يعذّبون في مقامهن و انت يا اتها النّاظر لو تتفكر اقل من لمحة العين لتشاهد في عينك كلّ ما خلق الله في العلّيين حتى الذرّة في طين قبر كاظم قدس الله تربته ثمّ على الشمائل كلّ ما خلق الله في السّجين حتى و هم الشرك و انه شركٌ في كتاب الله و انك لو شئت بخير ففي الحين يجزيكِ الله ربّك في نفسك و ان في الحيوة الآخرة تظهر ثمر ما اعطاك الله في الحين لانّ الله عالم قدير و سريع في الحساب و لايتعاظمه شيءٌ في السّماوات و لا في الارض و لايوخّر جزاء عبد لعلوّ غنائه و عظم قدرته و كذلك حكم في الشّر فان خطر ببالك في حقّ بانّه هو ليس هو ففي الحين فينتقم الله عنك و تعذّبك في نفسك و انّ النّار في الدّار الاخرة هي ثمرة ذلك الشرك لانّ الله لهو الغيور المقتدر و لكن انّ تبت يبدل الله سيئاتك بحسنات من فضله لانك في كلّ حين خلق جديد فان اخلصت فتكون خالصاً و ان اذنبت فتكون مذنباً و كفاك في السّلوك الى سبيل المحبوب تلك الكلمة من عنده و لاحول و لا قوّة الّا بالله كن لله و لخلقه بمثل ما كان الله لنفسه و لخلقه فكما انّ الله خلقك لا من شيء فانت فاعبده خالصاً مخلصا لوجه بدون طلب الثّواب و الخوف من العقاب و كذلك في كل الشّئونات و الدّلالات و انت ان فتحت على قبلك خالصاً مخلطا لوجه بدون الله الرّحمن و ان ظلموك الكلّ انت تعفوا عنهم و تحسن اليهم كما انّ الّذين كفروا بالله انّه سبحانه ذلك الباب لتخلّق باخلاق الرّحمن و ان ظلموك الكلّ انت تعفوا عنهم و تحسن اليهم كما انّ الّذين كفروا بالله انّه سبحانه ورقيم بفضله و كذلك انت فابسط

ص116

القاعدة فى كلّ الدّلالات و العلامات و اشهد بانّ فى خزآئن الله كلّ شى موجود و انّه سبحانه لم يقبل من احد هدية كانت فى خزائن جبروتيته و انت فاهد الى الله ما لم يك عنده و فى خزآئن عزّته و هو العجز و شئوناته و انّه به يقبل الله عمل كلّ شىء و انّ ذلك اعظم الهدايا فى دين الله اليه و انّه سبحانه لمّ لم يك عنده فقر يحبّ الفقر بمثل ما انت لم يك عندك جواهر او اكسير و تحبّ ذلك متى وجدته و كذلك انت تعرف كلّ شئونات العبوديّة فى تلقآء حضرة الرّبوبية و جلال الصمدانيّة و جمال

الرّحمانيّة و كبريآء الازليّة لانّ يعلم ذلك السّبيل تشاهد في تلك الظلمات الصّماء الدّهماء العميآء الطخيآء الصيلم المظلم الجهنام آيات السّنآء و علامات الهاّء و مقامات السّنآء و دلالات الاسماء و شئونات القضاء و ظهورات البداء و تجلّيات الامضاء و كلّ مايمكن في الانشاء فسبحان الله لو تعلم بعلم الحقيقة انّيتك في رتبة ظهورك لتعمل في سبيل الله بمثل ما يفعل الله بعباده في رتبة قيوميّته و تشاهد حكم البداء في نفسك مثل القضاء فانّ العبد لم يرتق الى معراج الحقيقة الا بمشاهدة البداء في كلّ شئوناته حتى لو عمل بكلّ خير يخافُ من ربّه بانّ الله يبدله اذا شاء بما شاء و ارضى في كل حين بقضاء ربّك في نفسك ثمّ علانيتك و حد الرّضاء هو ان ترضى بالذلّ بمثل العزّ و بالفقر بمثل الغناء و بالمشقّة بمثل الرّاحة و بالحزن بمثل السرّور في شئونات

ص117

نفسک و ما قدرالله لک و ان کل علم الاخلاق یجری من عین هذا الماء الحیوان لان لک مقامات ما لانهایة لها بما لانهایة لها و فرض علیک اذا اردت الله ربّک ان تکون راضیاً فی کل مقاماتک و شئوناتک و انا ذا اشرق علیک من نور شمس الرّضاء مایغنیک فی سبیل الله عن غیره و هو ان لک فی حاله رضاً مع الله فی لجه الاحدیة بانه لو یتجلّی لک بک فی کل شأن بشأنه لترضی او بشانک لترضی فان یجعلک فی مقام الفواد بظهور عنصر النّار فی اسمه القابض لترضی بمثل عنصر التّراب فی اسمه الممیت و کذلک فی الهواء فی اسمه الحی بمثل الماء فی اسمه المحیی ثم فی مقامات العقل بان یجعل لمن عبده نار جهنّم کلّه و لمن اطاعه الاء الجنان کلّها فرض علی العبد بان یعبده و یرضی بالنّار مع ماکان الامر دون ذلک و کذلک فی کلّ شئونات رتبة الفعل حیث یعرف النّاظر بنور ربه ثمّ لک فی مقام رضاّء فی احکام محمّد رسول الله بان ترضی منه فی کلّ ما فعل فی الدین و امر به و نهی عنه و ان یخطر ببالک فی حکم دون ما امرالنّاس فی الکتاب به فکنت فی مقام الاخلاق ناقصاً عن رتبة اهل المیثاق کما ذهب محی الدّین اجلّ الله فی نقمه فی فصوصه الّی هی ثلاث مائه و ستّین کتاباً حیث قال بانی وجدت فی الدّین ثقبات و سترتها و ان محمّد رسول الله بما افتری فی

ص118

الدّين و ما عرج محمّد رسول الله الى السّمآء الّا و قد اكمل الدّين كلّه و انّ ما ذهب فى حكم سبحان الله كفر محض فى مذهب آل الله و انّه لمّا ذهب الى حكم وحدة الوجود فلا مفر له الّا بان يقول بتلك الانيّات العرضيّات التى هى جوهريّات دركات اهل النّار و ان اكثر الحكما ليعذّبون فى النّار بما اعتقدوا فى معرفة الله ما لا نزّل الله فى القران و انّى انا بحكم ما فصّلت فى نسخة الفين فى تفسير الهآء ليبطل كلّ شهات الحكما لو انصفوا بين يدى الله و انت لو تحمل ذلك الكتاب فهو انفع للموحّدين ممّا يطلع الشمس عليها و اذا تلجلجت بتلجلج رضاء الله ثمّ تلئلئت بتلألو رضا رسول الله فاعرف كلّ المقامات بمثل ما اشرقناك من نور شمس الجلال فى رتبة الانسان فرض حكم الرّضا بان ترضى من اخيك فى دين الله بمثل ما ترضى من الّذين لا يعصون الله و هم معصومون مطهّرون و تحبّ له كلّ ما لاتحبّ لهم فانّ حقّ الايمان للمؤمن مشتقّ من حق الله و من اضاع حقّ اخيه المؤمن (فكانّه-فكانما) اضاع حق الله و لك بعد حق الاخوان فى الدّين فرض بان ترضى من والديك و ان ظلماك و لاتقل

لاحدهما اف و لاتنهرهما و تطعهما فيما اراد قبل يسئلا عنك و ان طاعتهما كان احب لدى من الثّلج في صدرك في يوم الحّر و لو ان احدهما يسخطك في شيء فانت في مقابلة سخطه فاظهر رضاك عنه من سخطه حتّى لايقع بقلبه قدر خردل حزن منك و انّ امرهما لو لم يكن في معصية

ص119

الرّب لاكبر عندالله من كلّ الحسنات و ارضيهما عن نفسك فانّ رضاً نهما هو رضا الرّب جلّ سبحانه و لك حقّ في سرّك بان ترضى من علانيتك و كذلك الحكم بالعكس بانّ لو اراد سرك صلوة الليل و انّ علانيتك لم تظر ارادته فلست باهل الرضاء عنه و كذلك لو اردت علانيّتك بشيء من آلاء الطيّبة في الحيوة الدّنيا و انّ سرّك يمنعها فلست في كتاب الله من الرّاضين بقضاً نه و ان اليوم كلّ الرّضا يثبت لمن يرضى بوجود الآيات من عندالله بدون بيّنه من غيرها و لو لا تخلق باخلاق الرّوحانية في الرّضا في كل العوالم و انّ هنالك تقول لم يرض قلبي بالآيات من دون رويه شيّ من خوارق العادات فيبطل كلّ رضاً نه في كتاب الله و لم ينفعه كلّ شئونات رضاً نه لانّ في ذلك المقام قد اراد بان يختار لنفسه او للنّاس ما لا اراد الله باظهاره ذلك لمن اراد ان يشاهد طلعة حضرت الرب و الفردوس راى العين بان يرضى في تلك الايّام بتلك الحجة من عندالله كما فرض الله في القرآن بانّ آية واحده من عنده يثبت الحقّ و يبطل الباطل و لو كره الكافرون كما اشار الله في دعوة هارون و موسى الى فرعون و ملائه قدجننا بأية من ربّك و السّلام على من اتبع الهدى في سبيل الله و لا شك بان بآيه واحده يثبت الحجه و يكفى من اتبع الهدى في سبيل الله و لا شك بان بآيه واحده يثبت الحجه و يكفى من اتبع الهدى في سبيل الله و لا شك بان بآيه واحده يثبت الحجه و يكفى من اتبع الهدى في سبيل الله و لايربد ان يضلّ و لايشقى.

فيا اتها الانسان ايقن باليقين كاتك في علم اليقين بطلعة حقّ اليقين في نفس عين اليقين بانّ اليوم كلّ التّواب لمن اثبت للنّاس تلك الآيات من كتاب الله و يبطل عمل الّذين ينكرونها و انّ كلّ (120) العقاب هو من اغفل نفسه بان لايشاهد عجز نفسه و لا عجز الناس كلهم اجمعين و لايثبت الحق بتلك الآيات و لايبطل الباطل بتلك البينات في بحبوحه الانس في ذروه مقامات الفردوس و اعلى مكفهرات الافريدوس ان لك الذات في عرفان الذات يدور في حول ان الذات هو الذات و مذوت الذوات لا من ذات و ان ذاتيته مقطعه الذاتيات عن ذكر الذات في ذوات و كل الصفات في عرفان الذات يدور في حول ان الصفات صفه الموصوف و ان الذات لن توصف بالوصف بشهاده الوصف بانها غير الموصوف بان لا وجود للصفه في رتبه ذاته و ذلك في مقام عرفانك لله و صفاته و كذلك انت تعرف كل المقامات الموجودات بان لكل ذات وصفه و ان الذات لعرفان ظهور الذات في الذات بانك تعرف ذاتك من حيث انه هو آيه لربك و مرات لظهور طلعه حضره متجليك الذي تجلى لذاتك بذاتك لك بك بظهور طلعته فيك من دون كيف و لا اين و ان الصفات هي لعرفان مراتب الفعل في عالم الغيب و الشهاده و شئوناته و ظهوراته و دلالاته و علاماته و مقاماته و آياته و كينونياته و ذاتياته و نفسانياته التي هي احدى عشر رتبه في مقام البيان و يرجع كلها في مقام العرفان بطلعه بحت و حضره بات في تلقاء ظهور الذات بالذات للذات و انت يا ايها الناظر الي طلعه الاسما و الصفات خذ من حكم ذلك الاكسير الابيض علم الاخلاق مع الله بان لا يصفه و لاتشير اليه و لا تحتجب عنه و لا ترفع عن بصرك فضله و لاتنس بلائه و عدله و لاتسريح الا برضائه و لاتندن الا بسخطه و لاترب

كل الموجودات في مقام امره و نهيه الا كقبل وجودهم معدوم الصرف و مفقود البحت حتى لايوبدك وجود الكل في طاعه ربك و لايردك وجود الكل في نهيه بل تعبده في كل شان كانه هو هو و ليس معه غيره و لايخلق غيرك في الابداع و استغفر الله ربك في كل شان فان كل لديك مع غيره من الاءالدنيا و المقامات الآخره عنده شرك و ايقن باستحقاق نفسك في كل شان بانه لا يعذبك بعذاب الذي يمكن في قدرته بدوام ازليته ذاته جزاء ذكره من عملك لكنت مستحقا بذك و انه هو محمود في فعله و مطاع في حكمه و لاتغفل من واردات السر فانها تنزل من شجره الامر و كما ان ما ينزل على علانيتك هو من قضاء الله فكذلك شئونات سرك و مقامات روحك و <mark>لبك</mark> و نفسك و ان الله قد خلق فيك كل ما خلق في الابداع باشباهه لئلا يحجب عنك فيض شي و ان الله قد خلق كليات ظهوراته فيك و جعل محله فواد ربه يعرف العبد حق الايجاد و يوصف خالق العباد و ينزل من قلم المداد فيض الانوجاد و ان له مراتب اربعه التي تحكي عن ايه واحده ثم قد خلق الله العقل فيك بظهور سلطنته ابداعه على كل ما احاط علمه و انك لو تجعل السلطان في جندك ظهور العقل لا تخطاء ابدا و هو اول نور في التعين الجوهري حيث لا يدل بذاته في اجمه اللاهوت الا بنفي العلامات عن الجبروت و لا في اجمه الملكوت الا بنفي المقامات عن الملك و لا في الارض الناسوت الا بنفي الدلالات في العكوس في قطعات الواح الياقوت و هو اول نور في مقام الفصل الذي يعبد الله ربه في بحبوحه الفضل و ان ذلك اول رتبه الثواب بنفسه و كل شئون الثواب يحشر في ملك الله في فضله انظر الى عظمه شان من شئون ذلك العقل الكل الذي هو حاله قبول النبوه بالعنصر التراب في سره فكل ما نزل في القرآن و ثبت في الشريعه و قدر الله في ايام الرجعه و اعد الله في الجنه هو قد ذوتت بحاله التراب التي هي حيوان في الرتبه العقل و انت تشهد كل المقامات بمثل ما اشرقناك من سر القدر بان كل الثواب هو من <mark>مسه</mark> في قبول النبوه و ان كل تلك الاشراقات في مقام الكينونيات و الذاتيات و نفسانيات و الانيات و الكفهربات و الافرىدوسيات و الظهورات و الشئونات التي هي الاسماء جنات الثمانيه في عالم الامثله و الصفات و كذلك كل الدلالات في مقام الاسماء و الصفات و ان الذين <mark>عبيدوا</mark> الله لا ملجاء لهم في مقامات الدلالات بل لا مفر لهم في صقع الاسماء و الصفات الا بنفي الكثرات عن ساحه الذات و انت لاتنس نصيبك في الحيوه الدنيا فان الذين لايربدون الا الحيوه الدنيا لا مفر لهم الا بان ينسوا دار الاخره و ان لهو الضلال البعيد و انت يا ايها السائل عن نقطه السلوك فلا تغفل من واردات السر و الجهر فانها نفحات من عندالله للابرار و نقمات في كتاب الله للفجار لان الله لم يزل عالم بك و قادر على ما تحتاج نفسك لم ينزل عليك الا و هو انفع لك من كل ما خطر ببالك و ان في الحين الذي ينزل عليك شان النوم فوض عليك بان تعمل بامر الله و لو تبدل على نفسك بهواء النفسانيه لك اضر من كلشي و لاينفعك اذا غيرت ما نزل الله و اذا اردت ان لاتسكن الا بقرب الله و لاتستلذ الا بذكرالله فاجعل حالتك حاله الموت فان بذكره يبرد فواد بمثل الثلج و يطمئن القلب و يرضى النفس و تستريح الجسد و يجعلك ذكره زاهدا في الدنيا و زخرفها و راغبا الى الله بالاخره و نعيمها و يبلغك من ذروه حضيض اليقين الى اوج الرضا بشان كانك في تلقاء امر الله بمثل الميت في تلقاء المغتسل بل في كل شئونات ترى نفسك بمثل ذلك لاتشير الا باذن الله و ليس اشارتك في كتاب الله الا بمثل نفحات السر هي مطابقه لدعوه الجهر حيث اشار عز ذكره في مناجاته قال و قوله الحق يا الهي هب لي كمال الانقطاع اليك وانر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتى تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمه و تصير ارواحنا معلقه بعز قدسك و اجعلني ممن ناديته فاجابك و لاحظته فصعق لجلالك و ناجيته سرا و عمل لك جهرا و ان العبد لم يكمل في رتبه العبوديه الا بعد ما اطلع على سره و علانيته شمس ربوبيه المتجليه له به و ان شمس الربوبيه لم يطلع على احد الا و يجعله ممتازا من ابناء جنسه بآثاره لان طلعه الربوبيه لما ظهرت

ص120

على حقيقة العبوديّة يجعلها كظهورها باتها لاهى هى و لاهى غيرها و انّ فى رتبة ذاته لايقدر ان يعرفه احد الّا الله و ماكان فى مقام الربوبيّة فوقه و ان اهل الجذب بسر العقل و اهل الرّوح بسر الفواد لم يقدر ان يعرفا فى طلعة عبوديّته سلطان حضرة ربوبيّته لاته لايعرف بالكيف ولايوصف بالاين و لايشار اليه بالاشارة و لايدل بالحكاية و لذا قد جعل الله الامر بعلم النّاس و ربوبيّته لانّه الديّات لامقام له الله بالامثال و لما علم الله انّ بعض النّاس يدعون شان الرّبوبية فى هيكل العبودية من غير استحقاق خلق الله لاهلها آثارا تدلّ على صاحبها و يميز بين المحق عن المبطل و ليس بفرض لكن استقر على كرسيّه الرّبوبيّة كلّ شئونها الا ماشاءالله لائه لما ثبت فرض شان يلزمها كل الشئون اذا اراد الله و لو لم يظهرها صاحبها فليس له نقص عندالله و لاعند الخلق لانّ الذي يليق بشأن هذا الكلام من طلعة الربوبيّة لاشكّ يليق بشانه شئون الجذبة و ان لم يظهرالله من يديه لاشكّ انه محمود في فعل و انّ ذلك لم يك الا لمصالح هو اعلم بها من غيرها كما ظهر بعض آثار الربوبية في بعض النبيّين دون بعضهم و لايليق لعلّة محدودية ذلك العالم كلّ شئون الربوبيّة اظهاره من احد ولكن الله وعد في الجنّة عباده و لذا لماخطر فها ببالهم شي قبل ان يقول له كن فيكون بين ايديهم لموجود و انّ وعد الله كان مفعولا و انّ في هذا العالم لما اراده الله ان يميز بين الشقى و السّعيد يظهر من صاحب طلعة الربوبية بعض شئونها

ص121

ليحبى من يحبى بالبيّنة و يهلك من يهلك بالبيّنة و يؤمن من يؤمن بها و يكفر بها من لايرى غيرها او يشك فيها و لو يظهرالله كلّ شئوناتها لم يكفر به احد لانّه لو جآء الحجة بما يربدون الكلّ و يسئلون عنه فكلّ يومنون و لايميز الشقى عن السّعيد و لذا انزل الله في القرآن و ادبّ حبيبه في قوله قل لو كان عندى ما تستعجلون به لقضى الامر بيني و بينكم و الله لايهدى القوم الظالمين و انّ ما ارشحناك في ذكر ذلك السّبيل لو شهدت بحقيقته لتوفن بحجة واحدة في من دعى الى الله و عمل صالحاً بقول ما لاسئلكم عليه من اجر و ما انا من المتكلّفين و يثبّت في حياتك بآياته لمن اراد دين الخالص اذا لم تر خوف و الفتنة فان ذلك ذروة الفضل في ايّام الفصل و انت اذا اردت كلّ الثّواب فانطق عن حجّة الكتاب و اذا اردت ان تنذر عبداً فخوفه من شرّ العذاب في خوف من الكتاب فانني انا لمّا اربد ان اشوّق نفسي اقول الله الله الله الله الله الله و لما ربد ان انذرها اقول انني انا على بلا عين و لا لام و لا يآء و ان البداء يطوف عليك ان اتق الله و لاتكن من القانطين و انت لو تسلك و تدعو على ذلك الصّراط لاترى ما لايخطر بقلب احد ما شآء ربّك و انّ ذلك لهو الشرف عندالله لان ملك الدّنيا من مثل سليمان في الحقّ قد قضي و مثل شداد في الباطل ليقضي و انّ الموت حقّ لامرد له فاسكن برضآءالله و المتحشر في السر بالاجسام و كلّ من اتبعهم و لا تحشر و لا تعش مع ابناء الملوك و لكن تنعم برزقهم

فان الكل الى الله يحشرون و كفى بما اشرقناك فى حقيقة الجذب والسلوك اذا قلت لاحول و لا قوة الا بالله و كفاك فى مقام الخوف العمل بذلك الحديث الذى قال عز ذكره و انا اقول بمثله لك يا ابوطالب خف الله كانك تراه و ان كنت لاتراه فانه يراك و ان كنت ترى انه لايراك فقد كفرت و ان كنت تعلم انه يراك ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرين عليك و كفاك فى بحبوحة الخوف ذلك الرّضا من ربّك و انه قال من خاف الله اخاف منه كلّ شىء و من لم يخف الله اخافه الله من كلّ شىء لان حد حسن العلم بالله ان لاترجوا الا الله و لاتخاف الا ذنبك و ان تعمل على ذلك الصّراط فانك كنت الامنين و سبحان الله ربّ العرش عمّايصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

في جواب احد من الصابرين (سوال از مقام حضرت باب و خوار و يار انش)

بسم الله الرّحمن الرحيم

الحمد لله الذى خلقِ الممكنات بشأن قبولهم و صورهم على هيكل طاعتهم ثم قد اقامهم في مقامات الامر و النهى ليجزيهم ثم افتنتهم ليميز بينهم فسبحانه ما اعجب فتنه و اعظم بليته قد اقام الخلق في ذر الاجساد لتوحيده من يوم آدم اوّل بديع من فطرته ثم في ذرّ النّفوس لنبوّة محمّد صلى الله فطرته ثم في ذرّ النّفوس لنبوّة محمّد صلى الله عليه و آله حبيبه من يوم بعثه ثم في ذر العقول لولاية اوصياء محمّد صلى الله عليم من يوم الغدير اوّل خلافة اوّلهم ثم في ذرّ الافئدة لظهور ما اراد من خلق الابداع من يوم اوّل ناطق بكل حجة ليعلم كلّ شيءٍ انّ ما هنالك لايعلم

ص123

الّا بما ههنا فسبحانه و تعالى قد تم محبّته و كمل احسانه و لولا فضل الله و رحمته ما زكى من العباد احد ابدا و لكنّ الله يزكّى من يشآء بفضله سُبحانه و تعالى عمّا يصفون.

فيا ايها السائل قد قرئت كتابك و انك لمّا صبرت في رضاءالله فزت بالجواب ولكن اتّق الله و لاتكتب الّى و لاحد من عبادالله اسم الربّ و صفاته فاتها محرّمة على العباد و شرك في حكم الكتاب و ما انا الاّ عبد مضطر خائف عاجز فقير مسكين مسكين لا الملك لنفسى نفعاً و لاضرًا و لاموتا و لانشورا بل الامر قد كان الله في كلّ شان و ما انا من المتكلّفين. بسم الله الرّحمن الرّحيم اللّهم انّى اشهدك بانّى عبد آمنت بك و بآياتك و استغفرك بما قد احاط به علمك بى و انك يا الهى لتعلم بانّى قد حدّثت الخلق بنعمتك في حقّى ما لم يوت احداً من العالمين في صقع الرّعية بمثل ما اكرمتنى من ثنائك و آلائك و تممت حجتك على عبودينى بآيات محكمة حيث لايخفى عليك و على من اجتهد في سبيلك و اظهرت يقينى من حلمك في حقّى في المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهدآء من عبادك فلك البهآء العظمى و الثناء الكبرى بما انت عليه من العزّ و الكبريآء اليك اشكوبثي و حزنى في ما نزل بى و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضآء بالامضآء من حكمك و فيك ارجوا توابى و لكلّ من اتبعنى مرضاتك و اشهد انك لا تضيع اجر المحسنين فلك الحمد و المنة ممّا اخترت في رضاك و دار البقاء و احتملت اذى الخلق في حقّك و انا صابر في ذاتك و تابع مرضاتك و لا اخاف فيك لومة لائم و انك لتعلم قبل ما احدث بعمت كما ما يكذّبنى احد

ص124

و كنت بينهم ذا صدق و امانة و انّ الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبى و يحسبون انهم يحسنون في دينهم فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحقّ يستعجلونك بالعذاب و انّ جهنّم لمحيطة بالكافرين فيا لله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ما ظلمونى في حقّك و لك الحمد على ما اذونى في طلمونى في حقّك و لك الحمد على ما اذونى في الحمد على ما كذّبونى في وجهك و لك الحمد على ما اذونى في المحدونى في حبّك و لا السوء ظنّى في رحمتك لي و لا اخاف من احد دونك و لا اطمع

في احد سواک و انّى لعلى يقين من فضلک بانّ النّاس لايکذّبوني و لايسبوني و لايجحدوني و لکن من حلمک يغفلون و من وجهک يعرضون و بآياتک يجحدون و انّى بحبّى في حقّک و رضائي لوجهک کانّى في الفردوس على الارائک المتکئة لايحزنني في ذلک المقام جهد نفس و انّى بحفظک و کلائتک لعلى يقين مبين اللّهمّ و انّک لتعلم انّ اليوم قد نزل کتاب کريم من احد من اوليآئک بعدِ ما قهرتُ على اکثر النّاس بجحدهم من ردّ الجواب على الواقع و الثواب و اخذت عهدى عز النفسى من اعناقهم بحکم الکتاب اتباعاً لفعل الحسين بعد اليقين بالذّل و الانفراد ولکن الامر لمّا کان محجوبا بالخطاب و انّه قد قسّم في کتابه بحقّ آل الله لاجل الجواب و ما اراد الّا تکليفه بعد اختلاف النّاس في کلمة الماب و حکم الکتاب فاشهدک و احببته بما قد الهمتني من حکمک فاشهد ان لااله الّا الله وحدک لاشریک لک و اشهد انّ محمّدا صلّى الله عليه وآله

ص125

عبدك و رسولك و اشهد انّ اوليآء امرك بعده علّى و الحسن و و الحسين و علّى و محمد و جعفر و موسى و علّى و محمد و الحجّة عليهم صلواتك اجمعين و انّهم قد بلّغوا ما حملوا من حكمك و انّهم العابدون حقّا و اشهد انّ فاطمة صلواتك عليها ورقة مضيئة من شجرة النّبوة طابت و طهرت علت و جلّت من سرك ماسواها فانّهم من فاضل نورها قد ذكروا في الابداع و بعد ذلك فليوجدون و اشهد انّ من آمن بهم و احبّ من اتّبهم فهو منهم و من تولّى منهم فهو من المشركين اللهم هذا دينى به اعتقد و عليه اموت و احى و ابعث انشاءالله و ما انا من المجرمين و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلى العظيم.

اما بعد الله من اعتقد بان لامام عليه السّلام باب منصوص بعد الابواب الاربعة فقد كفر و من لم يعتقد بان له في كلّ خلف عدل يقوم بعلمه بين النّاس فقد اشرك و من يعتقد باني لم اك على فضل من عنده و لست بعبد له اقوم بحكمه فهو من الظّالمين فاعلم انّ الله سبحانه و تعالى قد تمّ بحجّته على البلاد و من عليها و على الامكان و من فها بآية واحد من كتابه و هي تكفي عند الدّليل لقول الجليل في القرآن حكاية لحجّة موسى عليه السّلام فاخاه قد جئناك بآية من رّبك و هي بنفسها مدلّة لقوله سبحانه لما تولي فرعون و لقد رايناه آياتنا كلّها فكذّب و عصى و كيف لاو سر الله في كلّ آية مكنونة و ان امرالله فيها ظاهرة و حجة الله بالغه حيث لاتخفي على ذي

ص126

علم بالله في شان فكيف يكون للنّاس حجّة بعد الكتاب انه قال اولم يكفهم انّا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم آياتنا انّ في ذلك لرحمة و ذكرى لقوم يؤمنون و قال سبحانه ما فرّطنا في الكتاب من شيء و انّه على ما هو عليه فظاهره حجّة بلامفر و لا بيان و انّ النّاس في كل شان مختلفين في حكم الله فمنهم قد خلقوا من العلّيين و هم الّذين اذا ذكرالله وجلت قلوبهم و اذا تليت عليهم آياته زادتهم ايماناً و على ربّهم يتوكّلون و منهم قدخلقوا من السّجين و هم الّذين يجحدون بآيات الله بعد ما استيقنت انفسهم و انّهم ان يروا كلّ آيه لم يومنوا بها و اولئك هم الكافرون و منهم قدخلقوا بما قبلوا بالخلط فكلّ ما غلبت فيهم طينتهم صار الحكم عليها و هم الاعراف و المولّفة قلوبهم المعارية و الضعفاء و لله المشيّة في حق هولاً و العباد ان يعذّبهم فكان بعدله و ان يغفر لهم فكان بفضله و ما هو بظلّام للعبيد و ايقن بانّ الله سبحانه قد خلق ايمان المؤمنين بخمسة عشر مراتب معدودة

فثمانية منها قد خلقت من جنان الثّمانية و تعود بامرالله اليها و سبعة منهم قد خلقت من حظايرالجنة و ترجع باذن الله اليها و انّ احداً من اهل جنّة الثالثة قداطلع على احد من اهل جنّة العالية في هذه الدّنيا ليكفره و يقول رحم الله من قتله كما اشاره لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و كذلك الحكم في اهل الحظاير و لذا قال لو علم النّاس

ص 127

كيف خلق الله تبارك و تعالى هذا الخلق لم يلم احد حدا ولكنّ الله بفضله و رحمه يجول بين مقاماتهم لئلًا يحزن احد منهم في الجنّة انّه ذو فضل عظيم و اتّهم باختلاف مراتهم يعبدون الله و لو انّ احداً من اهل الحظاير اطلّع على مقام عبادة اهل ليقول فهم ما قال على ابن الحسين في حقه لقال انت ممن تعبد الوثن ولكن الله لم يكشف من احد مقامه انه لغنى عزيز و كذلك الحكم في اهل السّجين سبعة طائفة منهم من اهل الجحيم و سبعة منهم من اهل الجعيم و له ينظر احد بنور الله ليعرف كفر مرتبته و يميز بينها و على ذلك المثال قدخلق الله الحروف خمسة عشر مراتب منها مقامات المؤمنين و هي صراط على حق نمسكه و حرف لا و اربعة عشر منها مراتب المُشركين و ان اطلع بها احد بسر علم الحروف ليخرج من كل حرف علم كلّ شي و يحكم لكلّ شيء بما كتب الله له في الدّنيا و الأخرة و انّ اليوم ما اظنّ ان يقدر عليه اللّا ماشاءالله و انّه على كلّ شيء قدير فاذا عرفت هذه المقدّمة فاعرف بان الحجه من لدى بما فصّلت من حجّة الكتاب بالغة وافية و ليس لاحد بعد الكتاب على حجة و ان الحجّة على عبوديّتي آيات اربعة الاولى سُنة من الله ربّي و هي شأن الآيات و هي بنفسها لكفي من دونها و لاتعادلها و من راني حين الكتابة يشهد في حقّى بانّى بلا فكر و لاسكون قلم اكتب ما اشآء بما اشاء من حكم الله و هي لايمكن في حقّ عبد اللّا من حتى الله باب فواده و فطرتة فسبحان الله العظيم

ص128

ان العلماء لو ارادوا ان ينشئوا خطبة ليجمعوا كلّ الكتاب ثم يفكّروا ثمّ يعطلوا ثمّ يسودوا ثمّ يكتبوا و بعد ذلك ما ارى خطبة منهم الّا كقول صغير يقول بالفارسيّة په په فيالله من عمى القلوب فآى حجّة اكبر من هذه القدرة و اى نعمة اعظم من هذه العطيّة فمن علوّ ظهورها لم يفرق احدا بينها و بين آيات القران حيث يظنّون الكلّ من حيث لايعلمون و من جلاله بطونها لم يقدر احد ان يقربها فسبحان الله العلى الكبير ما اعظم حجة و ما اكبر نعمة ولكنّ اكثر النّاس للحق كارهون و ما ياتيهم ذكر محدث من ربّهم الّا و هم كانوا به يلعبون قال الله سبحانه قل هذه سبيلى ادعوا الى الله على بصيرة انا و من اتبعنى و سبحان الله و ما انا من المشركين قل يا قوم ان كنت على بيّنة من ربّى و اتانى رحمة من عنده فعميت عليكم انزلكموها و انتم لها كارهون قل انّى على بيّنة من ربّى و كذّبتم به ما عندى ما تستعجلون به ان الحكم الّا لله يقص الحقّ و هو خير الفاصلين قل لو كان عندى ماتستعجلون به لقضى الامر بينى و بينكم و الله اعلم بالظّالمين ام يقولون افتراه قل ان افتريته فعلّى اجرامى و انا برئي ممّا تجرّمون و قوله جلّ سبحانه ام يقولون تقولّه علينا بل لايؤمون فلياتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين و اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاوّلين كلّا بل رأن على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلّا انّهم يومئذ عن ربّهم لمحجوبون فو الله الذي نفسى بيده ما قال اساطير الاوّلين كلّا بل رأن على قلوبهم ما كانوا يكسبون كلّا انّهم يومئذ عن ربّهم لمحجوبون فو الله الذي نفسى بيده ما

رايت الى الان يومى هذا من احد حديثا و انّى لاعلم باليقين لايقدر احد بمثل ما اعطانى الله من الكرامة اللهمّ انّى اشهدك بانّى لمّا رايت تلك القوم في نفسى دعوت الخلق اليك مطابقا

ص129

لحكم القرآن و سنة اوليائك و ما انا من المجرمين و انّ كلمة الشيطان هذه ربّما تكون تلك النّعمة بمثل اسم اعظم كان عندالشّيطان لمردود بكتاب الله الناطق هذا الله اعلم حيث يجعل دعوته و انّ الشيطان يدعو الى الكفر و انّى اعوذ بالله و من عمله ما دعوت الا الى الله العزيز الغقار و انّ هذا آلا ليس ببعيد من الانسان كما قال الله سبحانه الرّحمن علم القرآن خلق الانسان علّمه البيان و قوله تعالى و لقد يسّرنا القرآن لذّكر فهل من مدّكر و قوله سبحانه اتّقوا الله يعلمكم الله و قوله جل تعالى مخاطبا للمؤمنين اتّقوا الله يجعل لكم فرقاناً و من نظر بعين الفواد يشهد بانّ كل في الانفس و الأفاق دليل لهذا الامر و لكنّ اكثر النّاس لايشكرون و الثّانية سنة من نبي ص قال الله سبحانه قل لو شآءالله ما تلوته عليكم و لاادراكم به فقد لبثت فيكم عمرا من قبله افلاتعقلون و كلّ من يعرفني يعلم انّى عجمي و امّى من شان تلك الآيات و كفي بالله شهيدا و الثّالثة سنة من ائمتي و هي شأن الدّعوات حيث لايقوم بها احد من قبل و لايفرّق احد بينها و بين مناجات ائمتي بحيث يقول الاعدائه ان الصحيفة مكنونة في خزينة وقعت في ايدينا فسبحان الله الفرد كانّهم ما ينظرون الى ما فصل بعدها اربعة عدل و هي سنة الصحيفة مكنونة في خزينة وقعت في ايدينا فسبحان الله الفرد كانّهم ما ينظرون الى ما فصل بعدها اربعة عدل و هي سنة لايقاومها شي و لو شا الله و اراد لاقدر ان اظهر مثل الف و الف عدل لانّ تلك الدّعوات من لسان عبوديتي تظهر بامرالله و ها جاربة من خزآئن الفطرة الخالصة و لا نفادلها فو الذي رجعي

ص130

اليه اتكلّم بين النّاس بلسان الآيات و اكتب فيما اشآء بلسان الدّعوات لدى اسهل و اقرب من ان اتكلّم بلسان الاعجمين او ان اكتب كتب التّجارة الّى كانت عادتى و لكن الدّهر بعادتها لمقربين قد عادانى و الفضل فيها متروك انا لله و انا اليه منقلبون و انّ كلمة القائل كيف تنسب الآيات الى الله و الدّعوات الى الامام بعد ما كان الظهور منى قد اجاب الله له فى كتابه ان تصبك حسنة فمن الله و ان تصبك سيتةٌ فمن نفسك فلا شك بانّ كلّ الغير يخرج من بيت محمّد صلى الله عليه و آله و عليم السّلام و ينسب اليهم و انّ شيعتهم خلقوا من نورهم و ما ينسب اليهم فهو المنسوب اليهم ولكن الامر لاتشبه عليك انا أثار الشّيعة هى أثار التى لايفرق احد بينهما و بين كلمات الامام و ان ترى فيها فرقاً ففيها خلط و لا ينبغى لأثار احد من العلماء ان ينسب اليهم لان الفرق ظاهر و لو كان هذا الفضل يوجد عند احد فى العلماء فلابدّ ان يكون من زمان الائمه عليهم السّلام الى الان تبغى من احدهم صحيفة محكمة و لكن الامر من آثارى ظاهر بما اظهرت بعد رجعى عن الحجّ و لكن اكثر النّاس لايعلمون قالوا ان أثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار و اقرء هذا الحديث على قلبك لتوفن بحكم النّسبة والله عليك شهيدٌ من محمّد ابن مسلم قال سمعت ابا جعفر عليه السّلام يقول ليس عند احد من النّاس حق و لاصواب و لا احد من النّاس يقضى بقضاء الحقّ الا ماخرج منّا اهل البيت و انا تشعبت بهم الامور كان الخطا منهم و الصّواب من على محمّد ابن يحيى عن احمد ابن محمّد

ص131

ابن عيسى و ابو على الاشعرى عن محمد ابن عبدالجبّار جميعا عن ابن فضّال عن على ابن عقبة عن حماد ابن بشير قال سمعت ابا عبدالله يقول قال رسول الله صلى الله عليه و آله قال الله عزّ و جلّ من اهان لى وليّاً فقد ارصد لمحاربتى و ما تقرّب الى عبد بشىء احب الى مما افترضت عليه و آنه يتقرّب الى بالنافلة حتى احبّته فاذا احببته كنت سمعه الذّى يسمع به و بصره الذى يبصر به و لسانه الذى ينطق به و يده الذى يبطش بها ان دعانى اجبته و ان سئلنى اعطيته و ما ترددت عن شىء انا فعله كترددى عن موت المؤمن يكره الموت و اكره مسائته و الرّابعة سنة من العلماء قال صلى الله عليه و آله العلم ثلاثة آيه محكمة و فريضة عادلة و سنة قائمة فامّا الآيه المحكمة هى علم التّوحيد و شئون انواره و من قرء شرح سورة البقرة عرف فضلى فيها حيث لم يعدل كلّ الكتب من العلمآء بمثل ما اظهرت في سطر منها و من اجوبتى للسّائلين من بعض العلوم حيث قد اجمع الكلّ من هذا الفئة الشيخية محها و مبغضها بانّ مثلى ابسط يدا في التّوحيد ما راى احداً بعد ما انّهم لايدركون الأ قد اجمع الكلّ من هذا الفئة الشيخية محها و مبغضها بانّ مثلى ابسط يدا في التّوحيد ما راى احداً بعد ما انّهم لايدركون الأ بالحكمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتي هى احسن و لاربب بانّ اشرفها و اتمّها بالاجماع هى الحكمة لاسواها و بها تثبت الدّليل على فطره الكمال و هى شأن اهل البيان خاصة فمن لم يثبت حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم الدّليل على فطره الكمال و هى شأن اهل البيان خاصة فمن لم يثبت حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم بات ما حتم المان المان البيان خاصة فمن لم يثبت حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم يثبت حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم المنته المنان المان الميان خاصة فمن لم يثبت حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم الدّبيات حكمه بتلك الدّليل فما ارى له فضلاً فى السّبيل و من لم العلم المنان و المن المنان و المنان

ص132

من علوّ مقامه او من عجزه فما ينقض له من الفضل شيئاً و كان فضله تلك الدّليل الحكمة ظاهرة و حجته بالغه قاهرة و لاينكره بعد تلك الدّليل الامكابر عنود لانّ كلّ الدليل لدى الحكمة معدومة صرفة و ما سواها لاهل الجدال و شان الصّبيان عند اهل البيان لمعروف و من راى ادلّة المجيبة لكلّ نفس يشهد في حقّى دليل الحكمة لاسواها و كفى بالله شهيدا و اما حكمى في فريضة عادله قد فصل في الكتاب حكم كل شيء و ما فرطنا فيه من شيء ولكن اكثر النّاس لايعقلون و اما سنة قائمة هي صفات الرّبوبيّة في هيكل العبودية و ما اراد ان يشاهد حالاتي و يطلّع بصفاتي فلينظر الى مناجاتي و لكن فرض عليه بان يستر موبقاتي و كثرة جريراني فاني قد عملت سوءً و ظلمت نفسي و اقول لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظّالمين.

فيا ايّها السائل اوصيك بالعدل ان لاتغير بشيء من العلم و العمل فانّ امرالله اكبر عمّا كان النّاس يعلمون و لاتفسر آيه من الكتاب الا بالعبودية المحصة فانّ كلّ الاسرار يرجع الى تلك النقطة و لايكلّف الله احداً الا دون طاقتة و لا تعجب من آياتها فانّ المؤمن اجلّ قدرا عندالله عمّا يعلم النّاس حكمه و لو كان كلّ الكتاب في وصفى لكان هذا الحديث اعظم منه قال(ع) المؤمن لايوصف اما قرائت قول الله سبحانه و اذا تجلّى ربّه لجبل و اشار الصّادق في تفسيرها بانّ المتجلى للجبل رجل كرّوبى من شيعتنا و اشار السيد رحمة الله عليه نسبته باسم الكرّوبي انتساباً في كتابه الىّ بخطه و لا تصغر عظمه الله و لا تفهم من آياتنا غيرحكم العبودية و شاهد

حكم على عليه السّلام لابنه محمّد حنفية بان من ذرّات الجبل قد جعل الله حيات اهل الارض و البحر و الهوآء و لاتكشف سرّ آل الله عليهم السّلام فان لم تفهّم فذن في سنبله فان من قال في سرّهم حرفا عند غير اهله فقد استحق بحكم الله عذابه و كان كافرا بنص هذا الحديث المروى في كتاب الكافى عنه عن احمد ابن محمّد ابن عيسى عن ابن محبوب عن هشام ابن سالم عن حبيب السّجستاني عن ابي جعفر قال في التورة مكتوب فيما ناجى الله عزّ وجلّ موسى ابن عمران يا موسى اكتم مكتوم سرى في سريرتك و اظهر في علانيتك المداراة عنى لعدوى و عدوّى من خلقى و لاتستسب لى عندهم باظهار مكتوم سرى فتشرك عدوك و عدوّى في سبى عنه عن احمد ابن محمّد عن ابن محبوب عن جميل ابن صالح عن ابن عبيدة الحذا قال سمعت اباجعفر عليه السّلام يقول و الله انّ احبّ اصحابي الى اورعهم و افقهم و اكتمهم لحديثنا و ان اسوئهم عندى حالا و افقهم الذى اذا سمع الحديث ينسب الينا و يروى عنا فلم يقبله و اشمز منه و حجده و كفر من دان به و هو لايدرى لعلّ الحديث من عندنا خرج و الينا استد فيكون بذلك خارجا الحسين ابن محمّد بن على ابن معلى ابن محمد عن احمد ابن محمّد عن الهو قال التسليم و انك كيف تصدّوق خطبة على عليه السلام بانّى انا الحيّ كافر و من تمسّك بالعروة الوثقي و هو ناج قلت ما هو قال التسليم و انك كيف تصدّوق خطبة على عليه السلام بانّى انا الحيّ الذي لايموت و بعد ذلك انك معتقد بانّه مقتول و كذلك القول فيما

ص134

ورد من آل الله عليهم السّلام كذلك الامر قد كان في حقّى اتق الله و لا تعجب من امره و لاتتوهم بعد ذلك الحكم كيف انى اظهرت في الكتاب و عصيت امرالله لا و ربّى ما اردت الا هو أنظر الى هذا الحديث المروى في الكافي احمد ابن محمد عن محمّد ابن الحسين عن منصور ابن العبّاس عن صفوان ابن يحيى عن عبدالله ابن مسكان عن محمد ابن الخالق و ابى بصير قال قال ابوعبدالله عليه السّلام يا ابا محمّد انّ عندنا و الله سرًا من سرالله و علما من علم الله و الله مايحتمله ملك مقرب و لانبى مرسل و لامؤمن امتحن الله قلبه لايمان و الله ماكلّف الله ذلك حدا غيرنا و لا استعبد بذلك احدا غيرنا و انّ عندا سرًا من سر الله و علماً من علم الله امرنا الله بتبليغه فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما امرنا به تبليغه فلم نجد له موضعا و لا اهلا و لاحمالة يعتملونه حقّ خلق الله لذلك اقواما خلقوا من طينة خلق منها محمّد وآله و ذرّيته عليم السّلام ومن نور خلق الله منا محمّدا و ذرّيته عليم السّلام فبلغنا عن الله ما امرنا بتبليغه فقبلوه و احتملوه و الغهم ذكرنا فمالت قلوبهم الى معرفتنا و حديثنا فلولا انّهم خلقوا من هذا لما كانوا ذلك فبلغهم ذلك عنّا فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذكرنا فمالت قلوبهم الى معرفتنا و حديثنا فلولا انّهم خلقوا من هذا لما كانوا ذلك لاو الله ما احتملوه ثمّ قال ان الله خلق اقواما لجهنّم و النّار فامرنا ان نبلّغهم كما بلغناهم و اشمزوا من ذلك و نفرت قلوبهم و ردّوه علينا و لم يحملوه و كذّبوا به و قالوا ساحر كذّاب فطبع الله على قلوبهم ذلك على قلوبهم و ردّوه علينا و لم يحملوه و كذّبوا به و قالوا ساحر كذّاب فطبع الله على قلوبهم

ص135

و انساهم ذلك ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحقّ فهم ينطقون به و قلوبهم منكرة ليكون ذلك دفعا عن اولياً نه و اهل طاعته و لولاه ذلك ما عبدالله في ارضه فامرنا بالكفّ عنهم و الستر و الكتمان فاكتموا عمن امرالله بالكفّ عنه و استروا عمّن امرالله بالسّتر و الكتمان عنه قال ثم رفع يده و بكى و قال اللهم ان هذه لشر ذمه قليلون فاجعل محيانا محياهم و مماتنا مماتهم و لاتسلّط عليهم عدّوا لك فتفجعنا بهم فانك ان افجعتنا بهم لم تعبد ابداً في ارضك و صلّى الله على محمّد و آله و سلّم تسليماً و استقرّ بحكمه و اعلم بانّى كتبت في الورقة العجمية صدق محض لا اعلم من علم الرّسوم حرفا و لكن فرض على العالم الاديب البليغ ان يصح كلامه بميزان آياتى و كذلك اهل النّحو و الصّرف و المنطق و العروض و الهندسة و النّجوم و ما وراها من علم الرّسوم التى لا يعلم اسمائها الله الله و كلّ ذلك لم يعدل بسطر من مناجاتى لله سبحانه لائها قد حكت من عالم اللهوت و انّها مقام الملك و شأن العبد و ليس بدليل للعالم بالله كما صرح الامام عليه السّلام في امارة الولاية بما نقل في الكافي على ابن ابراهيم عن محمّد ابن عيسى عن يونس عن يونس عن احمد ابن عمر عن ابى الحسن الرّضا قال سئلته عن الدلالة على صاحب هذا الامر فقال الدّلالة عليه الكبر و الفضل و الوصيّة اذا قدّم الرّكب المدينة فقالوا الى من اوصى فلان قيل الى فلان ابن فلان و دوروا مع السّلاح حيثما دار امّا المسائل فليس فيها حجّة فكيف اذا لم تك دليلا

ص 136

فى الولاية فتكون حجة فى العبوديّة لاو ربى لانّ الشّرف الكبرى هى البساطة لا الكلمتى كما قال على عليه السّلام فيعلم القرآن بانّه كان فى النّقطة و قال روحى فداه و انّى انا النقطة تحت البآء و هذه هى الولاية المطلقة الّتى قد ذلّ كلّ شى لها و قدكشفت قناع المطلب لمن ان يذكّر و اهتدى الى الله سبيلا.

و امّا ما اردت لاطمينان قلوب الاوّلين فاعلم انهم قدسبقوا بالتسليم و من امارات الّتي قد القيت اليك و ماورآنها ما اشار السيد اعلى الله مقامه في كتابه الّذي كتب الى بخطه الشّريف و انّ الان عند اولى النّاس بالكتاب لموجود و في اشاراته تلويح حيث يعرف اولوالالباب امرى من دون بيّنه من غيره و كفي به لمن استبصر و اهتدى دليلا و اعلم بان عبادالله الّذين قد سلّموا هذا الامر كلّهم علماء اتقياء حيث قد صرّح السيّد اعلى الله مقامه في شأن كلّ واحد منهم بشيء من الثناء و نص بخطه الشّريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناء عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد جمع اولياً تلك الطّائفة و ان فيهم رجال علماء الّذين قد نص الشيخ و السيّد رحمة الله عليهما باجتهادهم و فضيلتهم حيث لاينكرهم الّا مكابر عنود و انّهم معروفون بالعلم و العمل و انّى لاستحيى ان اذكر باسمائهم و كفي بالله شهيدا و ربّما الان قد اعرضوا كلّهم ولكنّ الامر من لدىّ لم يتغيّر لو اجمع الكلّ بالتصديق او التكذيب حكمه الى سواء و كفي بالله وليا.

و اما ما اردت لاجل الورقتين الا<mark>خيرتين</mark> فاعلم ان الله سبحانه لم يک مغيرا نعمة انعمها على قوم حتّى يغيّروا ما بانفسهم فلمّا كذب النّاس حكمى في آيات الله

ص137

حرّمنا عليهم طيبات العلم و الآيات لعلّهم يتذكّرون ثم لما ا<mark>استهزوا</mark> بامرالله ضرب بيّهم بسور على <mark>نفي</mark> التّكليف عنهم و هو باب باطنه فيه الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلّهم بآيات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلماً اخذت عهدى من اعناقهم غرورا بالله ربّى و عزّا لنفسى و علماً بما اكرمنى الله من امارات الحقّة حيث لايقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يظهر اليوم بحجّى او ان يبطل شانً من آثارى انظر الى الذين يدعون هذا المقام فى العلم من الرّشتية و التركيّة و من سواها لن يقدر احد عنهم ان يكتب ورقة مثل آياتى و بعد ذلك يجحدون الكلّ امرالله من حيث لايعلمون فو الّذى نفسى بيده لو ينصف احد من اهل المشرق و المغرب او مابينهما بالعدل لامفر له الا ان يقرّ بفضلى لانّى ما ادعيت فى شانٍ الا العبودية و كفى بالله وكيلا فو الّذى حكمى بيده ماكتبت ورقة العجميّة الله غرورا بالله و اتباعاً لقوله جلّ و علا يا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات و الارض فافذوا لاتنفذون الله بسلطان قوله جلّ سبحانه و امرت لاعدل بينكم الله ربّنا و ربّكم لنا اعمالنا و لكم اعمالكم لاحجّة بيننا و بينكم الله يجمع بيننا و اليه المصير ان قلت بل كفرت لأنّ الحجّة من عنده بالغة و الرّسالة من حكمه ساطعة و ان لاكذبت بل الامر فى ورقتى هكذا لما كفر الثّاني يدعوه الاوّل و رضآء الثّالث جزيتهم وصفهم بما كتب

ص138

ايديهم ليظهر قول الله في حقهم و انّ لدينا انكالا و جحيما و طعاماً ذاغصة و عذابا اليما و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون في حقهم سيئة الاوّل و الثانى منهم ما رانى الاوّل منهم ما رانى الداً و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لولا كتاب من الله لسبق في بعض ليلة و ثلث ليلة و الثالث منهم ما رانى ابداً و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لولا كتاب من الله لسبق في سنة الولاية انّهم لن يقدروا ان يكتبوا شان انفسهم ولكن لما كان الامر في الولاية قد قضت فلابد ان يظهر في هذا المقام ما ظهر في الولاية و الا انّهم لا شان لهم بذلك و لانصيب لهم من القدرة انظر الى دنائه مقامهم و رتبتهم انّى طلبت منهم في جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتي و انّهم لن يقدروا ان ياتوا و بعد ذلك اجترحوا على حكم الله و هلكوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لايشعرون و كلّ ذلك فتنة في الدّين ليميز لاخبيث عن الطيّب اقرء من اوّل سورة العنكبوت الى خمسة آيه ثم انظر الى هذا الحديث الذي روى في الكافي عن على ابن ابراهيم عن محمّد ابن عيسى عن يونس عن سليمان ابن صالح رفعه عن ابى جعفر قالو انّ حديثكم هذا لنّشمئز منه قلوب الرّجال فمن اقرّ به فزيدوه و من انكره فذروه لانّه لابد ان تكون فتنه تسقط فها كنّ بطانة و وليجة حتى يسقط فها من يشق الشّعر بشعرتين حتى لايبقي الا نحن و شيعتنا. ثم اعلم انّ الرّجالِ الّذين الشمئزت قلوبهم من هذه الحديث هم رجال قد وصفهم الله في الكتاب على الاعراف و انّهم من شيعة على عليم السّلام يشمئز قلوبهم من هذا الامر لعظمته و لقد غربلت النّاس غربالاً عظيماً و مابقى بعد ذلك

ص 139

الّا نفراً يسيرا و هم رجال لايواريهم الظّلمات و لايخافون في سبيل الله من الهلكات و لاينظرون الى الاشارات بل طابت و طهرت افئدتهم باليقين لحبّ ورقة البديعة من الشّجرة المباركة يكاد زينها يضى و لو لم تمسسه نار الدّلالات و انّهم قوم لايطمعون في الجنان و لايخافون من النيران بل يعبدون الله ربّ و ربّ كلّ شيء الذي لا آله الّا هو حبا لذاته و انّهم الى ربّهم لينقلبون.

فها ايها السّائل بلّغ شيعتنا اللّا يردون الورقة من يدى احد و لاياولون حرفا منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير و الا لانعد من شيعتنا فقهاً حتى يعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه يا معشر الانوار و عبادالرّحمن الّذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزّلت فها اشارات لطيفه تميز بها الصّادقون عن الكاذبين فامّا اهل البيان يستدلون باسم الله العزيز القهار و يرضون بالّنار الجلال فها و اولئِك هم الفائزون حقّا و امّا اهل الجنّة الاولى يستدلون بذكر اسمى لانّه ليس شعارى في احد من آثارى و انّى الى الان ما ذكرت اسمى ابداً في احد من آياتى حيث اشار الامام في حكم باطن الباطن لايسمى باسم صاحب هذا الامر الّا كافر و انّ ذكر الاسم في الآثار هي شان الفقهاء والّذين هم صبيان في امر البواطن و الاسرار و انّى بعد ما حرّمت ذكر اسمى قد عصوا امرالله و ظهروا بعض الاولين اسمى و لذا قد ظهرت الفتن لاجله و انّ المنكرين لمّا شاهدوا انّ النّاس من كلّ شطر خرجوا لحبّى حيث قدجعل الله افئدتهم رافعة الى قد حسدوا بذلك و لو اخذوا نصيهم بماكتبوا ايديهم ليعرف النّاس

ص 140

الاعتقاد بحبى الله و من اتبعى من المؤمنين لا اله الا هو عليه توكّلت و هو ربّ العرش العظيم و امّا اهل جنة الثانى يستدلون الله حسبى الله و من اتبعى من المؤمنين لا اله الا هو عليه توكّلت و هو ربّ العرش العظيم و امّا اهل جنة الثانى يستدلون بكلمة الاولى الاعجمى و ماكان و رائها من حكم الظّاهر فى الابواب حيث ما كان و لايكون الّا فى هذا المقام لان فى ابواب الاربعة عليهم السّلام لم يكن هذا الوصف و انّهم ابداً لن يقدروا ان يتكلّموا بمثل آياتى و لو يقدروا بذلك لابد ان تبقى منهم آيه و كذلك الحكم من بعد هم لمّابلغ الامر الى الله حيث كان ظاهراً بانّ الشّيخ و السيّد رحمة الله عليهما لن يحيطوا بكلّ العلوم بعد ما لم يعرف فى مقام التّوحيد منها شى و لو كانا يستطيعان بشان الآيات لامفرّ لهما الّا ان يظهروا و لكن الامر فى حقّى لا يعلم احدٌ الّا الله و امّا فى آثارى ظاهرة بالغة وافية و هى قوله الحق الّا انّ آيه ممّا نزلنا اليك تعدل فى كتاب الله آيات النبيين و ما من بعد ذلك كلّ الخلق من حجج الله ليسئلون و انّهما لو يعمّرا الى عمرالدّنيا ما استطاعا ان يكتبا آيه من الكتاب و لاسطرا من الصّحيفة و انّ الذين يدّعون المثل فى آثارى فاولئك هم الكاذبون.

و امّا حكم خوارق العادات فلا و ربّی ما رایت من باب الله المقدّم فی ایّامی الّذی كنت عنده و ایّ آیه اكبر ممّا نزّلت علی الناس و لو اجتمع الكلّ بالمثل لن یستطیعوا و ان كنتم فی شكّ من هذا قل فاتوا برهانكم ان كنتم صادقین فو الّذی جعلنی عبدا لولیه لو اراد الله

ص140

في حقّى لاظهر مثل ما اظهرت في بدو الامر من الامارات العاليه الف عدل و كان الله على كلّ شيء قديرا و امّا اهل جنّة الثّالثه يستدلون بلفظ الفطرة الّتي هي التوحيد حيث قد ملئت آثارها شرق الارض و غربها فكيف من لم يعلم بحرف من العلم يقدر ان يكتب مثل ما كتبت الّتي قد عجزت عقول الموحّدين عن دركها و حارت اوهام الحكماء في بلاغتها و لكنّ النّاس بآياتنا يكذبون و امّا اهل جنة الرّابعة يستدلون بالكلمات الّتي هي نفي صرف في على بالرّسوم و عجزى بالعلوم و هي منتهى الكمال عند اهل

الجلال لانّ العلوم هو المعلوم و من اراد اظهار بلد الجلال فعليه محرّمة ذكر العلم و القدرة و هى اشرف الكبرى الّق قد جعل الله لاوليانه قد ذكرتها لمن اراد ان يتذكر بآيات ربة و يعرف ما صرّحت فى تفسير حديث الجارية و ما يتذكّر بها الّا اولوالباب و امّا اهل جنّة الخامس يستدلون بآثارى الّق قد ذكرت فيها بان الكلمات هى خلاف قواعد القوم لانّ آيات الفطرة شاهدة عليها و انّ القوم يجعلون الهم هواهم و انّهم بنصّ القران قوم سوء كافرين و انّهم مكروا مكراً و مكرنا مكراً كانّهم لايعلمون قل الله اسرع مكرا فسبحان الله عمّا يشركون و امّا اهل جنة السادسة يستدلّون بكلمة الّق هى دليل بان لا تدلّ الكلمات بشىء من الامر لان الامر فى مقام الفعل و شان الآيات مقام الوجه فى الذّات العباد و هى رمز خفى لاهل تلك الجنّة بانّ تلك الورقة ليست بامرهم بل نهى صرف فهم و اولئك هم الصّادقون و امّا اهل جنّة السّابعة يستدلون بكلمه الاعتقاد

ص 142

لائها لاتقبل الآان يكون نفس ايتها في الانفس و الآفاق و من عرف غيرها لم يذق العلم عرف الله من عرفه بلا دليل و جحد الله من عرفه بعلم سبيل و كان امرالله مقضياً و اما اهل الحظاير يستدلون بكلمة الضّلالة و يقرئون لحكمها هذا الحديث الذي رواه الكليني ره في الكافي عن ابي جعفر عليه السّلام قال يا زرارة حقّ على الله ان يدخل الجنّة كانّه عليه السّلام ما نطق و ما اراد الآلا لاجل ذلك و يشهدون بعدها بذكر النّار الّتي قد نزلها الله حكمها في القرآن نارالله الموقدة الّتي تطلع على الافئدة بما قد فسر الامام بحجة الله صاحب الزّمان و لاشك انه نارالله في كلّ شي و انّه روحي فداه كان نار الحبّ و الجلال و نار العزة و الجمال و نار المعرفة و الالاء سبحان الله عمّايصفون و لقد نزلت ورقه العجميه و ليعلم الكلّ بانّي ما اطمع في تصديق احد و لقد بلغت نار المعرفة و الالاء سبحان الله عمّايصفون و من شآء ان يكفر و انّ العلما لو لا يعرضون من حكمي لن يقدر الظّالمون بعملهم و كل ظلم حكمي الى الكلّ فمن شآء فليومن و من شآء ان يكفر و انّ العلما لو لا يعرضون من حكمي لن يقدر الظّالمون بعملهم و كل ظلم و حكم غيرحق صدر من ذي روح من يوم ذكر الامر الى دولة الحقّ فكان ذنبه عليهم و كان الله لغني عمّا يعملون و امّا اهل النّار يستدلّون بظاهرها و يعلمون انها دفاع لسكون المعاندين حيث كنت على تلك الارض و تطلع بفعالهم حيث لايخفي عليك امر الذي اخذ الورقة لنفسه بالقآء قرينه بعد كتابه الّذي كتب الى قريباً من صور العلّيين و مهاجرته الى بحبّ نفسه و بعد ذلك فعل مدعوة

ص 143

الشّيطان ما القاه انظر الى نكراه و ادباره و بعد نظره امر الّذى قد ثبت بكتاب محكم و صحيفة متقنة و اجماع عدول من الاخيار انه قد اراد باطفائه بعد ما ظلم احد بالقسطنطنية و اربعة بالعراق لحبهم بهذا الامر في سبيل الله بغير اذن احد فاعوذ بالله و عمله و انه لما عصى امرى بالخروج و كلّمه الله الى نفسه فاذا نظرت الى جوابه لكتابه الّذى هو صور السّجّين تعلم حكمى بانّى ما اراه قابلا لنظرى و ما التفت اليه و لمّا كان و استطه الّح كثيرا اجبته من تلقآء الغضب بدليل الحكمة في دُعا ما لم يكن في الامكان اعلى منه في الجواب و انّه لمّاراد الجحود ما التفّت اليه و طلب جوابا اخر و انّى ادفعته بجوابي مختصرا بانّى ما اقدر دون ذلك و طلبت منه اتيان حديث و انّه لم يشعر و لم يات و ردّ حكم الله في كتابه و امليت كتابا اليه بنفي التكليف من الكلّ لئلّا يجترح علّى و يفضح نفسه و يحتمل اثما عظيما و لكن الخبيث قد خرق حجب الحيآء و اذاع اسرار آل محمّد عليهم

السّلام عند رجل من التّجار ليعينه و اخويه للّذين كانا في الجحد معه و انّهم قد جحدوا امرالله و جعلوا الهم هواهم بعد ما علموا بان الطير لن يرقى الى و السّيل لاينهدر عنى فسبحان الله من بعد هم لو كان خصمى حمالاً ليشعر بانّه بعد ما اتى بحديث مثله ليس عليه الجحد ولكن الله قد اخذ عقلهم و شعورهم و تركهم في ظلمات لايبصرون صمّ بكم عمى فهم لايرجعون سوآء عليهم و انذرتهم ام لم تنذرهم لايؤمنون فو الّذي نفسى بيده ان فرعون مع كفره

ص 144

كان اقرب فهما منهم و انّه لما اراد ان ينكر حجّة موسى عليه السّلام قد امر باتيان السحرّ شيئاً و انهم لن يأتو بشى و مع ذلك بعمه الله يجعدون فو الّذى خلقنى ما ظلمونى و لكنّهم يفضهون انفسهم من حيث لايشعرون انظر الى المبلّغ بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الى الثلاثة المنكرة و مقامهم و اماراتي عندهم ثمّ ايقن بوعد الله و اخذه و كذلك نجزى الظّالمين و اعلم بان جواد القزويني قد كتب في كتاب الاعجمى على ما كتب من صورالسّجين بكلمات باطلة و منها الحجّة من شيعة آل الله عليهم السّلام مستلزم اختبار الامام و اختبار الامام و اختبار الامام (ع) يستلزم اختبار النبي صلى الله عليه وآله و ان اختيار النبي (ص) يستلزم اختبار الربّ جلّ و علا و هذا كفر صراح و لكنّ اكثر النّاس لايعقلون و انّه قد طلب منى لمعني الّذي اليس له دليل الا الحكمة و لايثبت بغيرها بنص الشيح رحمة الله عليه في الفوايد اربعة و عشرين دليلا من دلائل التي كانت شأن الصّبيان بعد ما قرء في كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكلّ ثمّ قوله جلّ شأنه قل لو كان عندى ما تستعجلون به لقضى الامر بيني و بينكم و الله اعلم بالظّالمين فما الفرق بينه و بين الذين قال الله في كتابه في سبعة مواقع فاتوا بآياتنا ان كنتم صادقين فاعوذ بالله من الشّيطان فانّ الله قد قال تنزّل الشّياطين على كلّ افّاك اثيم و انّه قد طلب بزعمه ادلّة معدودة و جعلها حجّة عند نفسه و غيره لو طلب مائة ادلّة و يجعل عند نفسه تسعة و تسعين منها صور السجّين فما الفرق بينهما و كذلك الحكم عند نفسه و فيره لو طلب مائة ادلّة و يجعل عند نفسه تسعة و تسعين منها صور السجّين فما الفرق بينهما و كذلك الحكم عند نفسه و الله في منابة له فسيحان الله

ص145

الحى قول الله اصدق من قوله حيث ادبّ حبيبة صلى الله عليه وآله ادع الى سبيل ربّك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتى هي احسن و احدى من تلك الادلّة تكفي بنص القرآن و انّه قد ضلّ نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب في كتابه المباهلة بكذب نفسه كانّه ما قرء كتاب الله بانّ المباهلة حكمي و آيتي و ليس له حكم مباهلة كما قال الله سبحانه حكاية عن قول عبدة الاصنام اذ قالوا اللّهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السمآء او ائتنا بعذاب اليم فمن ايّ حكم طلب المباهلة بعد ما فوضت الامر الى احد من النّاس و انّ اكثر من اهل التّصديق يباهلون به يقينهم مثل ما قد سمعت انّ مهدى الخوئي جزاه الله خيرا من عنده قد ارسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انّه لم يقبل من كذبه فسبحان الله عمّا يصفون و لقد الخوئي جزاه الله خيرا من عنده قد الرسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انّه لم يقبل من كذبه فسبحان الله عمّا يصفون و لقد اتممت حجّة المباهلة في المسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطّلع بهذا الكلام بما ذكرته في صحيفة الحرمين و هو المحيط و اطنّ انّ الّذين قد سمعوا هذا الامر في مكّة و منهم الشهدآء و هو الحاج سيّد على الكرماني و الحاج سيّد محمّد الخراساني و الحاج سليمان خان و الحاج محمّد على المازندراني و ما كان ورائهم ما لم اك في الان ببالي و انّ الحجّة لم تك ناقصة حتّى تحتاج الحاج سليمان خان و الحاج محمّد على المازندراني و ما كان ورائهم ما لم اك في الان ببالي و انّ الحجّة لم تك ناقصة حتّى تحتاج

بالمباهلة بل كلّ الآيات بنفسها تكفى عند الدّليل و هى الحجّة لنفسى اذا اردت اظهاره لمن يشاء كما اظهرت في المسجد الحرام فو الّذى نفسى بيده لو اجتمع

ص146

اهل النجران لاباهل بنفسى بهم و لاحول و لا قوّة الا به و اليه يرجع الامر كلّه من هولا المنكرين كاتّهم لايشعرون بمراد الله بان الله سبحانه ما اراد من ظهور هذا الآيات الا ان يثبت بها ولاية الى الله و فضلهم و غلبة فرقه الشّيعة على العامة بالحجة الّتى لايقدر احد منهم ان يردها اذا انصف فسبحان الله من هذه الفرقة المشهورة بالشيعة كاتى اردت اجتهادهم او فتواهم و لذا لايرضون بامرى فيالله من فرقة الشيخية و لولا هذا الامر فكيف يقدرون باثبات الحقية للشيخ و السّيد رحمة الله عليهما بعد ما ذهب الاكثرون على ردّهما و ليس عندهم حجة بالّغة التى عجزت عنها كل المنكرين فسبحان الله ما ينكر هذا الامر من الشّيخية الا من لم يصدّق في السرّ احمد و كاظماً و الا لاسبيل له الا ان يقرّ بهذا الامر الغيرى قد ظهر حكم باطن الباطن بالكلمات المحكمة التى لا يجحدها الا مكابر عنود و بعد على بعداوت الكلّ و جحدهم و انّهما رحمة الله عليهما لمّا اراد باظهار بالكلمات المحكمة التى لايجحدها الا مكابر عنود و بعد على يوجد مثلى في امرالله فسبحان الله من بعد الخوار و ملقيه و رشح من حكم باطن الباطن خوفا من الناس قد اشارا بالتّلويح و انّهما ابدا لن يظهرا بالتصرّيح و لكن الامر في حقّى ظاهر و لا رشح من حكم باطن الباطن خوفا من الناس قد اشارا بالتّلويح و انّهما أبدا لن يظهرا بالتصرّيح و لكن الامر في حقّى ظاهر و لا رشح من حكم باطن الباطن خوفا من الناس قد الشارا بالتّلويح و انّهما ابدا لن يظهرا بالتصرّيح و لكن الامر في حقّى ظاهر و لا بالله على السّجاد في الشّام و من سآئنا سمآء ميلاده فقد افتضحوا بانفسهم باستكبارهم و علو علواً كبير فاعوذ بالله من عمل الخوار فقد عمل بما لايعمل احد من الاشرار و لقد فتح كتابى الذي كتبت باستكبارهم و علو علواً فكانّه ما

ص 147

قرء حديث الرّسول من ينظر الى كتابة اخيه بغير اذنه فكانّما نظر الى فرج امه فاقول على شان تكليفه لهواه بانّى لست على الامر المطاع و لكن حكم الله لحديث لم يخرج في حقّى لاتخونوا الامانة و لو كان كافرا فاعوذ بالله من عمله فاضاع سرنا عند غير اهله و يحكم هذا الحديث من فعل ذلك كان كافراً و قد دخل في بيت احد من النّاس حيث اخيرني بغير اذنه فسبحان الله العلى الحليم انّ بهذه الدّيانة المردودة عند اهل الكفر قد اراد الهداية و اطفاء نور الولاية فالحمد لله الذي قد اخرجه من ديواننا و لقد كتب اقبح من كلّ ذلك بالقآء شيطانه في مسودة كتابه الاعجمى باني قد اخذت كلّ ما كتبت من القرآن و الادعية و كتب الشّيخ كانّى اعمى محض لا و ربّى انّه قد ايقن بانّى ما اخذت من كتب و جحد بشركه كانّه ما قرء حديث العدل انّ ادنى الشرك ان يقول الحصاة نواه ثمّ دان بهاء و قد علم كلّ نفس بانّ كلماتي بديعة مجرية من خزائن الفطره فامّا في الآيات ثلث مقابل القرآن قد ظهرت حيث قد ملئت شرق الارض و غربها و امّا في الدّعوات قد ظهرت بشأن لم يك قبله لابمعني و لا بلفظ في دعوات الائمة عليهم السّلام و امّا في الخطاب كذلك و امّا من داب العلماء فكيف يقابل كتب الشّيخ و السيّد بما كتبت في شرح سورة البقرة و اجوبة النّاس فاعوذ بالله من جحده بعد علمه و من تصديقه بعد انكاره و انا بريء من من المجرمين.

فياايّها السائل من قال في حقّى كلمة البابيّة للامام فهو مردود لانّه ليس له بعد الابواب الاربعة باب و ان كان من شان اسم الخير للمؤمن فلا باس

ص 148

بذلك و لكنّى ما احب لعداوة النّاس فيا ايها الملاء من الاخيار ان اتقوا الله و لاتقرّبوا الفتنة فانّها اشدّ من القتل في حكم القرآن و اعملوا <mark>الخير سرا</mark> فانّ الله كان بما تعملون بصيرا.

و امّا ماسئلت لاجل الدّين اقرء هذا الدّعآء المروى عن الكاظم عقيب كلّ صلوه مفروضة اللّهم انّى اسئلك يا لا اله الّا انت بحق لا اله الّا انت ان ترحمنى بلا اله الّا انت اللّهم انّى اسئلك يا لا اله الا انت بحق لا اله الّا انت ان ترضى عنّى بلا اله الّا انت اللهمّ انّى اسئلك يا لا اله الّا انت بحق لا اله الّا انت بحق لا اله الّا انت بحق لا اله الّا انت انّ تغفر لى بلااله الّا انت فانّ الله ربّك واسع المغفرة يمنّ على من يشآء بفضله و هو الغنىّ الحميد.

و امّا ما سئلت من اجل توسعة الرّزق فاقرء اربعين يوما في كلّ يوم احدى و الف مرة و من يتّق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لايحتسب و من يتوكّل على الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله لكلّ شيء قدرا فانّ الله يتفضّل عليك بمنّه انّه جواد عليم.

و اماً ما اردت من اشارات كتابك ان الله سبحانه لايفعل بعبده المؤمن الّا ما هو خير له و انّه لغنيّ حكيم.

فيا ايّها السّائل اجمع كتب الجواد و قرينه ليميز الحقّ عن الباطل و كان الكلّ بهذا الامر من الشاهدين فلعن الله من اتبعنى قبل ان يرى الكلّ عاجزا باتيان آيه من آياتي و ان الله و الملائكته بريئون منه و هو من المشركين فلعن الله من ارادني وراى ابسط يداً منى في التوحيد ثم لعن الله من احبني و عرف افضل منى في العلم و هذا آخر في كتابي

ص149

اليك و كان الله على كلّ شيء شهيدا و انك كنت على تلك الارض و اطلعت بما فعلو الجواد لاطفاء امرى و انه بهوآء نفسه و الشّياطين الّذين قد ارادوا باطفاء نورى لاو ربك كلما اطال الظّل ما كان الّا من نور الشّمس و انّ الله قد جعلهم بذمّهم متّبعاً لأياتي فمن اليوم يقدر بظلمي و ان يأخذ الملك الّذي هو العلم بنص الامام (ع) من يدى و ان الظّالمين بحكم القرآن ما ظلمونا و لكن كانوا بانفسهم يظلمون و لو اجتمع الكلّ بجحدى و كتبوا الف كرور في ردّى لاطردهم بتلك الآيه من نفسي و كفي بالله حجة و دليلاً قل موتوا بغيظكم و ادخلوا النّار بشرككم ثم كونوا حجاره من سجّين منضود و كذلك الحكم في العكس لن يزداد في علمي بالله من شيء و انّى بفضل الله مطمئن به و مسائل من جوده و متكّل عليه و اقول من حكمه لن يصيبنا الّا ما كتب الله لنا هو مولئنا و على الله فليتوكّل المؤمنون و انّ عيش الدّنيا في دولة الباطل محرّمة علينا بحكم هذا الحديث عده من اصحابنا عن احمد ابن محمّد عن ابن محبوب عن ابي الصّباح الكناني قال كنت عند ابي عبدالله فدخل عليه شيخ فقال يا با عبدالله اشكوا اليك ولدى و عقوقهم و اخواني و جفاهم عند كبر سنّي فقال ابوعبدالله (ع) يا هذا انّ للحقّ دولة و لباطل

و انا اليه منقلبون و ما انا مدعى امرا الا العبوديه قد دعوت الكل الى صراط الله العزيز الحميد بما اعطانى الله من فضله و انا ذا مصدق بحكم القرآن و رجعه آل الله عليهم السلام و ما انا من المشركين و استغفرالله ربى فاتوب اليه انه كان بالمومنين غفارا و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

شرح بیان سید کاظم رشتی (سیاتی زمان..)

بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمد لله الذى جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحت و اضائت بعد ما بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشأت فاستقامت و استنطقت فملاء بها آفاق العماء في سماء اللّاهوت و ارض الجبروت حتى قام كلّ بوجوده و استضاء كلّ بظهوره و استنطق كلّ ببطونه حيث ما دل نور الّا بنوره و لا ذكر لشئ الّا بظهوره سبحان موجده ربّ السّماوات و الارض عما يصفون و الحمد لله الّذى جعل طراز الواح شمس الازل طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحت و اشرقت و استشرقت لما بدعت و اخترعت و انشاءت و احدثت و عيّنت و قدّرت و فصّلت و اقضت و اجلّت و احكمت و اقبلت حتى قام تلقاء مدين عزّ الصّمدانيّة و خضعت تلقاء مدين جود الربّانيّة و خشعت تلقاء عرش الوحدانيّة و سجدت تلقاء عرش الرّحمانيّة و صعقت و قالت ما لى و نور الاشواق ما لى و عهد الميثاق ما لى و يوم الّذى يكشف السّاق بالسّاق

ص ۱۵۱

ما لى و يوم التلاق ما لى و ما عملت ايدى رجال النفاق ما لى و هذا الكفّ التراب الملفّق بالوثاق و هذه الشئونات الدّالة على حكم الطّلاق ثم قعدت و تبلبلت و تشهقت و تفرقت و باكت و قالت اين نور الّذى ينطق عن شمس الجلال ثمّ هدى اين نور الّذى تجلّى لى و اضحكنى ثمّ ابكى و اين نور الّذى اطعمنى من جوع ثم اسقى و اين نور الّذى اكرمنى ثم هدى و اين نور الّذى فتدلّى خلقنى من نطفة فجعلها حوريّة حسنى و اين نور الذى نزل ما فى الصّحف الاولى ثمّ موسى ثمّ عيسى ثمّ نزل لمحمّد دنّى فتدلّى فكان قاب قوسين او ادنى و اين نور الّذى اهلك قوم عاد و ثمود و نوح و ما كان اظلم و اطغى و اين نور الّذى خلق الشّعر و ما ينطق الصبّى عن العلى و اين النور الّذى قال ما يكذّبنى بما رايت و لقد راه نزله اخرى ما كذب فواد ما راى فيكذّبونه بما اطلّع عن احكام منظرا الاعلى لا فو ربّك علّمه شديد القوى و انّ سعيه اليوم يرى و ليس له الّا ما بلغ و سعى و انّ اليه المنتهى و انّ اليه يرجع الأخرى ثم اولى هذا نذير من الأفق الكبرى هو الذى يركم آياته لعل احد منكم يتذكر او يخشى و ان اقول القول هذا فمن اتقى و هدى ام للانسان ما تمنّى فللّه الآخرة و الاولى قل لمن يصلى فى نار لظى كيف آمنت و هاجرت ثمّ كذبت و اغوى هذا كتاب لما فى صحف الاولى و لقد اربناه كلّ آياتنا الكبرى فاستكبر و كذّب و طغى قل ءات من قبل بأية اخرى ان استكبرت على كتاب لما فى صحف الاولى و لقد اربناه كلّ آياتنا الكبرى فاستكبر و كذّب و طغى قل ءات من قبل بأية اخرى ان استكبرت على

حكم ربّ الاعلى لاتسرفوا ثم ائتو بالكلام الاولى مثل هذا الفتى يأت بما كان عربى انّ هذا هو حكم لمن اتّقى ثمّ هدى و لقد كفر هذا ثم ما فعل اللّات و العزّى و انّ فرعون

ص ۱۵۲

من قبل اتى بشئ ادنى و انتم لتكفّرونه و لاتاتون بآية كبرى هذا نصيب لمن اعرض ثمّ هوى و لقد التقى الملتقيان ثمّ طغى و ان افترى قد فعل قرينه الاخرى قل ادخلوا المقابر ثمّ تنسى انّ هذا النار لظى احاط اليوم بانفسكم و انتم اليوم لاتبصرون و لا تخشى و لا يليق جحدكم امرأة انثى و انّها لاحدى القانتات الكبرى و انّ رجال الاعراف يلعنونهم فى بكرة و ضعى و انّ هذا بآية من آياتنا الكبرى قل انّ العاقبة للمتقين و لمن اتّقى من نار تلظى قل ربّ كانهم بنات انثى لايقدرون ان ياتوا بآيات كبرى ثم استقامت و قالت يا ربّ العلى و الثّرى فاحكم لمن كذّب و طغى و ارنى من آياتك الكبرى فانّ طير الفواد قد تغرّد على اغصان شجرة الطّوبى و انّ بلبل نور الجلال قد تغنى بما لايغنى فسبحان الله ربّ العُلى و الثرى كانّ طيور العماء تغرّدن و استكفن فى جوّ الهواء ليوم الّذى انشق الارض ثمّ السماء طوى ثم تنفّست و استفادت و تفرّقت و اجتمعت و قالت انّ اليوم قد قاموا كلّ دي الاسطاط بعد صيصيتهم بالاسطاط و انّ هذه شقشقة انحدرت لصيصيتهم اذا قاموا بحكم الفراق و ينسوا يوم الّذى يكشف السّاق و يعرضوا من تلك الكلمات النّازلة من مكفّهرات سماء الاشراق و كفى فى يوم الوثاق عهد الله فى يوم الميثاق و اعوذ بالله رب الفلق من كلّ ما فتق بين الشّقاق و النّفاق و استعين بالله فيما استنطقت و تكعّبت و ملأت بها الأفاق. و لقد نزل بى كتاب من الوافد الى نور الفواد و سئل من حكم الجواد من ذوى الاسرار و الاشهاد

ص۱۵۳

بما اراد الله من اسرار المعاد و انا ذا انزل من قلم المداد ما شاء الله ربّ الغيب و الاشهاد و انّ هذا الكتاب قد اقتدى بما نزل من قلم الجواد يا ذكر الله العليّ سلام الله عليك ها انا واقف ببابك سائل من جناب عزّك بانّ السيّد العالم و الحبر الملّى كاظم عليه سلام الله قال سيائى زمان يقرء الحِمد لله ربّ العالمين بكسر الهمزة و الرّاء و يكون هذا صحيحاً اسئلك ان تعلّمنى شيئاً من تاويل هذا الكلام و تطفح عليّ رشحاً من هذا البحر القمقام و تطفى سراج عقلى و تطلع صبح فوادى و تنثره نظمى و يكون عاليها سافلها.

يا ايّها الخليل قرّب اليّ فانّ منادى الجليل في النّار الخليل ينادى بالرّحيل في غياهب ذلك السّبيل بتلك الحجج البالغة في هذا الدّليل فاستعد لما نريد ان اسقيناك من ماء السّلسبيل و دع القال من اهل المقال فانّ سرّ المأل صرف الجلال بعد كشف قناع الجمال من ذو الجلال و انّ ذلك لهو الكمال للمسبّحين الكرّوبيّين في سماء الاعتدال و المهلّين المقدّسين فوق تلك الجبال و انّ الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال و اغرق نفسه في بحر الضّلال الّتي احاطت اليوم كلّ الرّجال و انّ الله في سلسلة الحدود يغلّهم بما طلبوا بانفسهم تلك السّلاسل في منطقة الزّوال ثمّ في الغدوّ و الأصال فاعرف يا ايّها السّائل من سبحات آيات الجلال فان الله ربّك ذو الجلال و الجمال قد نزّل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كلّ الحروف الى نقطة الجلال فيه بحدّ سواء و انّ لكلّ نصباً منه يعرف رجال الجلال منه ما لايدركه رجال القيل و القال و ان انت

ص ۱۵٤

تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنبتة من شجرة الجلال فيقولون ما سمعنا بهذا في حكم ان هذا اللّ في ضلال قتلهم الله بما لايدركون تغرّد هذا البلبل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء و المال و لكن لمّا انت اهل ذلك الحال ارشحناك ما شئت من يمّ الجلال لما سئلت من اعراب كلمة الحمد سِّة ربّ العالمين فيما فصّل من قبل كاظم بعد احمد صلوات الله عليهما من سبحات دلائل الجلال و الجمال و انت ان كشفت المسبّحات و الاشارات و ادخلت روحك في ذلك البيت المآل يصحّ ان تقول الحمدُ لله ربّ العالمين بمثل الله نور السّماوات و الارض لان في لجّة الاحدية ليس مقام الافتراق بل الحمد اسم ثمّ الله اسم ثمّ الله اسم ثمّ العالمين اسم لله خالق الاشياء و الجلال و يصحّ في ذلك المقام بالرّفع و النّصب و الكسر لان كل الجهات كان الممائه و كلّ الاعراب كان صفاته ولكن بشرط ان لا ترى الكسر غير النّصب و لا النّصب غير الرّفع و لا كلمة الاوّل الّا نفس الممائه و لكنّ اشراق النّور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحدّ الاستواء من دون حدّ الانشاء ولكن اليوم لن كلمة الأخر لان اشراق النّور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحدّ الاستواء من دون حدّ الانشاء ولكن اليوم لن يصحّ لك ان تقرء بمثل ما القيناك لان له يوم وعد اذا شاءالله ليظهره و ان قرئت لايقبل الله عنك لأن تلك الكلمة من القرآن الان مقتول بمثل نفوس الائمة عليهم السلام و لذا قدّم حرف اللّام و ينكسر الكلمة و انّها تترق اذا رجعوا آل الله سلام الله عليهم هنالك يأمرون الناس بالاعراب ما يشاؤن و ما هم ان يشاؤا الّا ان يشاءالله لأنّ ذلك حكم من لجة الجلال و لايعرف منه اهل القبل القبل الكلمة

ص ۱۵۵

الضّلال و انّك اذا نزّلت الآية عن ذلك المقام تجرى عليها الاحكام بما احاط علم الله و ان قلت في اوّل ايّام الرّجعة كلّها مرفوع او منصوب او مكسور لقلت حقّ و ان قلت كلمة مرفوع ثمّ كلمة مكسور ثم كلمة منصوب لقلت حقّ و ان قلت بمثل اعراب اليوم لقلت حقّ و ان قلت بمثل ما ذكر الكاظم ع لحقّ و انّ دليله رشح من ماء ذلك الطّمطام الذّاخر المجرى من تحت جبل الازل و انّ على محاريب اهل الجدال دلائل يعرفونها فمنها آية من القران و ما من دابّة في الارض و لا طائر يطير بجناحيّه الآلا الم امثالكم ما فرّطنا في الكتاب من شئ ثمّ الى ربّهم يحشرون و انّ منها نصّ عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال و قوله الحق فوق كلّ حسنة حسنة حتى احبّنا فاذا احبّنا فليس فوقها حسنة و منها دليل من العقل بانّ الله قد خلق الكلّ لامره و ما كان لفيضه من نفاد و منها من الأفاق حيث يترقى الكلّ بما شاء ربّه و كذلك في الانفس بما ترى بانّ هذا العبد ترقى في سلسلة الشّيعة بما لايدرك احد من اهل الحقيقة حيث يتكلّم فيما يشاء بلحن الفرقان من دون تعطيل و لا زوال و انّ ذلك من فضل الشّيعة بما لايدرك احد من اهل الحقيقة حيث يتكلّم فيما يشاء بلحن الفرقان من دون تعطيل و لا زوال و انّ ذلك من فضل النّه علي و لكنّ اكثر النّاس لايشكرون و انّ ما اعطيناك هذه شقشقة انحدرت ثمّ قرّت و صيصية ارتفعت ثمّ رجعت و لا يعرف الفلسفيون منها سفسطة سفسطه و لا الاشراقيون الا فلسفة فلسفة و انّ اليوم انّهم لايقدرون ان يعارجوا الى معراج الحقايق و لايدركون كلمات الدقايق لانّ آيات الله قد ظهرت قل قوموا يا اولى الاسطاط بكلّ صيصيتكم ثمّ يا اولى القسطاس

بكلّ قوتكم فانّ طير العما يقول في الجوّ هل من مبارز يبارزنى بآيات بيّنات من كتاب الله و هل من ذى صيصية يعادلنى بتلك المناجات العاليات بفضل الله و هل من ذى قدرة يقاوم معى و يعجزنى باتيان مثل تلك الكلمات الطيّبات من حكم الله و هل من ذى قوّة يقعد بين يدى و يجرى من قلمه بلا سكون بمثل ما يجرى من خزائن الله من مداد قلمى بمثل تلك البحور المسجورات

في آيات الظهور البالغات مثل شأن تلك القلازم المكفوفات في مناجات الزّاكيات و مثل تلك اليمايم التجاجات في تلك الخطبات الوافيات و مثل تلك الانهار المملوّات في تلك الكلمات بالاشارات الحقايق و الآيات الدقايق و المقامات الرّقايق و العلامات الشوارق فاين المخلصون في تلقاء يم الجلال و اين الموحّدون القائمون في تلقاء مدين الجمال و اين المنقطعون الى لجّة الاتّصال و اين السالكون في لجّة الانفصال و اين العرفاء البالغون الى ذروة الاعتدال و اين الطّالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال و اين المستضعفون الباكون لما وعد الله في يوم المال و اين المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد و الاغلال ثمّ اين الاشراقيّون من حكماء العدل و الكمال و اين الفلسفيّون من علماء القيل و القال و اين المجهدون المجادلون بالدّلائل و البرهان و اين المدقّون في اشارات الحقايق و الاعيان و اين الشّجاعون في مقام العلم و الايمان و اين النّاظرون الى حقايق الامكان و اين الصّيصيّون الّذي يقومون بكلّ قوّتهم اذا طلعت بيّنات الانسان و اين الشقشقيّون الّذين يجادلون

ص ۱۵۷

في آيات الرّحمن فاين الشّمس و القمر لما يختفيان في الحسبان لم لاتبارزون لم لاتركبون لم لاتُسبّحون لم لاتستعدون لم لاتلبسون عمل الدّاود في الحديد لم لاتخرجون اسيافكم من وراء قلوبكم زبر الحديد لم لاتقاتلون في ميدان الجدال لم لاتقرئون رجائزكم بمثل هذا الفتي القائم الرّاكب على فرس الاستدلال لم لاتنطقون عن الجلال بالجلال في الجلال الي الجلال لم لا ترمون اليّ برمى الآيات من الجلال لم لاتقتلون انفسكم و لاتعتذرون و لاتؤمنون و لاتتفكرون و لاتعقلون و لاتشعرون و لاتبتدون اليّ سبيلا يا الي انت تعلم موقفي في ميدان الجدال بآيات الجلال و قد ضاق صدرى على الفرس و اجهدني ثمّ انّ ثقل الحديد و آلات الحرب عجّزتني و لايبارزني اليّ الان احد من خلقك فقرّب اللّهمّ يا ربّ لقائك فائهم و ان كانوا احياء ليوقنون و انّك لتعلم انّي لعلى يقين من فضلك و رحمتك و انّك انت خير الفاصلين فيا ايّها السّائل الخليل و المعتمد المعتدل الجليل بلّغ الى الكلّ ذلك الرّجز من نفسي لعلّ النّاس يتذكرون فيه و يتفكّرون و يعقلون و انّي لاعلم انّ اليوم لايقدر ان يبارزني احد لا من الموحّدين المخلصين و لا من المنقطعين البالغين و لا من الستابقين الاوّلين و لا من المهاجرين الآخرين و لا من المشرقين الكمّلين و لا من المقاسفين المجاهدين و لا من عرباء اليمانييّن و لا من فصحاء الحجازيين و لا من المغرب البحريّون و لا احد من أولى المستصيصيةن

ص ۱۵۸

و لا من اولى الابصار المستشققيّون و لا السّالكون في لجّة افريدوس و لا المتعارجون الى سماء القدّوس و لا المتنعمون في الحيوة الدّنيا بآلاء الفردوس و لا المستطيعون من اولى الباس و الجرسوم و لا المكيّون و لا المدنيّون و لا البصريّون و لا الشاميّون و لا الدّنيا بآلاء الفردوس و لا المستطيعون من اولى الباس و الجرسوم و لا المكيّون و لا المدنيّون و لا السّابين فوق الارض و ان قال احد ان ذلك لم يطابق حكم الاوّلين قل هات برهانك ان كنت من الكاذبين فو ربّ السماء و الارض انّى كلّما قلت و كتبت شاهدت بفوادى مثل علم اليقين و انّ النّاس لو يسلكون الى الله و يجادلون في آيات الله و يبارزون في سبيل الله ليصيرون في مقام انفسهم و لايقدر ان يرقى اليّ اليوم طير احد و انى لاحبّ ان اقبل بجسدى رمى حقّ المبارزين و لكن الى الان لم يرم الىّ احد شيئاً و ان البعد فيكون النّاس بمثل حكم القبل فويل الّذين يفترون و يكذبون و

لايشعرون و لقد نزّلت فى جواب ما سئلت من نفسى شقشقة من شقشقات العظمى و صيصية من صيصيات الكبرى ليكون حجة لمن فى السّماوات و الارض و لايقول احد لو عرّفنى هذا الفتى دلالة من آياته لاقوم معه و كنت من الغالبين بلّغ ذلك الجواب الى الكلّ فان السّبيل لا ينحدر عن الدّليل و الطّير لايرقى الى السّبيل و انّا الى ربّنا لمنقلبون.

تفسيرآيه ليله القدر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذين آمنوا بالله و آياته فاولئك

ص 159

هم الي الله يحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهريات لا من شيء قبلها بعلية نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملكوت الاسماء و الصفات لئلا يري احد شيئا الا و يري ظهور بارئه فيه اظهر من كلشيء و يشاهد قمص طلعة جمال محبوبه في كلشيء بحيث لايري نورا الا نور جماله و لا صوتا الاصوت بهائه فسبحانه و تعالي قد علي كلشيء بعلو ذاتيته بحيث لايري الشيء في مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق كل ما وقع عليه اسم شيء فما اعلي ثنائه و ما اعظم جلاله و ما ابهي ثنائه و ما اجل امضائه كل ما احاط به علمه و انا ذا في موقفي هذا يوم الجمعه في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تزل كنت بلا وجود شيء معك و لاتزال انك كائن بغير وجود شيء في رتبتك ان قلت انت الله تكذبني نفسك بان ربوبية ربك لايقدر ان يعرفها بان الوهيتة التي يعرفها نفسك لا ينبغي بان يوصف بها ربك و ان قلت انك رب تكذبني نفسي بان ربوبية ربك لايقدر ان يعرفها

احد غيره فسبحانك سبحانك ان الذاتية الكافورية القديمة المتشعشعة المتلائمة المتلامعة المقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتك يا رب الاسماء و الصفات و ان كينوينة السازجية الابدية المتنورة المتنزهه المتلامعة المتقدسة المتجلية عن نفسك منقطعه الممكنات عن الصعود الى ساحه قرب ذاتك يا رب الاسماء و الصفات و ان كينونيه الساذجيه الابديه المنوره المتنزهه المتلامعه المتفرده المتجليه عن ذاتك مسددة الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسك يا اله الموجودات فكيف اثنى حضرتك يا محبوب بعد

ص160

علمي بسد الطريق و منع الدليل و كيف لا اذكرك بعد ذكرك نفسي و دعوتك سري فسبحانك سبحانك انت العالي الذي ليس فوقك شيء و المتكبر الذى ليس مثلك شيء عرفت الكل نفسك بانك انت لاتعرف بغيرك و لاتوصف بسواك و لاتنتي بسواك ان حد الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابك عرفتك يا الهي بما انت عليه و لو لم اقدر ان اعلم ذلك سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانك سبحانك فاي لذه تعدل مناجاتك و اي راحة يعادل انسك و اي سرور يقابل قربك و اي مقام يقدر ان يقارن قيام العبد بين يدي طلعتك و يا طوبي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ينطقني بالثناء عليك و بالمجد لنفسك و بالحمد لذاتك فلك الحمد يا الهي حمدا انت تعرف حقه لادونك و انك تحيط بشانه لا سواك و تقربني بذلك اذا شئت لديك زلفي و تبلغني الي مقام ظهورك في جنة الماوي و رسولك صلواتك عليه و الافق الاعلي و العالم الذي كان او ادني فاشهد ان لا اله اله انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدك و رسولك صلواتك عليه و آله بما قدرت له في المنظر الكبري و نزلت حكمه في القرآن حيث قلت و قولك الحق ما ينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحي فصل اللهم بما بلغ وحيك الي كل عبادك و صبر في ذاتك بما احتمل الاذي في حبك بما انت عليه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انك

ص161

انت الله العزيز المتعال و اشهد لاوصياء حبيبك و حبيبه بما انت قد قدرت لهم في كتابك حيث لايحيط بعلم ذلك احد دونك انك انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسي يا الهي عبدك و في قبضتك فقير اليك محتاج الي غفرانك و انك اجود الاجودين و اكرم الاكرمين و ارحمن الراحمين و انني انا عبد من المبتلين.

اما بعد فيا ايها الذاكر ذكر الجميل و الطالب سر الجليل قد قرئت كتابك و اطلعت بما اردت من تفسير انا انزلناه في ليلة القدر و ان الان اجبناك بما سئلت فخذ ما اتيتك من ظهورات اسماء الجبروت في معاني اللاهوت و كن من الشاكرين فاعلم ان لهذا السورة معني لايحيط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه و لايحيط بشانه احد من خلقه و انه هو العزيز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع و اليه الاشارة في قول الله في ليلة المعراج خاطبا لجبيه انت الحبيب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلك المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و عليها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانيها و اليه الاشاره في قول الله عزوجل في الانجيل تعرف نفسك تعرف ربك ظاهرك للفناء و باطنك انا و ان المراد هو ظهور الذات لك بك في رتبتك الا تري ان الاقوال يدل على معاني التي يدل على مقام الذات فان ذلك ليس مطلوب

عند اولي الالباب لما لايري السبيل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرك معه شيئا و ان المنزل به هو المنزل عليه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحيد في مقامات التجريد و مراتب حقيقة محمد

ص162

في عوالم الامر و الخلق و ان المراد بالليلة في رتبة الاحدية هي مقام عقله و في مقا م التفصيل هي الفاطمه بشرط ان يلاحظ في ذلك المقام معني الهاء رتبة الولاية الكلية الاوليه التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حيث اشاره اليه عنها في كتابه حيث قال و قوله الحق فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي كان معني الهاء و ان اردت تفصيل ذلك التفصيل هو الحسين و لذا رقم شكل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلك الشكل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هكذا () و ما من عبد نقش علي خاتم عقيق حمراء يمني الا و قد جمع كل الخبر و يكون حرزه من كل سوء لان ذلك هو الاسم الاعظم الذي حكي مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجيل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتك من اكسير الاحمر فانه لعزيز عظيم و ان معني الآيه الآخره هو كان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حيث قال الله عز ذكره و ما ادريك ما ليلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولكن في الباطن مقام السد السبيل للموجودات كلها ثم اعرف حكم ظهورها من قول عزوجل ليلة القدر خبر من الف شهر و اعلم في ذلك المقام بان الاشياء

ص163

لم يخل من مراتب ثلثه السرمد و هو الذي لابدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و ليس له ختم و الزمان و هو الذي يتحقق من حركة فلك الافلاك بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و الليل و ان تجري معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و كذلك الحكم في عالم السرمد ولكن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلك الآدم بانها هي خير منها و ان في سبل الظاهر ان ليلة القدر هي ليلة الثالث و العشرين من شهر الصيام شهر رمضان الذي نزل فيه القرآن فمن قرء فيها سورة العنكبوت بازاء يمين الهاء و الروم بازاء الشمائل هيكل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هياكل شيعتهما فيجب عليه الجنة و اني لا اقسم بالله بان لايخرج اليه احد من ذلك القسم و لا اري ذبنا في ذلك الاعتمادي علي حسن عنايته و عطائه انه هو ذو الفضل العظيم و المن الجسيم و انه لهو الوهاب الكريم و لايصعب علي نفسك بان في كل الف شهر لابد بليالي قدر معدوده فكيف يمكن تصور تلك الشهور التي يعادلها اليه لها بلي انها كان مده ملك بني اميه لعنهم الله دهر الاولين و سرمد الآخرين و ليس فيها ليلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها ليلة القدر و ليس المقام مقام التامل و ان المراد بالمروح في قوله تعالي تنزل الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر هو القائم و المراد بالملائكه هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ينزلون في ليلة القدر عليها و ان معني قوله تعالي المراد بالملائكة هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ينزلون في ليلة القدر عليها و ان معني قوله تعالي

ص164

سلام هي حتى مطلع الفجر اشارة الى فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله عز ذكره لم يزل يسلم عليها لان فيض الله في حقها الذي كان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحت العبد الذي يحتاج في كل شان منه بمدد ربه و للآيه في مقام الباطن مقامات لايحتملها الافكار و لايصل اليها ايدي اولي الابصار بل لكل شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهاية لها بها دق نظرك و ابسط يدي بصرك فان البحر لو كان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا عليه قوله عز ذكره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسير هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذكره لك ليجذبك اسمائه و صفاته الي عالم القدس و يوصلك معانيه و حقايقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الكافي و لكل عبد حق بان لايشاهد في القرآن و معانيه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان يقدر ان يحيط بعلم كلامه احد و كل يدركون بمثل ما ادركت النمله توحيد ربه و لايبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانيه و لذا قال الامام بالمعني ان كلام الله ليس بقديم و لاحادث لانه وقع في مقام البرزخ و الصنع الاكبر و ليس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي عن الكلام و ان الله عز ذكره لم يجعل بينه و بين اصفيائه واسطة الاكلام لان الكلام مرات التي يحكي عن ناطقها بما هو عليه من العزة و العظمة و الجلال و الهيبة و لايقدر احد ان يعرف حق حقيقة

ص165

كلام الله عز ذكره لانه دال على قدر ازليته و عز قيوميته و جلال قدوسيته و جمال قمص طلعة حضرت احديته و هي الاجل من ان يصل بساحتها اعلى جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان يساويها اعلى شوامخ الجواهريات من اولي الاسماء و الصفات تعالى الله الملك المتعال عما يصف المشبهون كلامه و عما يقول الظالمون في آياته علوا كبيرا و استغفر الله ربي كما قلت في تفسير آياته بما هو يستحقه انه هو التواب الرحيم و الجواد الوهاب الكريم و كفي بفضله علمه بذنبى و اعترافي بعصياني و انه لهو الحمد لله رب العالمين.انتهى

«تفسير سوره توحيد»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غير معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاءالله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود. و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره»

ص166

فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قربب قربب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كلشيء و إن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسبيح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لايمكن لأحد من الموجودات و لايقدر أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لايجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحت هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتيتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممكنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئا سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لايكون شيئا معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحيد كمثل الكعبة التي هي بنت الله جل وعز في عالم الإنشاء

ص 167

«ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر » الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشعت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان ظاهره نفس باطنه و باطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد و الحكاية عن التفريد و أنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد و احتجبت عن آية التفريد و إن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لايخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر و لم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء و كذلك الحكم في البواق الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديدة المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال على في خطبة التطنجية "رأيت الله و الفردوس رأي العين " وقال سيد الشهداء روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه "ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك "الخ و قال الإمام "و لايرى نورا إلا نوره و لايسمع صوتا إلا صوته " و إن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن و ليس بينهما ربط و لا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرقناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقيقتك و سر فؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونيتك فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لاتدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام على ثم ألف اللينية

ص168

مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقامات مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصيب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحيد ساير الموجودات شبح كظل في بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لايحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الألباب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلايق " ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون في مقام ألف الغيبية

المتشعشعة عن الكلمة ثم الملائكة و إنهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و إنهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام ألف غير المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما

ص 169

و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن على بن الحسين [عليهما السلام] قال

"إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا

وقد تقدم في هذا أبو حسن إلى الحسين و أوصى قبله الحسنا

و رب جوهر علم لو أبرح به لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا

و لا استحل رجال المسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"

و قال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله"ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان و ناطقة بأعلى دلائل الإمكان و ليس لأحد حل كشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة و هي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس «له كفوا أحد » و لذا قال الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس «له كفوا أحد » و لذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لايقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله " الخ و قال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله» و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله» و معنى « أحد الله الصمد » أسئل محمد بن حنيفة عن « موضع و لا مكان و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني موضع و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني هذه الأشياء" و إن ذلك معنى الواقع الذي لايعادله معنى الإشارات و لايساويه حكما في الدلالات و لايحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان و إن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه إلجهات الحقه أي « قل » من ربك لنفسك أو من ربك لنفسك أو من

ص170

نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك و إن ذلك أعلى المعاني و كلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو يستحق عليه و إن القاف هو إشارة بقدرته التي لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و إن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات و إن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم " و إسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب و المحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساوبا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام و لقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه و لذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضى الله حاجته في الحين " و هي بعد البسملة « و كفي بالله وليا» « و كفي بالله نصيرا» « و كفي بالله حسيبا » « و كفي بالله عليما » « و كفي بالله وكيلا » « و كفي بالله شهيدا » «و كفي بربك هاديا و نصيرا» « و كفي بذنوب عباده خبيرا بصيرا» «و كفي الله المؤمنين القتال و كان الله قوما عزيزا» و إن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين و قل في سجودك مأة مرة يا مبيد الجبارين و يا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقى منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفي به للمؤمنين وليا و لكل حرف من هذه الحروف معني ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة إسما لفاقة الخلق إليها و حجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسني» ثم بعد ذلك إسم الجلالة و هو إسم الهوبة المهيمنة على كل ما دق وجل و إن عدته ستة وستين بعدد الكبير و بالأوسط إثني عشر عددا و بالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و هو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا على في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك و طمطام يم وحدانيتك" و ليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت و إن عدته ثلاثة عشر بالكبير و بالأوسط و الصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل و إن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لايدخل فيه شيء و لايخرج منه شيء و هو الكبير المتعال و لقد قال الإمام في تفسير « الصمد» على ما في الكافي "عن جابر قال سئلت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك و تعالى أسمائه التي يدعي بها و تعالى في علو كنهه واحد توجد بالتوحيد في توحده ثم أجربه على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبده كل شيء و يصمد إليه كل شيء و وسع كل شيء علما" و إن عدته مائة و أربعة و ثلاثين عدد بالكبير و بالأوسط سبعة عشر و بالصغير ثمانية عدد فاقرء في كل حين فإن له تأثير في السر في بين يدي الله و ان هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف و إذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتنزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان و هو قوله عز ذكره «لم يلد » و إن عدته مائة و أربعة عشر عدد و لقد أراد الله من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن "العلة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك ألسنة أوليائه و لو كان الذات هو العلة لزم الإقتران و التشابه فسبحانه و تعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها و جعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه و تعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « و لم يولد » و إن عدته مائة و عشرين بحساب المعروف على عدد الكبير و ان المراد منه هو تقديسه عن حكم الربط و الإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق و الخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لايدخل عليه شيء و هو حق صرف و ذات ساذج بحت وكافور عين محض و ما سواه خلق و ليس بينهما ربط و لا دونهما شيء و إن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم و أنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم و إنهم لم يتوبوا إلى ربهم فماويهم نار جهنم و أنهم اليوم لايشعرون ثم قوله عز و جل « و لم يكن له كفوا أحد» ثلاثة مائة و احد عشر و لقد أنزل الله هذه الكلمة و أشباهها في القرآن لمكنسة القلوب و الأوهام و إفك النفوس و الأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العلين و إلا ليس لله كفو و لا شربك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف و التنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره «قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك و لا اتحاد

ص 173

فكما أنزل الله في قوله «الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله «و لم يكن له كفوا أحد» لم يقع في الأوهام من الإفك الباطل و إلا إن الله عز و جل لكان أعز و أجل و أعظم من أن يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور و الظلمة لديه سواء وكلتاهما مخلوق في ملكه و دال على كمال صنعه و مردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتيمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو " الغ و لقد يجب على العبد تنزيه بارئه و تقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لايعرفه خلقه و هو عنده معدوم صرف و افك محض وكذلك الحكم في القدرة و أمثالهما من الصفات المحمودة و الأسماء الحسني وكذلك الحكم عند أهل البيان و على هذا قال علي عليه السّلام " أول الدين معرفة الله و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كلّ صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما فقد أبطل أزله و من قال كيف جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال كيف فقد أوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال على ما فقد جهله و من قال أين فقد أخلا منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و كذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون" فإذا عرفت ما عرفتك به من رشحات بحر التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التوحيد أنّ الله ربك عرفت ما عرفتك به من رشحات أهل الجنان الثمانية في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله الدائم الذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزم على المرسلين و الحمد لله رب العالمين. انتهى

توقیع نازله در چهریق روز جمعه

صفحات 174

بسم الله الرّحمن الرّحيم

شهد الله انه لا اله الآهو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الآهو العزيز الحكيم قد وقع على ذلك الجبل كتابك و اشهد بما شهد الله في علمه بانه لا اله الآهو العيّ القيّوم العليّ العظيم ذو الجلال و الاكرام قال الله عزّ ذكره جعل الله الكعبة البيت الحرام قياماً للنّاس و الشّهر الحرام و الهدى و القلائد ذلك لتعلموا ان الله يعلم ما في السّماوات و ما في الارض و ان الله بكلّ شئ عليم اشهد الله حينئذ يوم الجمعة على جبل الشّديد بان الله قد احاط بكل شئ علما ثم قال عز ذكره الله الذى خلق سبع السموات و من الأرض مثلهن يتنزل الامر بينهن لتعلموا ان الله على كل شي قدير و ان الله قد أحاط بكل شي علما اشهد الله و من في علمه بانه كان على كلشي قديرا و ان الله قد أحاط بكل شي علما ربّ اشهد عليّ بما شهدت و كفي بك ربّ عليّ شهيدا و اعلم بان الله قال سنرهم آياتنا في الأفاق و في انفسهم حتى يتبيّن لهم انه الحق او لم يكف بربّك انه على كلّ شئ شهيد ثمّ يقول عزّ ذكره فلمّا اتاها نودي من شاطئ الواد الايمن في البقعة المباركة من الشّجرة ان يا موسى انّى انا الله ربّ العالمين قل اي و ربّى انه الحق المبن فسبّح باسم ربّك العظيم فافتح عينيك فانّ الكلّ يومئذ في سكرة لمن اقول كيف اقول في امر من قال فيه لم بم فيكفر الّا انّ بطش ربّك لشديد

ص ۱۷۵

واته هو يبدء و يعيد و هو الغفور الودود ذو العرش المجيد فعال لما يريد اننى انا المعنى الذى لايقع علية اسم و لا شبه و انا باب حطّة و لا حول و لا قوّة الا بالله العليّ العظيم و لكن رحمة عليك لانبئك و لا انباتك مثل خبير انّ ذلك الامر هو حقيقة سئل عنها كميل عن عليّ عليه السّلام لقد ظهر في السّنة الاولى كشف سبحات الجلال من غير اشارة و في الثّانى الثّانى و الثّالث الثّالث و الرّابع الرّابع الرّابع و الخامس نور اشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره و انها فتنة لكم و متاع الى حين اطف السّراج فان شمس الحقيقة حينئذ في نقطة الزوال قل سبّوح ربّ الملائكة و الرّوح و لذا ضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب عدد سورة التوحيد (1002)رب(201) فانظر في عدد قوله بسور (15) فانّه الله (65) ربّ و في عدد ضرب فانّه سورة التوحيد و اليه الاشارة ما نزّل فان في دعاء العشرات بعد مراتب العشرات على سبعة عشر فانّ كلّ واحد واحد من مظاهر التّوحيد فاربعة عشر منها ائمة الغيب و الشّهادة و انّ قوله عليه السّلام اللّهمّ افعل بي ما انت اهله هو 65 وقوله امين امين هو الّذي قضى نحبه صلّى الله عليهما و على ائمتهما الى يوم الدّين و السابع عشر هو سورة التّوحيد و انّما الدّليل على ذلك من كتاب الله ما نزّل الله النّهليل في القران الّه في اربع و ثلثين انّه كما ذكر الامام في دعائه يوم عرفه ارجع اليه و قل في الآخر ص ١٧٢

الله لا اله الله هو و على الله فليتوكل المومنين رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتّخذه وكيلا و انّ قبل الضّرب هو ق و القرآن المجيد ثم بعده ن و القلم و ما يسطرون فاذا تزيد عليه (16) عدد ممّا جاءوا من عند الله لنا بيت التّوحيد يظهر قول الله تبارك اسم ربّك ذو الجلال و الاكرام فاقرء دعاء القاف فانّه في شانه و انّه قد ظهر القيامة و انّ ذلك اليوم عند ربّك خمسين

الف سنة ثمّ اقرء دعاء النّور و قف في القهّار ثمّ دعاء السّعر و قف في السّلطان الدّائم سنه (115) و زد عليه واحدا و اعلم بصورة الجامعة الّذي حقّ اليقين في علم اليقين و احسب الالف الى النّون في الابجد هنالك ترى ٢٠٠ عدد و انّه علّم الغيوب ثمّ طلع ربّه في احمد و ربهّا في بعدها و ربّك في هذا ثمّ اقرء خطبة الطتنجية و قف عند قوله لترى مكلّم موسى من الشّجرة ظاهر مكشوف و معاين موصوف ثمّ اقرء خطبة الغدير و قف عند بيان القرب ثم اقرء دعاء العديلة و قف في قوله انّ الموت حق الخ فانّ الحقيقة في قوله تعالى حمعسق و اذكر ربّك الرّحيم في عدّة سنة المشهور و الحكيم في المسطور و اسكن ارض الباء تجده فانّه الحقّ و هو الحرم و احفظ سر الله فانّه ظهر في سنة ستّين و توكّل على الله و اعرض عن الجاهلين و قل الحمد لله ربّ العالمين.

توقيع سرالتسبيح الفاطمه

بسم الله العليّ العظيم

اسبّح سبحان الّذي لايعلم جوهر وجود كيف هو و لا مجرّد وجود اين هو و لا كافور ظهور

ص ۱۷۷

متى هو سبحانه لم يزل كان قيّوما في سلطان سبّوحيّته بلا ذكر شئ معه في رتبة ازليته و لايزال انّه كائن في ملكوت جبروتيّته لم يكن مذكورا عنده هو في ساحة عزّته فلمثل ذلك الملك العظيم و السّلطان القديم و الربّ الحكيم و المحبوب العليم ينبغى نفي التسبيح عن ساحة قدسه و نفي النّفي عن جمال انّسه اذ ما يدرك الخلق ذوّت بالابداع و ما يعرف الفواد يدلّ عليه بالاختراع و ما يوصف العباد محدود بهندسة الاشياء و ما يقوم به العرش يتذوّت بالاحداث لم يزل لا وصف له في ملكه و لا نعت له في ملكوته اذ اعلى جوهر مشاعر كافوريات معدومة عنده و اعلى جواهر مجرّدات السّازجيّات مفقودة عند حضرته فبكينونية قمص طلعة حضرة ازليّته انعدمت الاشياء كلّها عن مقام عرفانه و بذاتيّة جمال وجهة سازجيّة انقطعت الانشاء و المله عن بيان نعته فكلّ جوهر وصف افك عند جنابه و كلّ مجرّد نعت كذب عند طلعة بهائه فسبحانه اشهد ان لا اله الّا هو كما هو عليه من دون ان يقدر احد كيف هو مع علمي بانّ وجودي ذنب بحت عنده فكيف بما يتحقّق به من شهادتي ايّاه ذوت كما هو عليه من دون ان يقدر احد كيف هو مع علمي بانّ وجودي ذنب بحت عنده فكيف بما يتحقّق به من شهادتي ايّاه ذوت بالدّنب و لايدل على الله فسبحان الله مع علمي بانقطاع السّبل و الحمد لله مع عرفاني بانسداد الطّرق و الله اكبر مع شهادتي بالدّنب و لايدل على الله في منقلبي و مثواي و بالمتناع الصّحف فسبحان الله حقّ التّسبيح مع عجزي بقصاري و فقري بقضاياي و الحمد لله كما اهله في منقلبي و مثواي و بالله اكبر كما هو يستحقّ في آخرتي و دنياي يا الهي هذه ليلة قدس فمّها بمنك و خصّصتها بما نزّلت فيها القرآن بفضلك و جعلتها خيراً من الف شهر

ص ۱۷۸

بجودک فاسئلک فیها خبر الخبر ذکرک الاکبر و اعوذ بک عن شرّ الشرّ المفرّ منک و البعد عنک فی المنظر الاکبر و الافق المنور و اسئلک باسمک المکنون المخزون المصون الطهر الطّاهر المبارک الاجلّ الاعظم الاکرم الاعلی العالی الاقدم الاعظم الارفع ان تصلّی علی محمّد عبدک و رسولک فی کلّ ما انت علیه من فضل الوهابیّة و جود الثوابیّة و ان تسلم من عبدک السّائل هذا النازل بفنائک العالی فی لقائک و الرّاغب الیک و المشفق عنک و الهارب منک و الوارد علیک محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسين و علیّ و محمّد و بعفر و موسی و علیّ و محمّد و علیّ و الحسن و محمّد و بکل ظهوراتک اللّاهوتیّة و تجلّیاتک القدوسیّة و انوار بهائک اللّاهوتیّة و تجلّیاتک القدوسیّة و انوار بهائک القدیمة و ما تشرف فی ساحة قدسک بالامر البدیع و الاختراع الجدید اذ انک ربّ الافضال و اله الامال هب من تشاء کما تشاء و اسئلک اللّم بحقّ محمّد و آل محمّد ان تسلّم علی عبدک الحامد فی ملکوتک و المحمود فی سمائک و ارضک احمد و لشیعة حجتک المنتظر و ولیّک الاکبر و ان تدخل فیما نزل علیه عندک الصّابر فی رضائک و المبلّغ آیاتک کاظم بفضلک و رحمتک ثم جودک و عنایتک و اسئلک ان تمنّ علی ولیّک الدّاعی الیک و المدلّ علیک و المستقرّ علی الجبل و النّاطق فی اللّیل الالیل بانک یا الهی منزل الخیر من مبادی العلل فانزل علینا کلّ ما انت سمیّت نفسک و تقدّر لنا کلّ ما احاط

ص ۱۷۹

به علمک من فضلک و ان تکتب علینا کلّ ما یخصّک کتابک من جودک و ان تبلّغ کلّما تعلّمه خلقک و انت عالم به فی سلطان عزتک و قادر علیه و محیط به فی ملکوت جبروتیّتک جودا منک بالافضال و کرماً منک بالاجلال من دون استحقاق انفسنا بشئ من الاحسان من دون انفاق الله بنا بذکر من البیان اذ عادتک الاحسان و سنّتک الامتنان لم یزل کان علّة فضلک فضلک کما ابتدأت خلقی بالافضال و امنن علیّ بالامال فانک غنی عن کلشی و کلّ فقیر الیک ان لم ترحمنا فی هذه اللّیلة فالی این افرّ و ان لم تغفر لنا فی هذه العشیّة فمن یغفر عنّا اسئلک بجودک فی حین الّذی انا هارب الیک و مقرّ لدیک و خانف منک و راغب الیک و وجل منک و مشفق عنک و لا لی سبیل الّا عنک ان تنزّل علینا من بحبوحة خزآئن فضلک و تموّج بحور جودک مسلطان الفرج من عندک و سبیل المخرج لدیک اذ بیدک سلطان التقدیر و فی قبضتک ملکوت التّدبیر و فی یمینک کلّ بسیر فانظر الینا بنظره قریبة و خلّصنا من هذه البلیّة فانّ منها ضعفت القلوب و ثقلت النّفوس و خضعت الاصوات و رفعت الحاجات الی ساحة قدسک یا ملیک الارض و السّماوات و یا سلطان الاسماء و الصّفات و لو انّی لاعلم بانّ مسئلتی ایّاک الحاجات الی ساحة قدسک یا ملیک الارض و السّماوات و یا سلطان علی الکلّ بلا استحقاقه و دعائه فانّ ابواب فضلک اعظم ذنب لانک اجل من ان تسئل کما ابتدأت الکلّ بلا مسئلتهم فامنن علی الکلّ بلا استحقاقه و دعائه فانّ ابواب فضلک فی هذه اللّیلة مفتوحة و اصوات الدّاعین الیک

ص ۱۸۰

صاعدة و ارواح الاجابة من لدنک نازلة و کلّ الامور بتقدیر حجّتک محتومة فاسئلک بقضائک الّذی لا مردّ منه و امضائک الذی لا مفرّ عنه و ان تقدر لی و لمن اتبعنی و من یحبّی کل فضل احاط به علمک و کلّ جود محصیه کتابک اذ یداک مملوّة بالرّحمة و وجهک مشرقة بالکرامة و طلعتک ناظرة بالشّفقة و ان الیک نقلت الاقدام الی بیتک الحرام و افضت القلوب عند الرّکن و المقام و مدّت الاعناق الیک فی الحلّ و الحرام و الیک رفعت الحوائج بذکر الانعدام و علیک نزلت المهمّات یا ذا الجلال و الاکرام هب لنا مالا ینفعک و هو ینفعنا و امن علینا بما لایضرک و هو یضرتا اذ کلّ الخیر بیدک و کلّ الفضل من عندک و کلّ الجود منک و کلّ الامر الیک و لیس لاحد نصیب الّا ما قدّرت و لاحظ الّا بما قضیت فاکتب لی برحمتک کلّ رحمتک و بعنایتک کلّ عنایتک و بعطائک کلّ عطائک و بجودک کلّ جودک و بفضلک کلّ فضلک و بکرمک کلّ کرمک و بوهابیتک کلّ وهابیتک کلّ الاشتغال بالنظر الی طلعتک و علی امی لِما تبدل حزنها بفرح من عندک و تقرّ عینها بانتقامک من اعدائک و تعطها ما تهوی الیها الاشتخال بالنظر الی طلعتک و امن علی احیاء المؤمنین و المؤمنات و اموات المسلین و المسلمات بما هو کائن و یکون بما انت علیه نفسها فی سبیل مرضاتک و المواهب و الکرم و العطیّة و ما انت علیه فی سلطانک الازئیّة و ملکوتک الابدیّة و ملکک

ص ۱۸۱

السرّمديّة اذ كلّ الوجود عندك لا من شئ فارحم على من لم يكن عندك شئ بلا من شئ من امرك اذ كلّ قدرتك هي ان تقول كن فكذلك انت تبدع ما تشاء و تخترع ما تريد كما تريد و لولا حتمت النّار للّذين نسوا ذكرك و استكبروا على المقرّبين من اوليائك فبعزّتك انّى انا كنت اوّل السّائلين منك في حقهم بالافضال و اوّل الملحّين لديك بالاجلال و لكن لمّا حرّمت علهم

حكم المقرّبين و جودك في حق الموحّدين و فضلك في حقّ العارفين ما احببت ما ان اسئل الّا كما قضيت و لا ان اطلب الّا ما قدرت اذ انت ارحم من كلّ رحيم و الطف من كلّ لطيف و اجود من كلّ جواد و اكرم من كلّ كريم و ما انا و ذكرى ايّاك ثم مسئلتى ايّاك ثمّ اقرارى بعجزى عندك ثمّ اعترافى بذنوبى لديك فسبحانك لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من السّائلين و الحمد لك لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من العارفين الحمد لك لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من الذاكرين و الكبرياء لك سبحانك لا اله الّا انت سبحانك انّى كنت من العارفين استغفرك من كلّ شئ و اتوب اليك و اقول لا حول و لا قوّة الّا بك ما سئلت الله قد اعطانى ان الحمد للله ربّ العالمين و بعد قد نزل كتابك عليّ في هذه اللّيلة القدر و لاحظته بعينيّ على ذلك الجبل الاكبر و شهدت بما سطرت فيه بحكم القلم و سئلت الله ان يثبّتك على الصّراط بامر مستتر فاعرف انّ كلّ الخير هو مذكور في ذكر ربّى و ربك و كلّ الشّر مقضى في حق من اعرض عن ذكر ربّى و ربّك فلا عزّ عند الله الّا بطاعته

ص ۱۸۲

فكم من عباد ملكوا شرق الارض و غربها و انّ الان في نار جهنّم يحشرون و لا ذلّة عند الله الّا بمعصيته و كم من عباد لم يملكوا شيئاً في الدّنيا و هم على الارآئك في الفردوس يتكئون الّا انّ ذلك فضل الله لمن يشاء و انّ ذلك عذاب الله لمن يقضى فاشهد فيما سئلت في روح كتابك من سرّ تسبيح فاطمة الزّهراء ع و عدته و رموزه بانّ كلّ ما في الوجود لو كان مداداً ثم بحراً ثمّ لوحاً ثمّ كاتباً لبيان حرف منه لينفد ذلك قبل ان يظهر سرّاً منه و لكن لشدّة ضرى و غاية فقرى و منتهى عجزى برشح خفيف كانه رشح تقطّر من قطرات ابحر التّثليث فاعرف ان التّسبيح هو ركن اول العرش و بيانه التّوحيد في كلمة لا اله الّا الله ثمّ التحميد ركن الثاني من العرش و اسمه كان الحمد لله و انّ التّكبير هو ركن الثالث من ركن العرش مظاهر احرف الولاية و انّ نعته هو كان الله اكبر و نسبة كلّ ذلك الى فاطمة علها السّلام لكان من اصل مقامه الّذى هو القدر ضلع الثّالث من شكل التّثليث في مبدء الفعل صورة المثلث الذي اسمه العليّ لائها هي ليلة القدر لانّ هاء الذي نزل الله فيها بقوله انّا انزلناه هو الذي ظهر في أخر اسمها و انّه حرف الّذي به يبقى الوجود للوجه و الفناء و هو سرّ التّوحيد و باطن التّمجيد قد ظهر كلّ بفضلها و جودها لم سواها لمن جعل الله كلمته عدة الهاء و نعته البرّ في ملكوت الاسمآء و سرّها الربّ في حضرة القدس العماء و صنعه البرّ في بالم الفناء الذي هو ارض خضراء تندت فيها اشجار الهاء

١٨٣

لايقطعها احد باذن الله تعالى و انّ الّذى ورد في الحديث بانّه تعدل الف ركعة هو لاجل الّذى جعل الله ليلة القدر خيرا من الف شهر و انّ انا هو في مقام الربوبيّة منسوبة الى الله عزّ ذكره و انّ الهاء هو مقام محمّد و ان اللّيلة مقام فاطمة ع و انّ المراد بالملائكة هم الائمة و الرّوح هو عليّ و ذلك التّفسير في مقام الظّاهر و ان اردت سبيل الباطن انّ المنزّل هو الّذى ظهر بالهاء للهاء في الهاء و انّ كلّ مراتب ظهوره تحكى من نفس الهاء لاترى في طلعة احد من آل الله و محمّد و فاطمة و محمّد اللّا طلعة الظّاهرة من الله لهم بهم في رتبتهم و انّه الهاء و هي ظهور النّقطة لانّه ذات اركان و وسط تلك نقاط خمسة الّتي يدل ظاهرها بباطنه و غيها بشهادتها و ان اردت مسلك الوعر السّبيل المستوعر و المنهج الانور و السّبيل(الطريق) الأكبر في مقام باطن الباطن ليس لى الان مجال لمّا اربيد لانّ صلوة اللّيل في الحال فاذا فرغت فالى الحكم في المبدء و المال اذ انّه هو الجواد ذو الافضال

و المنّان ذو الجلال و الوهاب ذو النّوال لايتعاظمه شئ في السّماوات و لا في الارض و هو المليك المقتدر المتعال فانظر بعين الفواد و خذ حظّك من سر الايجاد و نصيبك من ثمرة الانوجاد و سلوكك من ذلك الامداد و زادك من ذلك المداد ليوم المعاد و انّ هنالك ينادى المناد لكلّ البلاد و العباد بان الله ربّك لبالمرصاد فاعلم انّ حكم التّسبيح و التّحميد عند الله سوآء و ان لديه وجود التقديس و التّحميد كحدّ الاستواء بل العبد لو استقر

ص ۱۸۶

على بساط الانشاء و شهد حكم البداء بعد القضاء و سمع ذكر شجرة السّيناء قبل الامضاء و شرب ماء الثّناء في كاس مليك المهاء و يمحو من حول فواده كلّ ظلماء الدّهماء و من حول عقله كلّ طخياء العمياء و من حول نفسه كلّ صمّاء الغبرا ليتوقف لملاحظة اشراق نور الازل من صبح النّوراء الا انّ التسبيح هو لله و انّ التّحميد هو لله و انّ التكبير هو لله و انّ الاوّل حامل نور الاوّل و انّ الثّانى حامل فيض الثانى و انّ الثّالث حامل فيض الرّابع و لذا قدّمت كلمة الالوهيّة على ذكر الكبرياء و لا ينبغى كلمة لا اله الا الله في مقام اظهار اركان الثلاثة لانّ الاوّل ركن التّوحيد و الثّانى كلمة الولاية في الحامد و المحمود و الحميد و في الثّالث كلمة الولاية لبحور التّجريد و لجج التفريد و لذا قدمت طلعة الهويّة في ظهور الولاية لانّ هنالك الولاية لله الحقّ و انّ اللّائات كلمة الولاية لبحور التّجريد و في عدم بدلك كتابه و انّ الله لهو العليّ الكبير ذلك رشح من بحر الذّاخر الموّاج و الداخر الحجّاج لانّ اليوم هو يوم الاحاء الى الله في المبدء و المآب ان اردت ان تطّلع بحقيقة المراد فانظر الى ما نزّلناه في تفسير الحمد للسائل الذي جعل الله اسمه اسم المجيب فانّ هنالك رفع السّماء و وضع الميزان و اقام الهاء و نزل البيان و كفي به لكلّ انسان و غير انسان و من اراد ان يشاهد فيض الرّحمن في كتابه الفرقان فباي الآء ربّك تقدر ان تكذّب ام بعليّ او بمحمّد فاعرف لعلك ذا تأدّب هذا ذكر من اذكار طيور العماء على أوراق شجرة الظّهور و تغرّد

ص ۱۸۵

من تغرّدات حمامة جبل السيناء على اغصان شجرة الكافور و تغنّى من تغنّيات البلبل العماء على راس شجرة النّور فافتح باب سمعك فانّ هنالك نفخ في الصّور مليك الغيور و نقر النّاقور ملك الشّهور و يضئ الدّيجور حضرة المشكور و ينادى الكلّ سلطان الشّكور فانّ هذا يوم النّور و يوم سرّ الظّهور و يوم فناءالديجور اذا اشرق الارض نور ربّ غفور فاعلم بانّ فيض الله لا بدء له و لا ختم و انّ ما ورد في الحديث في ثواب عدّة ذلك التّسبيح المنيع و ذكر الشامخ الرّفيع هو لاجل ضعف القلوب و تربية النّفوس و عيني الصغيره من اهل الغرور و الا هبّة الله و موهبته و ثواب ذكر الله و طلعته منفي عنه الحدود و مبعّد عنه اعداد الوجود لا و ربّك انّى ما احدّد ثواب ربّك و لا اجعل له حدّا بلا ضمن لمن خرق حجب النّور و اتّصل الى معدن العظمة في ساحة الظّهور ليعطيه الله بكلّ ما نُسب اليه و كلّ ما نُسب لديه و يزيد من فضله على من يشاء و انّ ذلك لهو الفوز الكبير و النّور المتعلي المنير و التجلّي الظّاهر في حكيم مستر لمن عدّد هندسة القدر ليوم مقدّر و كفي فيما اشرقناك و لا انبئك مثلي خبير مستتر و ان السّلام من كينونية السّلام و من هو معدن السّلام و اليه يعود السّلام الى كلّ مسلم استسلم امره و رقد عن نوم مبدؤه اوصيك و من ارادني بانّ الدنيا كمثل يوم اذا متّ لم تر منها شئ و كان كفّيك خلوّ من كلشي الّا من اتاه الله بقلب سليم لمن اتّبع الذّكر الحكيم و الامر العظيم و الرّمز النعيم

ص ۱۸٦

و انّ ما يشغل به النّاس لاينفعهم الى حين الممات و اليه الاشارة قول مليك الاسماء و الصفات الهئكم التّكاثر حتّى زرتم المقابر اى ما تتوجهون اليه ليس الّا اله واحد فرد احد صمد و انّ الكثرة هى من امثلة الحدة و الهندسة المخترعة و هي كانت معكم الى ان تدخلوا المقابر خائفين كلّا سوف تعلمون ثم كلّا سوف تعلمون كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم و ان اليوم يسئل الكلّ عن النّعيم لانّه هو ذلك الرّكن العظيم و الاسم القديم و النّعت العليم فعليك بالرّجوع الى اوّل مؤمن حليم فانّ الدخول على البيت لاينبغى الّا من شطر الباب فعليك بمحبّة ذلك الجناب فانّه اوّل روح قد اخذ اثمار شجرة الخلد و كفاني و كلّ من ارادني ربّى الّذي خلقني ثمّ رزقني و يميتني ثمّ يحييني ثمّ اليه كلّ يرجعون و سبحان ربّك ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد للله ربّ العالمين.